



ارگان شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران
شماره هشت - خرداد ۱۳۹۱

- "چپ کارگری" یا گریز از آگاهی!
- نسبت آگاهی کمونیستی و جنبش خود انگیخته‌ی کارگران در چه باید کرد لنین
- درباره‌ی کنترل کارگری - خودرهای کارگران علیه رهایی طبقاتی
- تاملی بر استالینیزم و تضعیف قدرت طبقه‌ی کارگر
- مصاحبه: پیشینه و تاریخچه‌ی سد گتوند
- نگاهی به وضعیت کارگران در برداشت مرکبات
- نگاهی به مساله‌ی اعراب ایران
- شرایط طبقه‌ی کارگر ترکیه و شکل‌های آن تحت حاکمیت حزب عدالت و توسعه (AKP)
- "تقسیم" کارگران - گزارش و مروری بر تاریخ یک می استانبول
- سوریه و این دغل‌دوستان
- گزارشی از رقابت شرکت‌های تاکسی‌رانی در امریکا
- رادیو فنک و نیمه رفورمیسم!!!
- راه حل را (به موقع) جلو گذاشت؟ - درباره‌ی فیلم "به موقع" (In Time)
- نگاهی به شاهین نجفی و نقی - رسانه‌ها و جمهوری اسلامی
- پیام شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران به مناسبت درگذشت رفیق آذر درخشان



پروولتاریا چیزی جز زنجیرهایش برای از دست دادن ندارد؛ اما جهانی برای فتح دارد

The proletarians have nothing to lose but their chains; They have a world to win

May

سر مقاله

(۱) انقلاب

مراسم یک مه امسال در شهرهای مختلف جهان در شرایطی برگزار شد که ضرورت ایجاد تغییر و دگرگونی در وضعیت موجود جهان طی چند سال اخیر بار دیگر از حلقوم توده‌های مردم، به‌ویژه کارگران و زحمت‌کشان در سراسر دنیا فریاد شده است. بنا به باور کمونیست‌های انقلابی آن‌چه که به راستی می‌تواند این تمایل به تغییر را به صورت عینی و عمیق و همه‌جانبه و در جهت منافع اکثریت مردم و رهایی کل بشریت تحقق بخشد همانا کمونیسم و انقلاب است. اما مشکل دقیقا اینجا است که طی چند سال

JOIN THE REVOLUTION

اخیر و وقتی نظم

پوشالین دولت‌های حامی سرمایه در

جای‌جای جهان و در خشم توده‌های مردم به لرزه در آمد، بیش از هر زمان دیگری جای خالی عنصر سازمان یافته‌ی کمونیست جهت رهبری این جنبش‌ها تا سطح یک انقلاب سوسیالیستی خالی بود و فقدان همین عامل انسانی حیاتی یعنی یک حزب کمونیست انقلابی این فرصت را به بورژوازی جهانی و جناح‌های گوناگون‌اش داد تا جلوی جنبش را گرفته و مختصات پیشروی آن را به مرزهای وضعیت موجود یعنی همان ساختار و دولت بورژوازی محدود کند. فقدان یک تشکیلات کمونیستی قدرتمند در کشورهایی مانند یونان و تونس که نقش کارگران و سایر اقشار فرودست جامعه در شکل‌گیری خیزش و تکامل آن پر رنگ‌تر بود بیشتر به چشم می‌آمد. مشکل از این زاویه نابه‌سامانی و افول سراسری جنبش کمونیستی در سطح جهان است. این مساله در یک سطح پایه‌ای‌تر به سردرگمی و اغتشاش تئوریک جنبش کمونیستی در چند دهه‌ی اخیر باز می‌گردد. اگر بپذیریم که بدون تئوری انقلابی هیچ انقلابی به پیروزی نخواهد رسید، آن‌گاه می‌توان چنین نتیجه گرفت که تئوری‌های موجود در جنبش کمونیستی اگر چه از صحت علمی اثبات شده‌ای برخوردارند اما در وجه پراتیک‌شان پاسخ‌گوی ضروریات و پیچیده‌گی‌های مبارزه‌ی طبقاتی جاری در ابعاد کلان جهانی نیستند. تئوری‌های کمونیستی نیز مانند هر علم دیگری در گذر زمان و در مواجهه با مجهولات جدید نیازمند تکامل و تحول هستند. جنبش کمونیستی بدون یک زایش نظری نوین، بدون تکامل دادن تئوری‌های پیشین‌اش و تدوین یک تئوری انقلابی نوین در گسست و تداوم با تئوری‌های پیشین، قادر نخواهد بود تشکیلات انقلابی‌ای بسازد که توان رهبری جامعه به‌ویژه پرولتاریا به عنوان سوژه‌ی انقلاب و رهایی کل بشریت را داشته باشد.

رادیکال

"ارگان شورای دانش‌جویان و جوانان چپ ایران"

شماره‌ی هشتم

- ✓ سرمقاله ۱
- ✓ "چپ‌کاری" یا گریز از آگاهی! ۳
- ✓ نسبت آگاهی کمونیستی و ۶
- ✓ درباره‌ی کنترل‌کاری ۱۱
- ✓ نام‌لی بر استالینیزم ۱۶
- ✓ مصاحبه: پیشینه و تاریخچه‌ی سد گتوند ۲۱
- ✓ نگاهی به وضعیت کارگران در برداشت مرکبات ۲۵
- ✓ نگاهی به مساله‌ی اعراب ایران ۲۷
- ✓ شرایط طبقه‌ی کارگر ترکیه و ۳۲
- ✓ "تقسیم" کارگران ۳۶
- ✓ سوریه و این دغل‌دوستان ۳۹
- ✓ گزارشی از رقابت شرکت‌های تاکسی‌رانی ۴۲
- ✓ رادیو فنک و نیمه رفورمیسم!!! ۴۴
- ✓ راه حل را (به موقع) جلو گذاشت؟ ۴۶
- ✓ نگاهی به شاهین نجفی و تقی ۴۸
- ✓ پیام شورا

به مناسبت درگذشت رفیق آذر درخشان ۵۱

همکاران این شماره :

آزاد پاکباز، امید راد، هیمن پرنده، مهرداد مهرپور محمدی، رحیم
 اهوازی، محمود احمد، کامران پرنده، برناک جوان، هیشم
 قاراجورلو، الدوز درخشان، مزدک چهرازی، صابر رفیعی، عباس
 شاد، سولماز بهرنک، ارژنگ نورایی، جاوید جویان، فریا
 امیرخیزی

www.shorajevanan.com

Email: iranianfederation@gmail.com

۲) پرولتاریا

بیش از یک و نیم قرن از زمانی می‌گذرد که کارل مارکس و فردریش انگلس طبقه‌ی کارگر و یا به عبارت بهتر پرولتاریا را به عنوان سوزهی رهایی تاریخی بشریت از سرمایه‌داری و نظام طبقاتی معرفی کردند. اما پرسش این است که چرا پرولتاریا از چنین جایگاه و چنین ویژه‌گی‌ای برخوردار است و اساساً خصوصیت منحصر به فرد پرولتاریا در مقایسه با سایر طبقات در پیش‌برد امر مبارزه‌ی طبقاتی جهت ساختن جامعه و جهانی نوین چیست؟ پاسخ به این پرسش و تبیین جایگاه و نقش پرولتاریا، یکی از دشواری‌ها و نقاط اختلاف و بحث علم کمونیسم از دوران مارکس تا کنون بوده است. به باور ما اهمیت تاریخی پرولتاریا در سرنگونی نظام سرمایه‌داری به جایگاه استراتژیک این طبقه در مکانیزم اصلی حیات و بقای سرمایه‌داری باز می‌گردد. تضاد برساننده‌ی سیستم سرمایه‌داری همانا تضاد میان تولید اجتماعی گسترده و مالکیت خصوصی است و طبقه‌ی کارگر بر لبه‌ی اصلی این تضاد نشسته است و یکی از دو قطب اصلی این کشاکش آشتی‌ناپذیر جهانی



▲ پوستر می ۶۸ فرانسه

تا به آخر خواهیم رفت!

است. پرولتاریا در قلب تپنده‌ی سیستم تولید سرمایه‌داری و نقطه‌ی ثقل آن جا گرفته است و مکانیزم تولید و بازتولید این سیستم را در خود فشرده می‌کند. شرایط و موقعیت این طبقه افشاگر و برملا کننده‌ی منطق درونی سرمایه است. از آن‌جا که تمام تضادهای یک عصر در تضاد اساسی آن دوران بازتاب می‌یابد و پرولتاریا بر لبه‌ی این تضاد اساسی قرار گرفته است، لذا رنج پرولتاریا رنجی است جهان‌شمول و هم‌چنین بازتابی است از ماهیت تمام ستم‌ها و تبعیض‌های جامعه‌ی طبقاتی سرمایه‌داری. اما هنوز این جایگاه ویژه و این رنج جهان‌شمول بیان‌گر ماهیت انقلابی این طبقه نیست. جنبه‌ی انقلابی پرولتاریا به مثابه‌ی یک طبقه (و نه تک‌تک افراد کارگران) در آن است که تنها طبقه‌ای است که جهت رسیدن به رهایی تاریخی‌اش ناچار به رها کردن تمام جامعه است. پرولتاریا آخرین طبقه‌ی تاریخ است که در مسیر مبارزه‌اش برای رهایی، خواهان از بین رفتن تمام طبقات و ذات نظام طبقاتی است و از این نظر حامل احداث یک جامعه‌ی نوین عاری از طبقات و ستم و بهره‌کشی انسان از انسان است و هم‌چنین نماینده‌ی روابط تولیدی آینده. پرولتاریا اگر قرار است به رهایی دست یابد، نمی‌تواند به صرف در دست گرفتن قدرت و تغییر توازن در تضاد کار و سرمایه و تبدیل شدن به وجه غالب تضاد بسنده کند و از ساختن

مناسبات تولیدی و اجتماعی سراپا متفاوت با مکانیزم نظام‌های طبقاتی تاکنونی خودداری کند. به این ترتیب پرولتاریا برای رهایی واقعی و برای آن‌که دیگر هیچ پدیده‌ای به نام "پرولتاریا" وجود نداشته باشد ناچار به محو تمام طبقات و تمام انواع ستم و تبعیض است و در میان طبقات و اقشار جامعه‌ی سرمایه‌داری تنها و تنها پرولتاریا است که به دلیل همان جایگاه‌اش در نظام اجتماعی تولید از چنین پتانسیلی برخوردار است. تجربه‌ی زنده‌گی روزمره و شرایط مادی زیست و موجودیت این طبقه و جایگاه‌اش به او این امکان را می‌دهد که: نخست، منطق و ماهیت ستم و استثمار سرمایه‌داری را در کلیت‌اش درک کند و دوم جهت رهایی خودش از این ستم و استثمار، سایر طبقات و تمام بشریت را از این قید و بند رها کند و جامعه و جهانی متفاوت و نوین بسازد. اما این همه فقط یک امکان است و نه یک فعلیت خودبه‌خود و حتمی و لاجرم!

در انطباق با مسائل فوق، هیئت تحریریه‌ی نشریه‌ی رادیکال و رفقای شورا تصمیم گرفتند عمده‌ی مطالب این شماره‌ی نشریه را به مسائل رایج در سطح جنبش کمونیستی و کارگری ایران اختصاص دهند. خطوط فکری و سیاسی درون شورا کوشیدند تا نقاط بحث عمده در جنبش کمونیستی و درک از نقش و جایگاه طبقه‌ی کارگر و آگاهی سوسیالیستی در این جنبش را به بحث و بررسی بگذارند. مطلبی پیرامون وقایع اخیر خوزستان (عربستان ایران) و سرکوب وحشیانه‌ی خلق عرب از سوی جمهوری اسلامی، بررسی جنبش کمونیستی و کارگری ترکیه در دهه‌های اخیر، نقد رادیکال به قصد دامن زدن به فضای مبارزه‌ی خطی در سطح جنبش، نقد هنری و ... سایر مطالب این شماره است. ■

هیئت تحریریه‌ی نشریه‌ی رادیکال

"چپ کارگری" یا گریز از آگاهی!

برناک جوان

سه زاویه، سه تفاوت!

انتخاب این موضوع به دو دلیل ضروری است: اول این که ریشه در اختلاف تاریخی در جنبش کمونیستی دارد و در میان نسل انقلابی و فعالین چپ دهه‌ی ۸۰ شمسی ایران نیز به تعاریف، مرزبندی‌ها و انحرافات معینی پا داده است. دوم این که در شرایط ضعف جنبش کمونیستی و افتراق فعالین آن، روشن کردن این تعاریف، سره را از ناسره جدا کرده، درک‌های التقاطی و غیرعلمی را افشا کرده و در برابر هجمه‌ی نئولت‌های چپ‌نما، راست‌ها و لیبرال‌ها یک مشی انقلابی را پیش می‌گذارد. در واقع مسأله‌ی اصلی برای ما، روشن کردن نتایج و کاربرد سیاسی- عملی این تعاریف و تفاسیر است و آموزش خودمان برای اتخاذ مسیر صحیح.

زاویه‌ی اول؛ چپ واقعی کیست؟

برخلاف سنت طرفداران "چپ کارگری"، برای تعریف چپ به مارکس رجوع می‌کنیم. چپ (کمونیست) کیست؟ از نقطه نظر مارکسیسم، چپ واقعی به کسی اطلاق می‌شود که طرفدار انقلاب اجتماعی باشد. مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست مختصات اصلی این انقلاب را این گونه ترسیم کردند: "انقلاب کمونیستی ریشه‌ای‌ترین گسست از هرگونه مناسبات سنتی در عرصه‌ی مالکیت است؛ پس شگفت‌آور نیست که این انقلاب در جریان تکامل خود از اندیشه‌های سنتی به ریشه‌ای‌ترین نحو بگسلد". مارکس چند سال پس از انتشار مانیفست، مختصات پایه‌ای این انقلاب را روشن‌تر جلو نهاد: "سوسیالیسم اعلام ادامه دار بودن انقلاب است؛ نقطه‌ی گذار ضروری است به سوی از میان بردن کلیه‌ی تمایزات طبقاتی، از میان بردن کلیه‌ی مناسبات اجتماعی که منطبق بر این مناسبات تولیدی هستند و دگرگون کردن کلیه‌ی ایده‌هایی است که از این مناسبات اجتماعی نتیجه می‌شوند". مارکس بارها تاکید کرد که تحقق چنین انقلابی تنها با روش معینی امکان‌پذیر است. او در مانیفست نزدیک‌ترین هدف کمونیست‌ها را چنین تعریف کرد: "متشکل ساختن پرولتاریا به صورت یک طبقه، برانداختن سلطه‌ی بورژوازی، تصرف قدرت سیاسی به دست پرولتاریا"^۱.

مارکس در مانیفست با جمع‌بندی از تجارب تاریخی بر ناگزیری خصلت قهرآمیز این انقلاب و کار برد زور برای سرنگونی دولت بورژوازی انگشت گذاشت. او گفت: "پرولتاریا با سرنگون کردن قهرآمیز بورژوازی سلطه‌ی خویش را بنیان می‌گذارد"^۲. از همین رو به معنای دقیق مارکسیستی، چپ یا کمونیست واقعی به کسی گفته می‌شود که این



▲ پوستر انقلاب فرهنگی چین

کارزار ترویج مارکسیسم در بین پرولتاریا

انقلاب، با این مختصات و با این روش را در دستور کار خود داشته باشد و در این راه به‌طور متشکل فعالیت کند.

اگر به دنبال مفهوم واقعی و اصیل چپ مارکسیست هستیم باید به معیاری که مارکس با جمع‌بندی تاریخی-جهانی و با وسعت نظر کامل و با دقت نظر تمام جلو نهاد توجه کنیم و از تعاریف دل‌خواهی و غیرعلمی دوری گزینیم. معیار چپ بودن را نباید به درگیر بودن در این یا آن عرصه‌ی اجتماعی تقلیل دهیم. نباید به شرکت در این یا آن جنبش توده‌ای و میزان ارتباط با آن تنزل دهیم. یک فعال واقعی چپ کسی است که تلاش می‌کند در هر محیطی که هست آن دورنمایی که مارکس به‌طور علمی از انقلاب اجتماعی تصویر کرده را با جنبش‌های توده‌ای مختلف پیوند زند. خواه این جنبش دانش‌جویی باشد خواه کارگری، زنان یا معلمان و ... با اضافه و کم کردن یا پس و پیش کردن پسوندهایی چون "رادیکال"، "کارگری"، "انسانی" و ... نمی‌توان مضمون واقعی بحث مارکس را دور زد.

زاویه‌ی دوم؛ تفاوت است میان مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری با مبارزه

علیه موجودیت سرمایه‌داری

روشن است که کارگران در مبارزات روزمره برای دست‌یابی به مطالبات اقتصادی با طبقه‌ی حاکم، مجریان و مزدوران آن رودر رو شده و در شرایط حاد مبارزه جان خود را نیز می‌دهند. این نه تنها در ایران و کشورهای مشابه که در پیشرفته‌ترین کشورها نیز رخ می‌دهد. حتی ممکن است مبارزات اقتصادی وارد فازهای بالاتری شده که در این صورت به چالشی سیاسی برای قدرت حاکمه تبدیل می‌شود. حتی ممکن است که دامنه‌ی اعتراضات به درگیری‌های خونین خیابانی و تغییر روی کرد جناح‌های حاکم شود ولی نظام حاکم پابرجا بماند. در تاریخ معاصر ایران نیز مثال‌های فراوانی می‌توان ذکر کرد. اما مسأله این است که این مبارزات برحق، کماکان در چارچوبه‌ی مناسبات بورژوازی و چانه‌زدن بر سر خرید و فروش نیروی کار در سیستم سرمایه‌داری است. اغلب مبارزات خودبه‌خودی کارگران و حتی مبارزات خودبه‌خودی برخی اقشار و طبقات دیگر آشکارا خصلت ضد سرمایه‌داری دارند اما کسی نمی‌تواند ادعا کند که این مبارزات علیه موجودیت سرمایه‌داری نیز هست. و یا به‌طور خودبه‌خودی این مبارزات

زاویه‌ی سوم؛ تفاوت است میان آگاهی خودانگیز با آگاهی

کمونیستی

آگاهی کمونیستی و آگاهی خودبه‌خودی چیستند و چگونه باید به این مقولات برخورد مارکسیستی کرد؟ هسته‌ی مرکزی و تئوریک "چپ کارگری" این مدعاست که تفاوتی میان آگاهی خودبه‌خودی و آگاهی کمونیستی قائل نیست و مبارزات خودبه‌خودی و اقتصادی طبقه‌ی کارگر و همت به تشدید آن برایش به سوسیالیسم منتهی می‌شود. در این جا مدعا را به صورت کنکرت و فشرده طرح کرده‌ایم و گرنه تاریخاً شاهد تعابیر گوناگونی از این مدعا از سوی گرایش‌های مختلف چپ موسوم به کارگری بوده و هستیم. برخی به همین صراحت و برخی دیگر با ظاهر و ادبیاتی رادیکال آن را ترجمه و بیان می‌کنند. لنین در "چه باید کرد" به روشنی می‌گوید که: "آگاهی خودبه‌خودی یک آگاهی بورژوازی است و جنبش خودبه‌خودی طبقه‌ی کارگر هنوز در چارچوب نظام بورژوازی است و برای این که سوسیالیستی شود، باید آن را از جاده‌ی خودبه‌خودی منحرف کرد، این منحرف کردن وظیفه‌ی فعالین کمونیست درون جنبش کارگری است". لنین در این بحث به یک دلیل کاملاً عینی تکیه می‌کند. دلیلی که بدون آن، انقلابی در کار نیست! **طبقه‌ی کارگر بدون درهم شکستن ماشین دولتی و برقراری دولت سوسیالیستی نه خودش آزاد می‌شود و نه می‌تواند کسی را آزاد کند** و این درهم شکستن ماشین دولتی و بناکردن ساختاری نوین، کیفیت خاصی را می‌طلبد که طبقه‌ی کارگر ندارد و باید آن را کسب کند. چنین کیفیتی با آگاهی خودبه‌خودی و با مبارزات روزمره‌ی اقتصادی به دست نخواهد آمد. این تحلیلی بود که باعث شد لنین توسط مخالفان خود در آن دوران به اراده‌گرایی محکوم شود. امروز هم هرکس آگاهی خودانگیز را تحسین نکند و برای آن قلم‌فرسایی نکند، متهم می‌شود به این که توجهی به جنبش کارگری ندارد و می‌خواهد جدا از طبقه انقلاب کند، در ادامه‌ی این اتهامات نتایج بعدی گرفته می‌شوند که پس این‌ها با اعتراضات طبقه‌ی کارگر بی‌گانه‌اند، با ادبیات و افکار رایج میان کارگران نا آشنا هستند، با کلام، عادات و رسوم رایج میان کارگران مخالف‌اند، اراده‌گرا و در یک کلام غیر کارگری هستند!

بخشی از آن‌ها نیز با تکیه بر محرومیت‌های تاریخی طبقه‌ی کارگر (در کلیت‌اش) از دانش و علم‌رهای بخش مارکسیسم، تئوریزه می‌کنند که حمایت از مبارزات روزمره‌ی کارگران و اهتمام به تشدید آن‌ها و افزایش سطح مطالبات و اعتصابات منجر به شکوفا شدن آگاهی انقلابی و سیاسی شدن کارگران خواهد شد. یعنی به درستی پایه‌ی مادی و حیات طبیعی طبقه یعنی شرایط عینی کارگران را تجزیه و تحلیل کرده و استراتژی مبارزاتی فعالین این طبقه را تعیین می‌کنند. برای این بخش که به‌ویژه در جنبش کارگری ایران پُرنگ هستند بررسی عمیق این پایه‌ی مادی و عینی همه چیز است و به‌طور خودبه‌خودی به همه‌چیز حتا سوسیالیسم و کمونیسم پا می‌دهد. سوژه‌ی انقلاب در این تئوری‌ها کارگر آگاه شده به شرایط خویش است که به‌طور طبیعی می‌جوشد و انقلاب را ممکن می‌کند. مساله اما "کارگر آگاه‌شده و رابطه‌ی علمی دیدن مارکسیسم" است.

باید این نکته را یادآوری کرد که هرگونه تقبیح این پایه‌ی مادی و پتانسیل انقلابی نادرست است و کم بها دادن به آگاهی خودبه‌خودی کارگران یعنی عدم شناخت جایگاه این آگاهی و مبارزات روزمره‌ی

ضد سرمایه‌داری به مبارزه علیه موجودیت سرمایه‌داری تکامل می‌یابند! سیاست و روش و ابزار لازم برای پیش‌برد مبارزه علیه موجودیت کل سرمایه‌داری با سیاست، روش و ابزار مبارزات روزمره‌ی ضد سرمایه‌داری متفاوت است. اگر عناصر آگاه چپ به این تفاوت آگاه نباشند و هدف مبارزه‌شان فشار وارد آوردن به در و پیکر سرمایه‌داری یا چانه‌زنی برای حقوق باشد، حداکثر فعالیت‌شان در جهت وکالت امور کارگران خواهد بود! با واقعیت باید رک و راست روبه‌رو شد. این مبارزات برحق روزمره، در چهارچوبه‌ی تنگ مناسبات بورژوازی قرار دارد، برای کم کردن درجه‌ی استثمار است نه برای از بین بردن استثمار! بی‌جهت نیست که هدف اغلب این مبارزات، **انقلاب کردن** نیست! استراتژی سیاسی ناشی از آن هم، رهایی کارگران از مناسبات سرمایه‌داری و رهایی بشر نیست!

برای این که مثال زنده‌ای زده باشیم که ناظر بر توضیحات فوق باشد می‌توان سوالات مشخص زیر را طرح و روشکافی کرد: چرا از دل جنبش‌های یک‌ساله‌ی اخیر در دنیا، جهان عرب و آمریکا و اروپا و ... انقلاب پرولتری بیرون نیامد؟ چرا با این که ضرباتی وارد شد، باز هم تغییرات در بالا رخ دادند یا رخ می‌دهند و جنبش‌های مردمی با همه‌ی فداکاری‌های‌شان، یا در وسط راه متوقف شدند، یا توسط قوای سرکوب‌گر مهار شدند و یا به شکلی تحت لوای جناح‌های مختلف بورژوازی درآمدند؟

با دقت و تامل در پرسش فوق می‌توانیم کمبودها و نقایص و البته امکانات و فرصت‌ها را ببینیم. فاصله‌ی یک انقلاب آگاهانه به قصد برهم زدن ساختار موجود و بناکردن ساختاری نوین با مبارزه و مقاومت جنبش‌های مردمی، می‌تواند فرسنگ‌ها فاصله باشد. مساله کم بهادادن به مقاومت عادلانه و خودبه‌خودی کارگران یا مردم نیست. این مقاومت‌ها مصالح اولیه‌ی را فراهم می‌کنند که می‌توانند و باید برای تدارک راه انقلابی مورد استفاده قرار گیرند. زمانی لنین مبارزات روزمره و اقتصادی کارگران را مدرسه‌ی جنگ نامید. مدرسه‌ای که در آن می‌توان آموزش دید و برای جنگ واقعی آماده شد. اما فرق است بین مدرسه‌ی جنگ با خود جنگ. آنچه که مشخصه‌ی جنگ اصلی است، مساله‌ی کسب قدرت سیاسی است. بین مبارزه‌ی محدود و قسمی (معمولاً در بُعد محلی) برای این یا آن خواسته با مبارزه به هدف از بین بردن دولت بورژوازی (در بُعد سراسری) و کسب قدرت تفاوت کیفی موجود است.

مساله‌ی اساسی و بزرگ‌ترین معضل طبقه‌ی کارگر ایران، دنیا و توده‌های زحمت‌کش این‌ست که **قدرت سیاسی** ندارند و این تفکر در بین‌شان نماینده‌گی نمی‌شود. اگر طبقه‌ی کارگر به این واقعیت آگاه نشود که **"بدون قدرت سیاسی همه چیز توهم است"**، در آن صورت دائماً دنبال این یا آن سیاست بورژوازی روان خواهد شد. فاصله‌ی بین ملزومات پیش‌برد مبارزه برای کسب قدرت سیاسی با ملزومات مبارزه برای خواسته‌های روزمره‌ی کارگران، از زمین تا آسمان است. این جا نقطه‌ای‌ست که تفاوت نگاه این بحث، ناگزیر به مقوله‌ی آگاهی گره خواهد خورد. در واقع تفاوت پایه‌ی میان چپ "کارگری" و متهمان به چپ "غیر کارگری" در **روی کرد به طبقه‌ی کارگر از دریچه‌ی آگاهی** است. از این دریچه است که مبارزات سیاسی طبقه‌ی کارگر تعیین پیدا می‌کند، سمت و سو می‌گیرد و هدف خود را نشانه می‌رود. در حقیقت، سوپه و نوک پیکان مبارزات طبقه‌ی کارگر با بود و نبود این عنصر تعیین می‌شود.

اقتصادی این طبقه. اما باید این نکته را هم در ادامه یادآور شد که سکوت، دفاع و تحسین این آگاهی خودبه‌خودی که تاریخاً تحت هژمونی ایده‌نولوژیک سرمایه‌داری است نه تنها نابه‌جا که نشان‌دهنده‌ی انحرافی خطرناک است. لنین تحسین یا سکوت در برابر این گرایش‌های خودبه‌خودی را "گرنش به خودرویی" نامید. او تاکید کرد هر آن‌جایی که خودرویی حاکم باشد، دیر یا زود ایده‌های بورژوازی غلبه خواهد کرد. تا وقتی کارگران از درون شرایط روزمره و مشکلات اقتصادی‌شان به دنیا نگاه کنند و محرومیت‌های تاریخی خود را از این دریچه ببینند، رابطه‌ای بین سیاست و اقتصاد و بار فرهنگی - اقتصادی‌ای که بر آن‌ها تحمیل می‌شود را نمی‌بینند. این آگاهی بیرون از مناسبات جاری میان کارگر و کارفرما قرار دارد. این همان نقشی است که بر عهده‌ی کمونیست‌ها (از روشن‌فکر تا کارگر) قرار دارد. آن‌ها باید این آگاهی را که خارج از مدار کارگر - کارفرما تولید می‌شود را کسب کنند و به میان کارگران ببرند. آگاهی‌ای که تاریخی - جهانی تکامل یافته و قابل تقلیل به آگاهی این یا آن بخش از کارگران در هر مقطع معین نیست.

حالا منظور از آگاهی چیست؟ آگاهی نسبت به ساز و کار و دینامیک‌های حاکم بر جامعه و جهان. فهم قوانین حاکم بر جامعه و چگونگی تغییر آن‌ها. شناخت از واقعیت و پیچیده‌گی‌های آن. منظور از آگاهی این است که باید فهمید جامعه چگونه کار می‌کند؟ چه روابطی بر آن حاکم است؟ و چگونه می‌توان این روابط را تغییر داد؟ طبقه‌ی کارگر برای این که چنین روابطی را درک کند و بفهمد، باید از تمام روابط طبقاتی موجود شناخت کسب کند. این کسب شناخت پروسه‌ای علمی‌ست که از درون مبارزات روزمره‌ی کارگران نمی‌تواند استخراج شود. پروسه‌ای‌ست که نیازمند روش‌مندی و پیگیری خاصی است. نیازمند کسب دانش عمومی و آموزش خاص است. طبقه‌ی کارگر زمانی از یک طبقه‌ی در خود به طبقه‌ای برای خود بدل خواهد شد که از مجموعه‌ی روابط، روحیات و رفتارهای طبقات دیگر در هر واقعه‌ی خاص، شناخت کسب کند. این بخشی از تعلیم و تربیت کارگران است تا یاد بگیرند چگونه می‌توان کل جامعه را رهبری کرد.

اما چرا این آگاهی از بیرون طبقه می‌آید؟ پاسخ را باید در مفهوم آگاهی کمونیستی به عنوان یک علم جست‌وجو کرد. علم‌رهایی جامعه را باید به مثابه‌ی یک علم آموخت. کارگران برای این که این علم را فراگیرند باید پا را از مناسبات روزمره و جاری بیرون گذارند. مهم‌تر از آن باید پا را از تقسیم کار سنتی موجود در جامعه بیرون گذارند و به آموختن و به-کار بستن این علم همت گمارند. مهم‌ترین تقسیم کار موجود، تقسیم کار میان "کار فکری و یدی" است. کارگری که پا را از این دایره بیرون نگذارد، قادر به دیدن همه‌ی واقعیات و قوانین حاکم بر آن‌ها نخواهد بود. برای تصویرسازی این ادعا می‌توان مثال ساختمانی را زد که طبقه‌ی کارگر ساکن یکی از طبقات آن است. کارگر از هر دریچه‌ای هم که به بیرون نگاه کند نمی‌تواند به درک روشنی از کلیت ساختمان و پیچیده‌گی‌هایش دست یابد. تا زمانی که طبقه‌ی کارگر پا را از این ساختمان بیرون نگذارد و از بیرون و با فاصله به ساختمان و دیگر طبقات ساختمان نگاه نکند، قادر به مشاهده و درک از کلیت ساختمان نیست و نمی‌تواند به شناختی صحیح از کلیت ساختار موجود که خود بخشی - بخشی مهم و

تعیین‌کننده - از آن است دست یابد. این شناخت، با محصور ماندن صرف در روابطی که خود در آن درگیر است، ممکن نمی‌شود! از همین‌رو ارتقای مقاومت عادلانه به انقلابی آگاهانه نیازمند دخالت‌گری کمونیستی است. **دخالت‌گری سیاسی انقلابی** یعنی این که کمونیست‌ها در جنبش کارگری وظیفه دارند که سیاست انقلاب پرولتری را تقویت کنند. برای سازمان‌دادن جنگ طبقاتی باید به‌طور زنده و دینامیک مبارزات روزمره را با سیاست انقلابی پیوند زد. سیاستی که ناظر بر تلاش و دخالت‌گری کمونیست‌ها در آگاه‌سازی کارگران به جایگاه تاریخی خود باشد و سمت و سوی تغییر مناسبات و امکان تغییر را برای کارگران روشن سازد. هر سیاست دیگری غیر از این، در عمل نهایتاً به معنی دعوت کارگران به دنباله‌روی از سرمایه‌داران و منافع آنان است.

در اهمیت مقوله‌ی آگاهی باید این موضوع را روشن کرد و پلمیک با نظرات چپ کارگری را به شیوه‌ی علمی دنبال کرد. تفاوت درک چپ کارگری با درک مارکس و انگلس را می‌توان از حکم تاریخی آن‌ها نیز استنتاج کرد: "همه‌ی فلاسفه برای تفسیر جهان آمده‌اند، حال آن که مساله تغییر آن است!" اهتمام فعالین کمونیست و عناصر آگاه تنها بررسی عمیق ساختار و شرایط طبیعی و واقعیت عینی نیست. باید راه‌ها و امکانات تغییر رادیکال و انقلابی این ساختار و واقعیت عینی را یافت و آن‌را با ساختار و حیات دیگری جایگزین کرد. به‌واقع از نظر مارکس و انگلس هدف از بررسی و تجزیه و تحلیل پایه‌ی مادی و حیات طبیعی طبقه، روشن کردن ضرورت و امکان و مختصات این تغییر انقلابی بود. ستون فقرات سوسیالیسم علمی این نکته است. **ضرورت و امکان و مختصات این تغییر انقلابی، با بررسی و تحلیل عمیق این پایه‌ی مادی و تلاش برای غنابخشیدن به همین دینامیسم به‌دست نمی‌آید.** در رادیکال‌ترین مبارزات اقتصادی و خودبه‌خودی چنین آگاهی و درکی حاصل نخواهد شد. امر انقلاب و کسب قدرت سیاسی قانون‌مندی دیگری دارد که از درون مبارزات روزمره در نمی‌آید. برای این که طبقه‌ی کارگر خود را و نوع بشر را رها کند باید شرایط عینی خود را که استثمار است را بهم بزند. برای همین بود که مارکس تصریح کرد کشمکش‌های طبقاتی باید به دیکتاتوری پرولتاریا منتهی شود و لنین چگونه‌گی و قانون‌مندی اعمال این دیکتاتوری را سنتز علمی کرد.

آگاهی و برنامه‌ی کمونیستی‌ای که برای برهم زدن و رهایی از قید و بند سرمایه ایجاد می‌شود، از سویی به حیات مادی طبقه‌ی کارگر، بر کیفیت این طبقه و محرومیت تاریخی آن و این که چیزی برای از کف دادن ندارد وابسته است و از سوی دیگر حرکت از این جای‌گاه برای نابودی سرمایه‌داری و رهایی خود و بشریت به‌طور کل، به فاکتور ذهنی و آگاهی کمونیستی نیاز دارد. **این فاکتور در جریان حیات روزمره‌ی طبقه‌ی کارگر سنتز نمی‌شود.** تمام مساله این است! ■

توضیحات:

۱. مانیفست کمونیست، فصل اول: بورژواها و پرولتارها.
۲. مانیفست کمونیست، فصل اول: بورژواها و پرولتارها. "... ما ضمن توصیف مراحل کلی رشد و تکامل پرولتاریا آن جنگ داخلی کم و بیش پنهانی درون جامعه موجود را، تا آن نقطه‌ای که انقلابی آشکار درمی‌گیرد و پرولتاریا با برانداختن بورژوازی از طریق زور، حاکمیت خویش را پی می‌افکند، دنبال کرده‌ایم"



نسبت آگاهی کمونیستی

و جنبش خودانگیخته‌ی کارگران

در چه باید کردِ لنین

عباس شاد

اهمیت تاریخی چه باید کرد - بیش از ۱۱۰ سال از نگارش چه باید کرد لنین می‌گذرد. اثر جاودانه‌ای که از بدو انتشارش تا به امروز مورد توجه بسیاری از محافل و جریانات مارکسیستی و ضد مارکسیستی قرار گرفته است. هنوز در دفاع یا در ردّ یا شرح چه باید کرد بحث‌های حادی در جریان است. کمتر حزب و سازمان سیاسی یا شخصیت فکری کمونیست و رهبر انقلابی است که از زمان لنین تا کنون پیرامون این اثر بحث نکرده باشد. به جرأت می‌توان گفت چه باید کرد اگر مشهورترین اثر لنین نباشید دست کم یکی از تأثیرگذارترین آثار او است. نکته‌ی قابل توجه این است که تضادهایی که لنین در دوره‌ی نوشتن چه باید کرد در روسیه‌ی اوایل قرن بیستم با آن روبرو بود و این جزوه اساساً در پاسخ به آن تضادها نوشته شد، امروز نیز به اشکال گوناگون البته در فرم‌های پیچیده‌تری پیش پای جنبش بین‌المللی کمونیستی و از جمله جنبش کمونیستی ایران قرار دارند. مسأله‌ی لنین در آن سال‌ها ماهیت یک تشکیلات رزمنده‌ی سراسری جهت رهبری کردن قیام و انقلاب بود و این پرسش کماکان پیش روی ماست. از این نظر، مطالعه‌ی دقیق و کنکاش مجدد در چه باید کرد آن هم پس از پشت سر گذاشتن خیزش‌ها و قیام‌های مردمی چند سال اخیر که عمدتاً در فقدان یک تشکیلات کمونیستی رهبری کننده، ناکام مانده و از سوی جناح‌های گوناگون بورژوازی جهانی مصادره و مهار شدند، اهمیت دو چندانی می‌یابد. اما پرسش این است که اهمیت تاریخی چه باید کرد در چیست که پس از یک قرن هنوز آن را به اثری در خور توجه و ماندگار حتا برای شناخت و حل بخشی از تضادهای مبارزه‌ی امروز تبدیل می‌-

کند؟ گرایشی در برخی از طرفداران نظرات لنین، وجود دارد که چه باید کرد را یک پلمیک صریح با برخی از انحرافات درون جنبش کمونیستی و کارگری روسیه در سال‌های اوایل قرن بیستم می‌دانند و اعتبار آن را به حل مسائل همان مقطع و فقط برای مسائل روسیه محدود کرده و از به رسمیت شناختن آن به عنوان اثری تاریخی، جهان‌شمول و ماندگار خودداری می‌کنند و یا آن را به عنوان یک جزوه‌ی آموزشی جهت تکنیک‌های ساختن تشکیلات خصوصاً تشکیلات مخفی معرفی می‌کنند. اما اهمیت تئوریک و تأثیرگذاری تاریخی چه باید کرد بر پراتیک انقلابی و پیش‌برد مبارزه‌ی طبقاتی در قرن گذشته و همچنین در مبارزات آینده، بسی بیش از این تعارفات است. کلید اهمیت و ماندگاری این اثر در این نکته نهفته است که؛ لنین در چه باید کرد، تئوری شناخت و آگاهی مارکسیستی را که توسط مارکس و انگلس تدوین شده بود و در زمانه‌ی ایشان امکان رشد و تکامل بیشتری نیافته بود را به مداری بالاتر ارتقا و تکامل داد. لنین تضاد میان جنبش خودبه‌خودی و مبارزات خودانگیخته‌ی طبقه‌ی کارگر با آگاهی علمی سوسیالیستی و کمونیستی را کشف کرد و از دل پلمیک‌هایی که حول این موضوع با انواع گرایش‌های اکونومیستی و تروریستی زمانه‌ی خود انجام داد به سنتز علمی‌ای دست یافت که راه‌گشا و راهنمای ساخت یک حزب سراسری جهت رهبری انقلاب شد. به جرأت می‌توان گفت؛ بدون چه باید کرد به عنوان شالوده‌ی تئوری حزب لنینی، انقلاب پیروزمندی در اکتبر ۱۹۱۷ آن‌چنان که قدرت را به کمونیست‌های انقلابی بسپارد و به تشکیل دولت دیکتاتوری پرولتاریا منجر شود، امکان‌پذیر نمی‌بود. بدون یک هسته‌ی مستحکم از انقلابیون حرفه‌ای و به‌ویژه هسته‌ی رهبری کننده‌ی آن که چشم‌انداز کم و بیش روشنی از

چگونه‌گی کسب قدرت سیاسی و سرنگونی دولت بورژوازی و تأسیس یک دولت نوین انقلابی داشتند، امکان کسب قدرت توسط بلشویک‌ها از طریق رهبری پرولتاریا و متحدین‌اش و رهبری قیام و انقلاب تا تثبیت قدرت نوین انقلابی تقریباً صفر بود. از این زاویه می‌توان گفت هیچ اثری به اندازه‌ی چه باید کرد نقش مؤثر و مستقیمی در پیروزی بلشویک‌ها در ۱۹۱۷ بازی نکرد. لنین از زمان نگارش چه باید کرد تا پایان عمر بر جوهر اصلی این جزوه که همان جوهر اصلی تئوری حزب لنینی است باقی ماند. اگر درستی تئوریک نظریه‌ی حزب لنینی در چه باید کرد و سایر آثار و پلمیک‌های صریح و روشن لنین با انواع گرایش‌های اکونومیستی و کارگریستی و با منشویک‌ها و تروتسکی و رزا لوکزامبورگ به اثبات رسید، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و دولت انقلابی برآمده از آن، اثبات حقایق این تئوری و چه باید کرد در عرصه‌ی پراتیک بود. لذا یکی از شاخص‌های قضاوت درباره‌ی ماهیت یک سازمان یا جریان سیاسی، نحوه‌ی موضع‌گیری این جریان در قبال چه باید کرد است. تنظیم رابطه با جوهر اصلی چه باید کرد و تئوری حزب لنین نشان می‌دهد که جریان مزبور از نظر تشکیلاتی چه خطی را دنبال می‌کند، کمونیسم انقلابی یا اکونومیسم، رفورمیسم، منشویسم یا آنارشویسم و ... هم‌چنان‌که چه باید کرد و درک لنینی از نظریه‌ی شناخت و آگاهی طبقاتی در قلب تئوری انقلاب فرهنگی پرولتری چین به مثابه‌ی یکی از بزرگ‌ترین تحولات انقلابی و پیش‌روترین تجارب و دست‌آوردهای پرولتاریا در تاریخ جنبش کمونیستی قرار داشت. از این زاویه می‌توان گفت؛ تئوری حزب لنینی و شالوده‌ی آن یعنی چه باید کرد، طراز انقلاب پرولتری است. لنینیسم بدون چه باید کرد ناقص بود، بخش بزرگی از خصلت رزمنده و ماهیت دخالت‌گر و انقلابی لنینیسم در چه باید کرد فشرده و فرموله شده است. چه باید کرد، عیار دیالکتیک لنین است.

چه باید کرد در نگاه نخست واکنش صریح و روشن و پلمیک سرسخت لنین بود علیه گرایش‌های گوناگون اکونومیستی که درون جنبش کمونیستی و جنبش کارگری روسیه در سال‌های آغاز قرن بیستم به وجود آمده بود. ویژگی‌های خطی اکونومیست‌های زمان لنین در سه چیز خلاصه می‌شود: ۱) تقدیس طبقه‌ی کارگر و جنبش خودبه‌خودی کارگران و پر بها دادن به آگاهی خودانگیخته‌ی کارگران (۲) اولویت دادن به مبارزات اقتصادی و روزمره و خواسته‌ها و مطالبات صنفی کارگران در مقابل مبارزات سیاسی با افق وسیع و محدود کردن جنبش به امکانات موجود و آن‌چه که امکان‌پذیر بود و بهتر است بگوییم آن‌چه که رژیم تزار اجازه‌ی آن‌را ممکن بود بدهد. لنین کوشید با بررسی وسواس‌گونه و دقیق نظرات اکونومیست‌ها با تمام این استدلال‌ها دست و پنجه نرم کند و از دل نقد بی‌محبا و صریح آن، یک سنتز و راه انقلابی و پراتیک واقعی برای سازمان‌دهی یک تشکیلات سراسری جهت رهبری انقلاب از طریق دخالت‌گری و رهبری اعتراضات کارگری و سایر شورش‌ها و اعتراضات ضد رژیم تزاری، فرموله کند. بخش زیادی از استدلال‌ها لنین علیه اکونومیست‌ها مصروف ردّ تز ایشان مبنی بر اولویت داشتن و اصالت داشتن مبارزات اقتصادی و خودبه‌خودی کارگران شد. لنین ضمن به رسمیت شناختن هر شکلی از اعتراض و اعتصاب کارگری بر ضرورت دخالت‌گری عناصر انقلابی کمونیست در این تحركات تأکید نمود اما هرگز به ورطه‌ی دنباله‌روی و ایده-آلیزه کردن حرکت خودانگیخته‌ی کارگران نیفتاد. او به روشنی میان جنبش-

های عادلانه و حقیقت‌طلبانه‌ی کارگران با جنبش آگاهانه و کمونیستی خط تمایز گذاشت. لنین نه تنها میان آگاهی ناشی از جنبش خودبه‌خودی با آگاهی طبقاتی و کمونیستی تمایز گذاشت، بلکه گرایش خودبه‌خودی کارگری را در ذات خود گرایشی بورژوازی و محصور در قفس تنگ مناسبات و درک‌های بورژوازی دانست. به باور لنین جنبش‌های خودانگیخته، یک تمایل درونی و گرایش ذاتی برای رفتن به زیر بال و پر آلترناتیوها و جناح‌های گوناگون بورژوازی دارند. اما لنین این مساله را فقط به عنوان یک جمله‌ی معترضه یا انشایی مطرح نکرده است بلکه آن را با تحلیل از مناسبات مادی و اقتصاد سیاسی سیستم تولیدی سرمایه‌داری تبیین و اثبات کرد. مبارزه‌ی خودبه‌خودی کارگران که عمدتاً حول مطالبات اقتصادی و صنفی صورت می‌گیرد به قول لنین «مبارزه‌ی دسته جمعی کارگران علیه کارفرمایان برای فروش نیروی کار با شرایط سودمند و بهبود شرایط کار و زنده‌گی کارگران است» (ص ۸۹) بنا بر این در هر حالت‌اش؛ چه در سطح یک اعتصاب کوچک در مقابل کارفرما و چه رشته‌ای از اعتصابات و مبارزات وسیع علیه دولت، مبارزه‌ی است در محدوده‌ی هنجارهای نظام کالایی سرمایه‌داری. چک و چانه زدن برای فروش بهینه‌ی نیروی کار و گرفتن امتیازات از بورژوازی است و اگر چه عادلانه و به حق است اما سوسیالیستی و انقلابی نیست؛ چرا که هنوز در محدوده‌ی «حق بورژوازی» و قانون‌مندی‌های خرید و فروش کالایی محصور است و چنین مبارزه‌ی هر چه قدر وسیع و توده‌ای باشد در ذات خود با سیاست انقلابی که هدف آن محو این مناسبات تولیدی از طریق کسب قدرت سیاسی و اعمال دیکتاتوری پرولتاریا است، مغایر است. لذا لنین چنین نتیجه می‌گیرد که مبارزات صنفی و خودبه‌خودی کارگران تمایل به توقف مبارزه در سطح رفورمیسم دارند و نه رفتن به سطح انقلاب. از طرف دیگر لنین نشان داد که خودرویی و دنباله‌روی از مکانیزم خودانگیخته و خودبه‌خودی و روزمره‌ی امور، منطق سرمایه‌داری و آنارشی تولید در این سیستم است. تبعیت از روند خودبه‌خودی امور چیزی شبیه باور به دست پنهان بازار آزاد است و نقطه‌ی مقابل آن «آگاهی» و عنصر آگاه است. بنا بر این طبق یک استنتاج لنینی؛ هر شکلی از خودبه‌خودی در هر سطحی و نداشتن تحلیل آگاهانه از آن محکوم به محدود ماندن در حصار مکانیزم و منطق بورژوازی است و این حکم در مورد طبقه‌ی کارگر و مبارزات خود انگیخته‌اش که نشانی از آگاهی کمونیستی در آن نمی‌باشد نیز صادق است. پس لنین چنین نتیجه گرفت که هرگونه کم بها دادن به آگاهی کمونیستی و هرگونه دنباله‌روی و کرنش از تمایلات خودبه‌خودی کارگران از سوی عناصر آگاه و احزاب کمونیست جا باز کردن برای هژمونی و سلطه‌ی بورژوازی است (ص ۶۱). چرا لنین چنین نتیجه‌ای می‌گیرد؟ علاوه بر استدلال فوق؛ یعنی محدودیت مبارزات صنفی کارگران در چارچوب حق بورژوازی، لنین بر هژمونی ایده‌ئولوژیک بورژوازی در عرصه‌ی اندیشه نیز اشاره می‌کند. ایده‌ئولوژی بورژوازی و ابزار و روش‌های اعتراض بورژوازی که همان مبارزات صنفی (تردیونیونیزم) است، دم دست‌ترین و آماده‌ترین و نخستین وسایل و ایده‌ئولوژی‌هایی هستند که کارگران به آن دسترسی دارند. تاریخ آن به مراتب قدیمی‌تر از ایده‌ئولوژی کمونیستی است، به شکل جامع‌تری تدوین شده‌اند و جامعه‌آشنایی بیشتری با آن دارد (ص ۶۵ و ۶۸).

زنده باد همبستگی بین‌المللی پرولتاریا



پرسش اساسی این است که با این هژمونی مادی و فکری و ایده‌ولوژی بورژوازی در جامعه و در مسیر مبارزه‌ی طبقاتی جهت انجام انقلاب و ساختن سوسیالیسم، چه باید کرد؟ چگونه باید بر این آگاهی خودبه‌خودی کارگران که همان آگاهی بورژوازی و غیر انقلابی است غلبه کرد؟ البته راه حل؛ دست یافتن به آگاهی انقلابی یعنی همان آگاهی کمونیستی است، اما لنین اثبات کرد که از دل مبارزه‌ی روزمره و خودبه‌خودی کارگران چنین آگاهی‌ای به دست نخواهد آمد و نیاز است که این آگاهی از بیرون به داخل طبقه‌ی کارگر برده شود. این نیز یکی از احکام و تره‌های مناقشه برانگیز چه باید کرد است. در تبیین

این بحث، روشن کردن دو اصطلاح مهم است: یکی «آگاهی طبقاتی و کمونیستی» و دیگری «بیرون». آگاهی طبقاتی و کمونیستی چیست؟ و فرق آن با آگاهی خودبه‌خودی کارگران چیست؟ مارکس در تعریف «طبقه‌ی درخود» و «طبقه‌ی برای خود» تا حدودی به این تفاوت اشاره کرد و لنین هم این مساله را چنین تأیید کرد که آگاهی ناشی از مبارزات خودبه‌خودی و صنفی کارگران، آگاهی غیر سیاسی و تردیونیونیستی است یعنی همان آگاهی طبقه‌ی درخود است. اگرچه این سطح از شناخت، شکل اولیه و جنینی آگاهی است اما هرگز برای انقلاب کردن مطلوب و کافی نیست. آگاهی صنفی، شناختی است با خصلت دفاعی در برابر

تعرضات هر روزه‌ی کارفرمایان و دولت و پلیس و سیستم سرمایه‌داری در ساز و کار طبیعی و مداومش چنین سطحی از آگاهی و مقاومت را ایجاد می‌کند، اما این آگاهی خصلتی تعرضی ندارد. انقلاب نیاز به آگاهی وسیع و گسترده‌ای دارد و این معنای آگاهی سیاسی یا همان آگاهی طبقاتی و کمونیستی است. این آگاهی یعنی شناختن سوخت و ساز و مکانیزم نظام سرمایه‌داری و جامعه‌ی طبقاتی در کلیت آن. این که استثمار نیروی کار و چرخه‌ی انباشت و بازتولید سود چگونه صورت می‌گیرد؟ پرولتاریا در کلیت طبقاتی‌اش چیست و چه نقشی در این نظام ایفا می‌کند؟ نسبت پرولتاریا با سایر طبقات چیست؟ جنبش کارگری چه نسبتی با سایر جنبش‌های اجتماعی دارد؟ سایر طبقات به‌ویژه بورژوازی چگونه عمل می‌کنند و ماهیت روبنای سیاسی و فرهنگی بورژوازی یعنی دولت و ایده‌ولوژی آن چگونه است؟ چگونه باید دولت و مناسبات بورژوازی را سرنگون کرد؟ و از همه مهم‌تر چگونه باید دولت و مناسبات تولیدی نوینی را بنا کرد؟ و به قول لنین آگاهی پرولتاریا به «تضاد آشتی‌ناپذیری که میان منافع آنان و تمام رژیم سیاسی و اجتماعی معاصر وجود دارد» (ص ۵۱). لنین گفت چنین سطحی از آگاهی، از دل مبارزات خودبه‌خودی کارگران حاصل نخواهد شد و «فقط از بیرون از مبارزات اقتصادی و بیرون از مدار مناسبات کارگران با کارفرمایان می‌توان [آن را] برای کارگر آورد» (ص ۱۲۲). یعنی طبقه‌ی کارگر برای آن که خودش را و منظومه‌ی اجتماعی‌ای که در آن استثمار می‌شود را خوب و همه‌جانبه بشناسد و مهم‌تر این که راه تغییر دادن این مناسبات را کشف کند، باید از بیرون از جایگاه طبقاتی‌اش یعنی

خارج از محدوده‌ی روابط کارگر و کارفرما به آن نگاه کند. بخش عمده‌ی ساختار سرمایه‌داری بیرون از خود طبقه یعنی خارج از روابط کارگر و کارفرما است و از درون این روابط نمی‌توان شناخت و سنتز درستی از کل این پدیده کسب کرد.

لنین شناخت، سنتز و فرموله کردن چنین آگاهی‌ای را، کار طبقه‌ی کارگر به صرف کارگر بودن‌اش نمی‌دانست بل که آن را کار علم و کار کسانی می‌دانست که چنین شناختی را با مطالعه و پژوهش علمی به دست می‌آورند؛ یعنی روشن‌فکران کمونیست و این نکته‌ای است که بسیاری با استناد به آن وی را متهم به عدول از نظریه‌ی آگاهی طبقاتی مارکس و جانشین‌گرایی می‌کنند. مارکس با کشف جایگاه ویژه‌ی پرولتاریا در سیستم تولید سرمایه‌داری، نقش تاریخی ویژه‌ای برای این طبقه در رهایی تمام بشریت از قید و بند سرمایه‌داری قائل شد. آرجوع شود به سرمقاله این شماره‌ی رادیکال. اما تمام آن چه که مارکس در این مورد گفت فقط یک امکان است. طرح این امکان از سوی مارکس بسیاری را بر آن داشت که بنابراین طبقه‌ی کارگر خودبه‌خود، بنا به اقتضات ذاتی‌اش، خواه نا خواه، دیر یا زود و بالاخره به این ضرورت و این آگاهی خواهد رسید. درک این دیالکتیک میان امکان آگاهی و فعلیت آگاهی یکی از نقاط اختلاف و یکی از نقاط اشتباه و بدفهمی از بدو تدوین سوسیالیسم علمی توسط مارکس و انگلس تا کنون بوده است. این لنین بود که در چه باید کرد، درک از تضاد میان آگاهی و خودانگیخته‌گی و در سطحی پایه‌ای‌تر تضاد میان عین و ذهن و زیربنا و روبنا و در نهایت تئوری شناخت و آگاهی طبقاتی مارکسیستی را تکامل داد. لنین در جدل‌های تئوریک‌اش اثبات کرد که طبقه‌ی کارگر از دل مبارزات روزمره‌ی صنفی‌اش و از جنبش خودانگیخته‌اش علیه کارفرمایان به آگاهی سوسیالیستی دست نخواهد یافت. و بدون آگاهی سوسیالیستی، پرولتاریا اساساً قادر به ایفای نقش تاریخی‌اش یعنی رهایی تمام بشریت از قید و بندهای نظام طبقاتی و ساختن یک جامعه‌ی نوین نخواهد بود و نتیجه گرفت که فرموله کردن این آگاهی و استخراج آن از دل مبارزه‌ی طبقاتی در ابعاد کلان اجتماعی و جهانی‌اش نه کار خود طبقه کارگر بلکه کار علم کمونیسم و حزب کمونیست انقلابی است. لنین در این باره در چه باید کرد می‌گوید:

«آموزه‌ی سوسیالیسم از آن تئوری‌های فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نماینده‌گان دانش‌ور طبقات فرادست و روشن‌فکران تدوین کرده‌اند. خود مارکس و انگلس... از لحاظ موقعیت اجتماعی در زمره‌ی روشن‌فکران بورژوازی بودند و در روسیه نیز آموزه‌ی تئوریک سوسیال دموکراسی کاملاً مستقل از رشد خودبه‌خودی جنبش کارگری و به مثابه‌ی نتیجه‌ی طبیعی و ناگزیر تکامل فکری روشن‌فکران انقلابی سوسیالیست به وجود آمد» (صص ۵۱ و ۵۲). این نه تقلیل دادن نقش و اهمیت و جایگاه کارگران بلکه کشف و بیان واقعیت پروسه‌ی شناخت و آگاهی طبقاتی است. لنین هرگز بر این باور نبود که کارگران نمی‌توانند به چنین شناختی دست یابند و به جرگه‌ی روشن‌فکران کمونیست بپیوندند بلکه در برابر درک کارگریستی از مارکسیسم که معتقد بود شناخت کمونیستی گویی در ژن کارگران نهاده شده و از دل مناسبات کاری و روابط میان کارگر و کارفرما چنین آگاهی‌ای به دست خواهد آمد، موضع درست گرفت و امکان و محل کسب این دانش را خارج از این روابط قرار داد. اگر بخواهیم لنینی به مسأله نگاه کنیم آن‌گاه باید بگوییم: کارگران و به‌ویژه بخش‌های پیش‌رو آن، توان و استعداد یادگیری و کسب و حتا کشف و فرموله کردن این شناخت را دارند اما نه از دل روابط طبقاتی روزانه و مبارزات صنفی‌شان، بلکه با آموختن متد و روش شناخت علمی و نگاه علمی و همه‌جانبه به تاریخ و جامعه. به همین دلیل است که لنین و لنینیسم بر خلاف خطوط کارگریستی‌ای که نفس کارگر بودن را برای دست یافتن به آگاهی کمونیستی و انقلابی لازم و کافی می‌دانند، تضاد میان ظرفیت و محدودیت، امکان و فعلیت، خودانگیخته‌گی و آگاهی را در طبقه‌ی کارگر کشف کرده و آن را به رسمیت می‌شناسند. از این منظر لنینیسم، مبارزه‌ی صنفی کارگران را نفی نمی‌کند بلکه هم‌واره بر ضرورت ارتقای آن و فراتر رفتن از آن تأکید می‌کند. فراتر رفتنی که کار حزب انقلابی و انقلابیون حرفه‌ای است از طریق بردن آگاهی علمی کمونیستی به درون توده‌های پرولتر. به همین دلیل لنین وظیفه‌ی عناصر آگاه کمونیست و حزب انقلابی را جذب کارگران پیش‌رو به حزب و آموزش و ارتقای آن‌ها تا سطح انقلابیون حرفه‌ای می‌داند (صص ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۱۲).

نکته‌ی مهم این است که شناخت و آگاهی طبقاتی کمونیستی، معرفتی است علمی و مانند هر علم دیگری تاریخ‌چه و قانون‌مندی‌های خودش را دارد. کمونیسم از زمان مارکس و انگلس مانند یک علم کشف و فرمول‌بندی شد و در پیچ و خم مبارزه‌ی طبقاتی و در عرصه‌ی عینیت توسط رهبران بعدی جنبش کمونیستی به‌ویژه لنین و مائوتسه‌دون تکامل یافت و امروز و در آینده نیز چنین خواهد بود، یعنی اگر قرار است کماکان به عنوان یک علم به کمونیسم نگاه کنیم و نه یک آیین لذا تکامل و ارتقای آن باز هم باید در دستور کار قرار بگیرد. مارکس و لنین و سایر رهبران جنبش کمونیستی این علم را از دل مبارزه‌ی طبقاتی یعنی مبارزات روزانه و پیگیری خود پرولتاریا و سایر طبقات و اقشار جامعه استخراج و فرموله کردند و نه در گوشه‌ی عزلت روشن‌فکرانه و جدا از عینیت مبارزه‌ی طبقاتی، اما پهنه‌ای که این علم در بستر آن تدوین شد وسیع‌تر از مبارزه‌ی کارگران و مسائل کارگران بود. این علم فشرده‌ی انتقادی و سنتز دست‌آوردهای دانش بشری گوناگون و چکیده‌ی معرفت دوران بود. لنین نیز به صراحت معتقد است، آگاهی کمونیستی که همان آگاهی طبقاتی انقلابی است، معرفتی است علمی و نه از جنس الهام که

گویی از پس مبارزات روزمره و خودبه‌خودی کارگران در ذهن ایشان حلول خواهد کرد. آگاهی کمونیستی جمع حسابی آموخته‌های کارگران نیست که از پس اعتصاب‌ها و مبارزات صنفی مکرر خودبه‌خود به آگاهی سیاسی و همه‌جانبه تبدیل می‌شود. بدون یک گسست از این آگاهی خودبه‌خودی و جهش به آگاهی علمی و همه‌جانبه، دست یافتن به آگاهی کمونیستی محال است. ایجاد این جهش علمی در میان صفوف کارگرانی که طبق مکانیزم‌های کار و زنده‌گی روزمره‌شان به جنبش خودبه‌خودی و صنفی پیوسته‌اند، وظیفه‌ی عناصر آگاه و حزب کمونیست است. لنین برخلاف تفسیر غلط عده‌ای از مخالفین و موافقین چه باید کرد و بر خلاف کائوتسکی معتقد نیست که استخراج و تکامل این علم الزاماً عمل روشن‌فکران غیر کارگر است و در این زمینه می‌گوید: «... چنین بر نمی‌آید که کارگران در تهیه‌ی این امر (آگاهی کمونیستی) شرکت نمی‌کنند. ولی آن‌ها نه به عنوان کارگر بلکه به عنوان تئوریسین‌های سوسیالیسم... شرکت می‌جویند. به عبارت دیگر فقط در موقعی و به نسبتی شرکت می‌کنند که تا درجه‌ای معلومات قرن خویش را فرا گرفته باشند و آن را به جلو سوق دهند. برای این‌که این امر بیشتر برای کارگران میسر شود، لازم است بیشتر در بالا بردن سطح آگاهی کارگران تلاش نمود» (پاورقی ص ۶۳). لنین جایگاه ویژه‌ی پرولتاریا را نیز به شرط وجود این دانش و این آگاهی و برده شدن آن به درون طبقه توسط انقلابیون کمونیست است که به رسمیت می‌شناسد و معتقد است چون آگاهی کمونیستی، سیه‌روزی طبقه‌ی کارگر را بهتر و عمیق‌تر از هر تئوری دیگری تبیین و افشا می‌کند اگر حاملین آن یعنی انقلابیون حرفه‌ای در مقابل جریان خودبه‌خودی سر تسلیم فرود نیاورند و آن را به خوبی تبلیغ و ترویج کنند، آن‌گاه طبقه‌ی کارگر خودبه‌خود به این تئوری جذب می‌شود (پاورقی ص ۶۶) و «چنین شنونده‌گان ایده‌آلی برای افشاگری‌های سیاسی همانا طبقه‌ی کارگر است و ... از همه بیشتر شایسته‌گی آن را دارد که این دانش را در مبارزه‌ی فعالانه به کار بندد» (صص ۱۲۳). این مسأله، یعنی ضرورت بردن جدیدترین و پیچیده‌ترین دست‌آوردهای علمی روز بشر به درون صفوف کارگران پیش‌رو، توسط حزب انقلابی در مقابل تقسیم کار جامعه‌ی بورژوازی به کار فکری و کار یدی است. بورژوازی علم و پیچیده‌گی‌های آن را مختص دانش‌مندان و روشن‌فکران طبقات فرادست می‌داند و در مقابل کارهای یدی و ساده و فاقد فکر و اندیشه را به طبقه‌ی کارگر و طبقات فرودست اختصاص می‌دهد. مبارزه با این تقسیم کار ناعادلانه که بذریع‌های تبعیض را درون خود بازتولید می‌کند یکی از مهم‌ترین وظایف دولت و جامعه‌ی سوسیالیستی است و تئوری حزب لنین با ضرورت نگاه علمی به کمونیسم و ضرورت بردن علم و تئوری‌های علمی به درون طبقه‌ی کارگر در واقع درون خود تشکیلات انقلابی و پیش از کسب قدرت بر چیره شدن بر این تقسیم کار ارتجاعی تأکید می‌کند. به همین دلیل بود که برپایی نشست-های علمی و بحث پیرامون تئوری‌های روز علمی درون کارخانه‌ها و مزارع اشتراکی یکی از برنامه‌های گاردهای سرخ حزب کمونیست چین در جریان انقلاب فرهنگی پرولتری بود و پیش از این گفتیم که انقلاب فرهنگی پرولتری چین یکی از بزرگ‌ترین و درخشان‌ترین دست‌آوردهای پرولتاریای جهانی است که درک از ضرورت آگاهی کمونیستی و درکی چه باید کردی از مقوله‌ی آگاهی طبقاتی در قلب تئوری آن قرار داشت. لنین در انطباق با این درک از خصلت علمی آگاهی کمونیستی، اهمیت خاصی برای

شناخت و معرفت علمی و گسترش روحیه‌ی پژوهش‌گری علمی بین کمونیست‌های انقلابی و فعالین کارگری قائل شد و در این رابطه می‌گوید: «وظایف عنصر پیش‌گام به‌ویژه عبارت از آن خواهد بود که در تمام مسائل تئوریک بیش از پیش ذهن خود را روشن سازند و از زیر بار نفوذ عبارات سنتی جهان‌بینی کهنه آزاد گردند و همیشه در نظر داشته باشند که سوسیالیسم از آن زمانی که تبدیل به علم شده است ایجاب می‌کند که با آن چون علم رفتار کنند» (صص ۴۷ و ۴۸).

چنان که در ابتدای این نوشته متذکر شدیم؛ یکی از ویژگی‌های اکونومیست‌ها چه در زمان لنین و چه امروزه تقدیس آن‌ها از جایگاه و نقش طبقه‌ی کارگر است. این مؤمنین به واژه‌ی «کارگر» چنان از این طبقه سخن می‌گویند که گویی تنها و مهم‌ترین وظیفه‌ی کمونیست‌ها کار در میان «نهضت صد در صد کارگری» است و کمونیست‌ها «فقط در راه آرمان کارگری کار می‌کنند» (ص ۱۲۰). یکی از مهم‌ترین تزه‌های لنین در چه باید کرد رد این کارگرگرایی ناب است. لنین گسترده‌گی دامنه‌ی اجتماعی انقلاب را منحصر و مختص به یک طبقه نمی‌کند، حتا اگر این طبقه نقشی بس مهم در انقلاب و سرنوشتی نظام سرمایه‌داری و جایگاهی کلیدی در ساختن جامعه‌ی نوین داشته باشد. لنین تأکید کرد که بسیج وسیع‌ترین بخش‌های توده‌های مردم اعم از کارگر و غیر کارگر ضرورت هر انقلاب پیروزمندی است. او در جریان بردن آگاهی سیاسی به درون طبقه‌ی کارگر از طریق افشاگری‌های سیاسی همه‌جانبه، دامنه‌ی این اخبار و افشاگری‌ها را به طبقه‌ی کارگر و مسائل زنده‌گی و کار وی محدود نکرد، بلکه معتقد بود که طبقه‌ی کارگر درست به دلیل جایگاه ویژه‌اش در مبارزه علیه سرمایه‌داری لازم است تا از مسائل تمام طبقات آگاه شده و از ستم و تبعیض نظام سرمایه‌داری و دولت بورژوازی و پلیس و ارتش نسبت به تمام اقشار و طبقات آگاه شود (ص ۱۰۰). هم‌چنان که لزوم گردآوری وسیع‌ترین اقشار توده‌های مردم از هر طبقه‌ای را در حزب به قصد رهبری کردن ایشان درک کرد. در چه باید کرد می‌خوانیم که: «ما باید وظیفه‌ای بر عهده‌ی خود بگیریم که تحت رهبری حزب خود، موجبات چنان مبارزه‌ی سیاسی همه‌جانبه‌ای را فراهم آوریم که همه و هرگونه قشرهای اپوزیسیون ضد حکومت بتوانند به قدر مقدر به این مبارزه و به این حزب یاری نمایند... ما باید از فعالین سوسیال‌دموکرات چنان پیش‌گامان سیاسی‌ای بار بیاوریم که بتوانند تمام مظاهر این مبارزه‌ی همه‌جانبه را رهبری نمایند. بتوانند در موقع لزوم هم به دانش‌جویان آشفته، هم ناراضیان زمستوها، هم پیروان خشمگین فرقه‌های مذهبی، هم معلمان رنجیده خاطر و غیره و غیره برنامه عمل ارائه دهند» (صص ۱۱۹ و ۱۲۰). هم‌چنان که عمل بردن آگاهی به درون مردم را فقط مختص کارگران ندانست و گفت: «لازم به تذکر نیست که تمام توده‌ی چند میلیونی دهقانان زحمت‌کش، پیشه‌وران، صنعت‌گران خرده پا و غیره نیز همیشه با ذوق و شوق به تبلیغات یک نفر سوسیال‌دموکرات کم و بیش ماهر گوش خواهند داد» (ص ۱۲۲). لنین تأکید کرد که وظیفه‌ی یک عنصر آگاه و فعال کمونیست، منشی‌گری اتحادیه‌های کارگری نیست، بلکه باید بکوشد تریبون مردم باشد. یعنی تمامی اشکال ستم، تبعیض و سرکوبی که در جامعه‌ی طبقاتی علیه اقشار و طبقات گوناگون جامعه اعمال می‌شود را افشا کرده و رشته‌ی مشترک و بند رابط تمام این ستم‌ها و بی‌عدالتی‌ها یعنی ساختار سرمایه‌داری را نشان

دهد. و از این طریق نیاز به انقلاب و ایجاد تغییر همه‌جانبه و برقراری یک جامعه‌ی نوین سوسیالیستی را تبلیغ و ترویج کرده و حول آن سازماندهی کند. چنین عنصری باید بتواند جایگاه ویژه و نقش تعیین‌کننده‌ی طبقه‌ی اصلی تحت استثمار یعنی پرولتاریا را نیز در به ثمر رساندن این دگرگونی انقلابی و ساختن جامعه نوین توضیح داده و تبیین کند. ■

منابع و کتاب‌نامه:

- ۱- چه باید کرد - ولادمیر ایلیچ لنین - ترجمه محمد پورهرمان - باز انتشار نشر کارگری سوسیالیستی - ۱۳۸۴
- ۲- تأملی در وحدت اندیشه‌ی لنین - گئورگ لوکاچ - ترجمه حسن شمس‌آوری و علیرضا امیرقاسمی - نشر و پژوهش دادار - ۱۳۸۱
- ۳- تاریخ و آگاهی طبقاتی - گئورگ لوکاچ - محمد جعفر پوینده - نشر تجربه - ۱۳۷۷
- ۴- در دفاع از تاریخ و آگاهی طبقاتی - گئورگ لوکاچ - ترجمه حسن مرتضوی - نشر آگاه - ۱۳۸۳
- ۵- مارکسیسم و حزب - جان مالینکس - انتشاران سازمان وحدت کمونیستی - ۱۳۵۸
- ۶- کند و کاو در سنتز نوین - پرس و پاسخ با رفیق م. پرتو - انتشارات حزب کمونیست ایران مارکسیست‌لنینیست مائوئیست - ۱۳۹۰
<http://sarbedaran.org/library/KANDOKAV.pdf>
- ۷- سوسیالیسم و معضل حزب طبقه کارگر (بخش‌های ۱ تا ۵) - بهزاد کاظمی - فصلنامه سامان نو - شماره‌های ۱ تا ۹ - ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۸
- ۸- نظریه‌ی لنینیستی سازماندهی و ربط امروزی آن - ارنست ماندل - ترجمه هوشنگ سپهر - باز انتشار در سایت ارنست ماندل - ۱۳۸۸
<http://www.iran-echo.com/mandel/fa/works/pdf/leninist-theory-of-organisation.pdf>
- ۹- پیرامون رابطه خودسازماندهی طبقه کارگر با حزب پیشاهنگ - ارنست مندل - ترجمه ح. ریاحی
www.iran-echo.com/mandel/fa/works/html/self-organisation-and-vanguard-party.html
- ۱۰- یاد داشت‌هایی بر مطالعه چه باید کرد و مفاهیم آن برای مبارزه امروز - نشریه حقیقت ارگان حزب کمونیست ایران (مارکسیست‌لنینیست مائوئیست) - شماره ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۳
sarbedaran.org/archives/haghighat/hagh15vijef.pdf
- ۱۱- اسطوره مفهوم حزب لنینی - هال دریپر - ترجمه فرهاد سیدلو
www.nashrebidar.com/gunagun/ketabha/hezb%20lenin/ostore..htm
- ۱۲- لنین، رزا لوکزامبورگ، تروتسکی و مساله حزب - نورمن گراس - ترجمه طاهر مصدق
www.nashrebidar.com/gunagun/ketabha/hezb%20lenin/lenin.roza.htm
- ۱۳- شکل‌گیری ایده‌ی لنینی حزب - آنتوان آرتوس - فرشته ستار
www.nashrebidar.com/gunagun/ketabha/hezb%20lenin/schakgiri.htm
- ۱۴- طبقه‌ی کارگر و چه باید کرد - محمد قراگوزلو - بهمن ۱۳۸۸
- ۱۵- پیش‌گفتار بر چه باید کرد - مازیار رازی - نشر کارگری سوسیالیستی ۱۳۸۴
- ۱۶- مسائل سازمانی سوسیال‌دموکراسی روسیه [در گزیده‌هایی از رزا لوکزامبورگ] - رزا لوکزامبورگ - ترجمه حسن مرتضوی - نشر نیکا - ۱۳۸۶
- ۱۷- اگر قرار است انقلابی باشد، باید یک حزب انقلابی باشد - باب آواکیان - بی‌نا - تشکیلات هواداران اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران) - ۱۹۸۹

درباره‌ی کنترل کارگری



خودرهایی کارگران علیه رهایی طبقاتی

کوران مبارزه‌ی طبقاتی بالیده، رشد کرده و ارتقا یافته است. اما در کنار این ارتقا بسیاری نیز راه تاریخ را برعکس طی می‌کنند. آگاهی برآمده از مبارزات تاریخی پرولتاریا و دستاوردهایش را تا پیروزی، از آن کارگران می‌خوانند و شکست و پس‌روی و اضمحلال‌اش را تحفه‌ی ناخواسته و فرزند نامیمون احزاب و سازمان‌های انقلابی بیرون طبقه! می‌دانند. اما نطفه‌ی این تضاد در چه چیزی نهفته است؟ پیروزی و شکست پرولتاریا معنایش چیست؟ رهایی کدام است؟ و بندها در کجا بر پای این طبقه و تاریخ نهاده شده و چگونه خواهد گسست؟

اعتماد به نفس برای چه؟

ایده‌ی کنترل کارخانه که طیف وسیعی از کارگری‌ها تا شورایی‌ها را در بر می‌گیرد، در تمامی طول این مبارزه‌ی طبقاتی، این جمله‌ی بین‌المللی اول کمونیستی را در دستور کار خویش قرار می‌دهد که "رهایی طبقه‌ی کارگر تنها به دست خود طبقه‌ی کارگر انجام می‌شود" و در نبردش حزب و سازمان‌های انقلابی را هم‌ردیف دشمنان طبقه‌ی کارگر برمی‌شمارد. "خود رهایی" مقدسی که تنها به دستان کارگر تولیدکننده ممکن است. اکسیر جهان بی‌طبقه را در مشت دارد. این خود کارگران‌اند که به حکم کارگر بودن، راز آفرینش جهان نوین را در دل نهفته دارند و تنها کافی‌ست که این روح آگاهی از تار و پود نیازها، ضرورت‌ها و روابطشان بیرون زند. جامعه‌ی آینده اگر بناست رهایی‌اش چنان که مارکس گفت به دستان طبقه‌ی کارگر انجام شود، می‌باید فاعل این رهایی خود بر فعل خویش

اولدوز درخشان

"جهان دیری‌ست درباره‌ی چیزهایی خواب می‌بیند که برای تحقق‌اش کافی‌ست بدان‌ها وقوف پیدا کند."

وقوف و آگاهی به تمامیت مبارزه‌ی طبقاتی‌ای که در پس پشت نهاده و هر آن‌چه در عینیت روزمره‌اش با آن دست به گریبان است. تحقق کمونیزم بدون جمع‌بندی انقلابی این تجربیات هرگز ممکن نخواهد بود. جهانی که روزگاری انقلاب را نه تنها ضروری که ممکن می‌دانست و تئوری را در عمل متحقق می‌نمود و انقلاب بیشتر را در دستور کار قرار می‌داد، اینک کابوس‌اش را تنها با توهمات رفرمیستی و شرمندگی‌های اکونومیستی درمان می‌کند. این‌که دست‌آورد مبارزات پیشین برای پرولتاریای عصر بعد چه بود؟ و کجای آن دست‌آورد را باید به نقد کشید؟ ضرورتی کتمان ناپذیر است اما قبل از آن باید دید چه چیزی رخ داد و چگونه پیش رفت. ایده‌ی تغییر جهان نه فقط در جبهه‌های رزم و نه در توازن قوای بین-المللی که مهم‌تر از آن در ساخت تئوری به بند کشیده شد. ساحتی که بازتاب دهنده‌ی عینیت موجود است اما منفعل نیست. وقوف به تحقق دنیایی که دیری‌ست در خواب آشفته‌ی جهان می‌گذرد سال‌هاست که در

۱- درباره‌ی مساله‌ی یهود، گامی در نقد فلسفه‌ی حق هگل، ترجمه‌ی مرتضی محیط

تسلط یابد و آگاهی و پراتیک را در مسیری تدریجی، بر بستری تاریخی و بلند مدت و با تمامی موانع و معضلات عینی که با آن روبرو می‌شود طی کند. کارگران باید بتوانند این رهایی را خود، بی یاری دستانی از بیرون! بر مسیر درست هدایت نمایند. تنها این چنین است که جامعه نوین را می‌توان سوسیالیستی خواند و تنها در این شیوه است که بازگشت به عقب و احیای ارتجاع سرمایه‌داری ممکن نخواهد بود. کارگران برای گذار به سوسیالیسم، هرگز نباید از ابزارها و امکاناتی بهره گیرند که آلوده به تضادهای سرمایه‌داری است. هیرارشی درون سازمان‌هایی چون احزاب و اتحادیه‌ها و ایفای نقش پارلمانتاریستی از سوی این دو، نشان از انحرافات ریشه‌ای دارد که درون ساختار ارتجاعی این اشکال مبارزه نهفته است. هدف راهنمای وسیله نیز هست. با داشتن افق جامعه‌ی بی‌طبقه، بی‌استثمار و تبعیض، نمی‌توان به حزب تن داد. احزاب در تحلیل‌هایی با فراروی از طبقه و وظایف انقلابی آن مرکز قدرت خارج از پرولتاریا می‌گردند و خود را معرف و سازنده‌ی جامعه‌ی نوین "جا" می‌زنند. رهبران، انقلاب را رهبری نمی‌کنند، بلکه تنها بر وقایع اشراف دارند و با اپورتونیزمی که با جایگاه‌شان در هم تنیده است، این اشراف را با هزار طرفه‌الحیل به تحول انقلابی پیوند می‌دهند. طبقه‌ی کارگر از صحنه حذف می‌شود چرا که خود با آمادگی درونی و آگاهی درونی‌اش قدم در مسیر انقلاب نگذاشته و اعتماد به نفس و آگاهی ساخت چیزی را ندارد. باید هر لحظه منتظر ابلاغیه‌های حزبی بماند تا آن‌جا که خود را نیز از میان بردارد و توده‌های مردم را با قدرت مستقیم هدایت‌گر حزب تنها رها کند. چرا که جامعه باید جنگ و قحطی و عقب‌ماندگی نیروهای تولیدی و ... را پشت سرگذارد و این‌همه بدون تمرکز در فرماندهی و تمرکز در قدرت سیاسی ممکن نخواهد بود. طبقه حذف می‌شود، حزب که ناسازهای بورژوازی و رسوخ کرده در پروسه‌ی مبارزات طبقاتی است، از انجام وظایف تاریخی پرولتاریا عاجز می‌ماند. به دگماتیسم کشیده می‌شود و فاجعه می‌آفریند. از این رو تنها راه بازگرداندن تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی در مسیر اصلی آن بازگشت به فعل عینی طبقه‌ی کارگر و دستان جادویی رهایی بخش‌اش است. نقد غیر انقلابی به تجربه‌ی دو انقلاب سوسیالیستی، و از دستور کار خارج کردن ماتریالیسم دیالکتیکی، احزاب کارگری و شورایی را دوباره و این‌بار ملتسم‌تر، متوسل دامن رهایی‌بخش کارگران کرده است. همه‌ی آن چیزی که در کلیت نگاه کارگری و شورایی به پروسه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی وجود ندارد، تحلیل مشخص از شرایط مشخص، واقعیت موجود و تضادهای برآمده از دل آن و تاریخی است که آگاهی طبقاتی در آن بالیده است.

تجربه‌ی کنترل کارگری در شوراهای انقلابی اکتبر ۱۹۱۷ تصویری ایده‌آل از توانمندی کارگران در به دست گرفتن مدیریت تولید و سامان‌دهی مناسبات تولیدی بود. شوراها سازمانی نوین بود که کارگران در بستر مبارزه ساختند. شکلی که آگاهی بالیده در درونش کارگران را قدم به قدم در ساختن مناسبات جدید توانمند می‌ساخت. قصد ما در این مقاله پرداختن به تجربه‌ی فرزندان انقلاب اکتبر نیست. تنها می‌خواهیم از تضادهایی سخن بگوییم که استدلالات و تصویرسازی‌های اتوپیایی

کمیت‌چی‌ها^۲ را غیر واقعی می‌کند. ایده‌آلیزه کردن رهایی طبقه‌ی کارگر و کلی‌گویی‌هایی که تن به روشن کردن تضادهای موجود نمی‌دهند، عوام‌فریبی است. ایده‌ی کنترل کارگری را در سه دوره‌ی تدارک، اعتلای انقلابی و دوران گذار سوسیالیستی باید به صورتی مجزا و با ذکر تمامی نکات و تضادهای اصلی هر دوره بررسی نمود و نقد کرد. در این‌جا از بحث اشغال کارخانه‌ها و کنترل تولید در دوران تدارک انقلابی و زمانی که وضعیت هنوز انقلابی نیست درمی‌گذریم چرا که مدیریت تولید کارگری در دوران بورژوازی چنان تضادهای عمیقی با خود همراه دارد که به مقاله‌ای مجزا نیازمند است. تنها کوتاه به این نکته می‌پردازیم که سرمایه‌داری یک نظام است، نظامی که دولت در آن نقش اساسی خویش یعنی برقراری امنیت چرخه‌های سلطه‌اش را تضمین می‌کند. مبارزه علیه‌ی شرایط استثمار، نمی‌تواند با نادیده گرفتن این عنصر (دولت) پیش‌رود. آن اعتماد به نفسی که کارگران را در ساخت جامعه‌ی نوین توانمند می‌کند، را نمی‌توان با اعمال مدیریت در کارخانه آن هم زیر سلطه‌ی قانون تولید سرمایه و بازار جستجو نمود. این گونه مدل‌ها یا در میانه‌ی راه با تضادهای جدی و قابل پیش‌بینی روبرو می‌شوند و به بن‌بست می‌رسند و یا عصای دست دولت بورژوازی در گذار از شرایط بحرانی خود می‌گردند. با این‌که طرفداران این نظریه، کنترل کارگری را تلاشی می‌دانند برای خارج کردن گوشه‌ای از شرایط کارگران از اسارت سرمایه‌داری و آن را چنان تحمیل اراده‌ی کارگران و شوراهای کارگری بر کارفرما و سرمایه می‌خوانند، اما این واقعیت ندارد. باید دید در نهایت تولید با چه هدفی و در چه شرایطی صورت می‌گیرد. کار مزدی را چگونه باید ملغی کرد؟ آیا در چنین شرایطی تولید بدون بهره‌کشی از کار ممکن خواهد بود؟ قوانین تولید و توزیع را چه کسی تعیین می‌کند؟

بی‌تردید مبارزه‌ی طبقاتی میان کار و سرمایه قدم‌های واقعی‌ای است که جنبش کارگری را به پیش می‌راند اما باید بر این نکته توجه اساسی شود که به کدام سو؟ و با کدام افق؟ طرفداران کنترل کارگری و شورایی‌ها معتقدند، اجرای سیاست کنترل کارگری در مراکز تولیدی و خدماتی مترادف و به معنای اجرای سیاست‌های اقتصادی دولت کارگری و یا پیاده کردن "سوسیالیسم" در یک واحد تولیدی و یا "تعاون" کارگر و سرمایه برای راه اندازی واحد تولیدی نیست، بلکه تحمیل اراده‌ی مستقیم کارگر بر پروسه‌ی شرایط تولید و توزیع در برخی واحدهای اقتصادی در چارچوب مناسبات اقتصادی حاکم بر جامعه است، این سخن بیش از آن که واقع‌گرایانه یا فروتنانه‌ی ثوریک باشد نفی و تجدیدنظر در افق کمونیسم است. اما به دست گرفتن کنترل تولید، اعمال قدرت و دخالت‌گری در تصمیم‌گیری‌های مدیریتی در کارخانه‌ها آن هم به صورت محدود و جزیره‌ای تنها تخیل و توهم است. کارگران در این تجربه اعتماد به نفس‌شان در چه چیزی تقویت می‌شود؟ در توانمندی در کنترل تولید درون کارخانه یا ساختمان سوسیالیسم با افق کمونیستی؟ آگاهی طبقاتی برای ساخت جامعه‌ی نوین را می‌باید در نبردی جست که بی‌امان در تمامی ساحت‌ها در حال انجام است. بدون پیوستگی این حوزه‌های منفک

۲- در این مقاله بیشتر به نظرات کمونیسم شورایی پرداخته شده و منابع مطالعه در انتهای مقاله گنجانده شده است.

از هم، بدون در نظر گرفتن عینیت مبارزه و سویه‌های متضاد درون آن و تجربه‌ی مبارزاتی ۱۵۰ ساله‌ی پرولتاریا، آگاهی انقلابی شکل نمی‌گیرد.

تجدید نظر در محتوا و انقلاب در فرم

دو نکته‌ی اساسی که در این بحث از سوی شورایی‌ها طرح می‌گردد، "خودانگیخته" بودن شکل سازمان مبارزاتی کارگران و "عینی" بودن این اشکال مبارزه است. شورایی‌ها معتقدند، سازمان و اشکال آن به شرایط جامعه و اهداف مبارزه بستگی دارد و نمی‌توان آن را از تئوری استخراج نمود. طبقه‌ی کارگر در طول مبارزات خود اشکال مختلف مبارزاتی را ایجاد کرده است. در دوران طفولیت‌اش، اتحادیه‌ها را ساخت چرا که در مبارزه‌ی میزان دست‌مزد و ساعات کار به متحد شدن با دیگر کارگران نیازمند بود و هم‌چنین احزاب را تا بتواند در پارلمان از حقوق کارگران سخن گوید و آن را پشتیبانی نماید. اما این دو شکل مبارزاتی را اصل کردن و تابع فرآیند انقلاب پرولتری نکردن، در دوره‌ای که طبقه‌ی کارگر بالغ شده، ارتجاعی و عقب‌گرد به گذشته است و راه انقلاب واقعی را سد خواهد کرد. کارگران در وضعیت‌های مختلف، اشکال جدیدی از سازمان را تجربه خواهند کرد. چنان که در انقلاب روسیه شوراهای را ساختند و مدل نوینی از قدرت کارگری را به نمایش گذاشتند. اقدام کارگران در ساخت شکل‌های سازمانی جدید نه تنها اقدامی در جهت تغییر بنیادین در وضعیت موجود است بلکه هم‌چنین به معنای انقلاب در اشکال سازمانی کهن نیز هست. طبقه‌ی کارگر باید از وابستگی معنوی به بورژوازی که خود را در وابستگی به اشکال سازمانی آلوده به روابط سرمایه‌داری آشکار می‌کند، گسست نماید.

شورایی‌ها معتقدند، شکل سازمانی کمیته‌های کارخانه در دوران اعتلای انقلابی و سوسیالیسم با هدف تولید سوسیالیستی، قدرت را در نقطه‌ی تولید در دستان کارگران نگه می‌دارد و به آن‌ها اجازه می‌دهد که آگاهی ساخت جامعه‌ی جدید را قدم به قدم و در عمل کسب نمایند. در این شکل سازمانی بالا و پایین، آگاه و ناآگاه، متخصص و مبتدی وجود نخواهد داشت. تا بورکراسی و هیئرش و تبعیض ایجاد کند. نماینده‌گان کارگران از حق ویژه‌ای برخوردار نیستند تا بواسطه‌ی آن از کارگر فراتر رفته و در بازی‌های قدرت درگیر شوند و در نهایت از طبقه بیگانه گردند. نماینده‌گان کارگران درون شورا مستقیماً از سوی کارگران انتخاب می‌شوند، به راحتی و از سوی همان کارگران قابل عزل هستند. آن‌ها تنها پیام‌بران کارگران در میان شوراهای دیگر و بزرگتراند. درون فدراسیون مرکزی کل شوراهای کارخانه‌ها تصمیم‌های کلان مدیریتی چه در حوزه‌ی تولید و چه در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی دیگر گرفته می‌شود، اما این تصمیم‌گیرنده‌گان کارگران‌اند. مرکزیت شوراها تنها جمع‌آوری‌کننده‌ی اطلاعات و آمار و آگاهی مورد نیاز برای این تصمیم‌گیری است که باید آن را به زبانی ساده ترجمه کرده در اختیار کارگران قرار دهد. در این بحث نکات درست و ناصحیح بسیاری وجود دارد. شوراهای قدرت می‌گیرند چرا که در دوره‌ی اعتلای

انقلابی و در زمانی که جامعه در وضعیت انقلابی به سر می‌برد کارگران اهرم‌های اعمال قدرت سوسیالیستی هستند. این شوراهای رهبری حزب انقلابی قدرت را در نقطه‌ی تولید به دست می‌گیرند و چرخ‌های حیاتی جامعه را کنترل می‌کنند. اشکال جدید مبارزاتی همانطور که رفقای شورایی اذعان می‌کنند در تئوری زاده نمی‌شود اما عجب این است که این رفقا اشکال کهن!! مبارزاتی را در تئوری‌های ذهنی خویش حذف می‌کنند. ضرورت وجود حزب انقلابی را در تئوری کنار می‌گذارند اما در موضوع ایجاد شکل جدید سازمانی خود را پایبند به واقعیت موجود نشان می‌دهند. پرولتاریا در مسیر مبارزات خویش اشکال مختلفی را می‌تواند تجربه کند، تنها قانونی که بر همه‌ی این اشکال صادق است و هیچ کدام از این شکل‌های سازمانی توان گریز از آن را ندارند، تضادهای عینی است که در سیستم سرمایه‌داری و درون روابط و مناسبات جامعه‌ی بورژوازی و در قانون‌مندی مبارزه‌ی طبقاتی وجود دارد و ناگزیر خود را درون این اشکال نیز بازتولید می‌نماید. تضاد کار یدی و فکری که در جامعه‌ی طبقاتی خود را در اشکال مختلف نشان می‌دهد، با حذف احزاب از بین نخواهد رفت. وابستگی معنوی به بورژوازی^۳ نیست که پرولتاریا را به حزب انقلابی نیازمند می‌کند بلکه قانونمندی مبارزه‌ی طبقاتی است. سنتز غلطی که معتقد است رشد کمی احزاب و اتحادیه هاست که آن‌ها را از آرمان‌های انقلاب از منافع طبقاتی پرولتاریا و از ساخت جامعه‌ی بی طبقه باز می‌دارد، هیچ قرابتی با ماتریالیسم دیالکتیکی ندارد. رشد کمی باشد یا نباشد، تضاد کار یدی و فکری، عده‌ای را توانمندتر از عده‌ای دیگر خواهد کرد. هرچه رشد کمی بیشتر باشد این تفاوت کیفی بیشتر تضادهای خود را آشکار می‌کند. با ندید گرفتن این تضاد و یا با حذف مکانیکی آن نمی‌توان در واقعیت موجود دست برد. نکته‌ی دیگر غایب در تئوری شورایی‌ها لزوم و چگونگی کسب قدرت سیاسی و پروسه‌ی مبارزه‌ی انقلابی در جهت از کار انداختن ماشین دولتی است. دیکتاتوری پرولتاریا بدون انقلاب سیاسی ممکن نیست و این انقلاب نمی‌تواند تنها در کارخانه‌ها پیروز شود. برخلاف تصور خام شورایی‌ها قدرت اقتصادی در کارخانه ابزار بیان قدرت سیاسی در جامعه به صورت یک کل نخواهد شد. دم خروس تئوریک این رفقا هم در همین بحث نهفته است. شوراهای واقع ابزار انتقال از یک جامعه با یک دولت قدرتمند به معنای سنتی‌اش به جامعه‌ای مبتنی بر "خود - مدیریتی" تولیدی و اجتماعی پرولتری که نیازی به دستگاه دولت ندارد، می‌باشد^۴. کارگران بر تولیدی کنترل دارند که قرار است به سوی جامعه‌ی بی طبقه‌ی آینده هدایت شود. قرار است جامعه‌ی کنونی را با کمترین ضربه‌ها و فشارها بر توده‌ی مردم تغییر دهد، قرار است بر جنگ و گرسنگی و فحشا و اعتیاد و فشارهای ضد انقلاب فائق بیاید و اقتصاد را سامان دهد. این همه به میزان فوق‌العاده جدی و حساسی به تفکر سیاسی، استراتژی و تاکتیک،

۳- پانه کوک ضعف اصلی پرولتاریا را وابستگی معنوی به بورژوازی می‌داند.

۴- تئوری کمونیسم شورایی، پیتر رچلف، وحید تقوی، ص ۲۳

کمیت‌چی‌ها تعبیر شود. تغییر باید در عینیت رخ دهد. عینیت غرق در تضاد است و این تضادها با دستور و ابلاغ و تبصره حل نمی‌شوند. چه از سوی حزب چه از سوی شوراهای و چه از سوی کارگران! نبرد در جامعه همواره ادامه دارد. تا همگان در زمینه‌ی سنتز و پیش‌بردن این نبرد به یک میزان توانمند نشده‌اند، این نبرد به رهبری نیاز خواهد داشت و این تضاد بدون رهبری سوسیالیستی، بدون سنتز درست واقعیت موجود در جهت انقلاب عمیق‌تر پیش نخواهد رفت. نفی رهبری حزب و عمیق‌تر از آن نفی لزوم رهبری خط انقلابی در حزب، اثبات رهبری بورژوازی خواهد بود.

مدیریت تولید یا مدیریت جامعه‌ی سوسیالیستی

آن‌جا که شوراهای کارگری و مدیریتی که در کارخانه‌ها اعمال می‌کنند را در تضاد با دولت سوسیالیستی قرار می‌دهد، تفاوت کلیدی کمونیست‌های انقلابی و شورایی‌ها در درک از سوسیالیسم و ساختمان آن است. سوسیالیسم جامعه‌ی گذاری است که باید کمر در حل تضادهای چهارگانه‌ای که مارکس در نقد برنامه‌گوتا از آن‌ها نام برده یعنی الغای تمایزات طبقاتی به طور عموم، الغای کلیه‌ی مناسبات تولیدی که شالوده‌ی این تمایزات است، الغای کلیه‌ی مناسبات اجتماعی که بر این مناسبات منطبق است و الغای کلیه‌ی ایده‌های ناشی از این مناسبات اجتماعی، ببندد. یعنی در کل جامعه باید این تضادها را هدف قرار دهد و حل‌شان کند. مدیریت در تولید و حتا در توزیع یعنی محدود کردن سوسیالیسم به فعلی اقتصادی. جامعه‌ی بعد از انقلاب بار تضادهای از قبل موجود را به همراه تضادهایی را که خود جامعه‌ی جدید ایجاد کرده بر دوش دارد. جامعه می‌تواند به سرمایه‌داری دولتی بدون افق سوسیالیستی به روزیونیزم برسد نه از این رو که انقلابیون، جسارت و شهامت انقلاب بیشتر را ندارند و نه به این دلیل که انقلابیون سابق، عطای کمونیزم را به لقای وضع موجود بخشیده‌اند، بلکه از این رو که در پاسخ به تضادهای جدیدی که با آن روبروی‌اند ماتریالیسم دیالکتیک و افق کمونیزم را از دستور کار خارج نموده‌اند.

فردای انقلاب حتا در پروسه‌ی پیش‌برد نبرد انقلابی جامعه را باید سر پا نگه داشت باید به عینی‌ترین نیازها پاسخ گفت. اما این پاسخ می‌تواند رشد کمی صرف را به عنوان تکامل نیروهای مولده در نظر گیرد. گرسنگی، قحطی، جنگ، آشفتگی اقتصادی، عقب‌ماندگی برخی حوزه‌ها از برخی دیگر، ناموزونی در توزیع و... چگونه بر این تضادها باید غلبه کرد؟ شورایی‌ها فراموش می‌کنند. که نبرد طبقاتی در دوره‌ی سوسیالیسم کماکان ادامه دارد، بر این واقعیت که طبقه‌ی کارگر یک دست نیست چشم فرو می‌بندند. فراموش می‌کنند که در جامعه به غیر از طبقه‌ی کارگر طبقات دیگری نیز با تضادهای‌شان و نیازهای‌شان وجود دارند. این واقعیت که رهایی طبقه‌ی کارگر جهانی است در بینش آن‌ها هیچ جایی ندارد.

اطلاعات، آمار، تخصص و توانمندی در سنتز نیازمند است. این توانمندی در ساحت تئوری و قدرت در سنتز درست اوضاع تنها قدم اول اما ضروری در تحقق ایده‌ی انقلابی‌ست. در میان شورایی‌ها هم ناخواسته کارگرانی که توان کسب چنین امکانی را داشته باشند در صدر قرار خواهند گرفت. راهنما و هادی دیگران خواهند بود. این ضرورت عینی را نمی‌توان با تبصره‌ی حقوقی عزل نماینده‌گان از سوی کارگران کتمان کرد. ممکن نیست که کارگرانی که سال‌ها در سلطه‌ی ایده‌ولوژیک سیاسی بورژوازی تربیت شده‌اند، کارگرانی که به دانش در هیچ سطحی از آن دسترسی ندارند، بتوانند در تصمیم‌گیری‌های کلان مدیریتی برای جامعه‌ی سوسیالیستی شرکت کنند. هم‌چنین باید دید آیا شوراهای توان حل این تضاد را با مدلی که ارائه می‌دهند خواهند داشت یا نه؟ اعمال قدرت دیکتاتوری پرولتاریا در جهت رها شدن از رسوبات جامعه‌ی کهن با مقاومت افسار و طبقات هنوز موجود در جامعه روبرو خواهد بود. تنظیم سیاست‌های مقابله با این رسوبات و مبارزه با بورژوازی که بعد از انقلاب سر از خاک سوسیالیسم بر می‌آورد با نگاه محدود درون کارخانه و اقتصاد ممکن نیست. تخیلی خطرناک است که فکر کنیم کارگرانی که فرآیند مورد نظر مارکس را از سر نگذرانده‌اند بتوانند تصمیم‌گیری‌های کلان مدیریتی جامعه‌ی انقلابی را بر دوش بگیرند. کارگرانی که جز معیشت خویش نمی‌اندیشند و درد رهایی بشریت را ندارند و سطح آگاهی‌شان هنوز "درخود" گیر کرده است نمی‌توانند تبدیل به طبقه‌ی حاکمه‌ی جدید جامعه‌ی سوسیالیستی شوند.

سازمان جدید مبارزاتی یعنی شوراها، تجربه‌ی آغازین کارگران در اعمال قدرت بود، اما بد نیست بپرسیم چرا و چگونه کارگرانی که در شرایط عینی به آگاهی ساخت شوراهای رسیدند، و آن شور و همکاری ساخت جامعه‌ی بی‌طبقه درون‌شان به خروش درآمد، به راحتی از آن دست کشیدند و در حزب متمرکز شدند؟^۵ تصور این‌که این همه را دیکتاتوری حزب به زور چماق دیکته کرده در قدم نخست نفی گزاره‌ی حیاتی شورایی‌هاست که "خود - رهایی" کارگران را آگاهی‌ای واقعی و انقلابی می‌داند و آن را تضمین کننده‌ی برگشت ناپذیر بودن مسیر پیش‌برده شده توسط کارگران تفسیر می‌کنند. چرا کارگران پرورش یافته در مسیر مبارزه، آنان که "خود" آگاهی ساختن شکل‌های نوین مبارزاتی را یافته بودند و "خود" آن را شکل داده بودند و "خود" ابزار کنترل و اعمال قدرت در کارخانه‌ها را به دست گرفته بودند، در نهایت "خود" را نفی کردند؟ به احزاب پیوستند و خط حزبی را پیش‌بردند؟ با چنین پیش‌فرضی انقلاب اکتبر سوسیالیستی نبود چرا که کارگران به رشد کافی جهت حفظ دست‌آوردهای مبارزاتی خویش نرسیده بودند. و متعاقبا با چنین تحلیلی می‌باید دست روی دست گذاشت تا کارگران به آگاهی‌ای چنان دست‌یابند که بازگشت به عقب را غیر ممکن سازد. اما در "عمل" گره‌ای وجود دارد که نمی‌گذارد رویای شورایی‌ها و

۵- بعد از انقلاب اکتبر روسیه و تثبیت رژیم جدید

حزب انقلابی و دولت سوسیالیستی‌ای که به نام دیکتاتوری پرولتاریا تشکیل می‌دهد به این دلیل انقلابی نیست که تعداد اعضای کارگزارش زیاد است. انقلابی بودن یک سیاست وابسته به افق انقلابی‌ای است که پیش رو قرار می‌دهد. شوراها نیز حتی در صورت حذف شکل کهنه‌ی حزب! باید در این نبرد بورژوازی و پرولتاریا در جامعه‌ی جدید راه انقلاب را در پیش گیرند. تضاد حق بورژوازی در دوران سوسیالیستی، نبرد میان بورژوازی و پرولتاریا را در جامعه‌ی هنوز طبقاتی سوسیالیستی با خود به همراه دارد و ساده لوحی است اگر تصور شود با بالا بودن کمیت کارگران و حضورشان در مدیریت‌های تولیدی کلان به راحتی می‌توان جامعه را در جهت کمونیزم پیش برد. شوراها در خود مبارزه دو خط موجود در جامعه یعنی پرولتاریا و بورژوازی را منعکس خواهند نمود، مبارزه‌ای که در تمام شئون جامعه در حال انجام است و باید به پرشش راه انقلاب چیست پاسخ گویند. در پاسخ به این پرسش یا باید به استناد تجربه‌های پیشین راه انقلاب را در رشد نیروهای مولده در بالا بردن تولید صرف و مصروف کردن انرژی در نقطه‌ی تولید بشناسند یا از اکونومیسم گسست کرده و انقلاب را کلی‌تر از خواست‌های اقتصادی طبقه‌ی کارگر و کلان‌تر معنا نمایند. شوراها باید بتوانند به عدم توازن رشد نیروهای مولده پاسخ گویند، باید تضادهای کارگران متخصص منطقه‌ای از نظر تکنولوژیکی پیش‌رفته را در تقابل با منطقه‌ای که رشدی نداشته حل کنند، باید تضادهای بین کارگران را در تصمیم‌گیری برای این‌که چه تولید کنند و برای چه و که حل کنند، باید بتواند تضاد کشاورزی و صنعت را در جهت تامین نیازهای همگانی پاسخ گویند و منافع بعضاً متضاد این دو بخش را به گونه‌ای هدایت کند که در تحلیل نهایی به سود انقلاب در کل جامعه پیش رود. این امر نیازمند برنامه‌ریزی مرکزی است. حل این تضادها، شاید درون فدراسیون‌های ادعا شده از سوی شورایی‌ها ممکن باشد. اما برای این‌که بتوان حل تضادهای انقلاب سوسیالیستی و جامعه سوسیالیستی را داشته باشند باید بر مبنای تئوری‌های مارکسیستی و به کار بست آن‌ها برای حل تضادها عمل کنند و صرفاً بر مبنای آگاهی خودانگیخته این امر ممکن نخواهد شد. در صورتی که درون فدراسیون‌های شورایی این عمل ممکن گردد، باز تضاد کار یدی و فکری به صورت ناخودآگاه خود را تحمیل کرده و عده‌ای از آنان تصمیم‌گیری‌ها را کرده و به حرکت چرخ‌های اقتصادی جامعه جهت می‌دهند. همان کاری که حزب انقلابی در این حوزه انجام می‌دهد. اما نکته‌ی درست و حیاتی که شورایی‌ها و کمیته‌چی‌ها بر آن انگشت می‌گذارند، سطح و کیفیت آگاهی طبقاتی در میان کارگران و دهقانان است. این آگاهی همان‌طور که با اتکا به دستورعمل‌ها و ابلاغیه‌های حزبی به دست نمی‌آید با اتکا به ناآگاهی توده‌ها و کارگران نیز کسب نخواهد شد. بدون داشتن برنامه جامع حکومتی و دولتی که توان و قدرت لازم برای پیاده کردن این برنامه را داشته باشد نمی‌توان در مصاف با باقی‌مانده‌های بورژوازی و خط بورژوازی که در جامعه‌ی سوسیالیستی شکل می‌گیرد موفق بود. دولت سوسیالیستی نمی‌تواند با رها کردن توده‌ها به حال خود و اتکا به

قدرت سنتز و علم اعضای انقلابی‌اش تضادهای عینی را حل کند. دیالکتیک بین عنصر آگاه انقلابی و کارگران و توده‌ای که متحقق کننده‌گان این آگاهی در عینیت هستند ضروری است. دولت سوسیالیستی اگر افق خود را بر روی کمونیزم تنظیم کرده می‌باید آموزش و ارتقای سطح توده‌ها و کارگران را تا آنجا که خود ساکنان داران اداره‌ی جامعه‌ی نوین گردند در دستور کار قرار دهد. سازمان‌های توده‌ای چون شوراها و کمیته‌ها باید بتوانند این آگاهی را در پروسه‌ی مبارزه کسب نمایند و حیاتی است که در تضادهای موجود جامعه دخالت‌گری کنند. بدون دخالت‌گری این سازمان‌های توده‌ای خط انقلابی حزب نیز کاری از پیش نخواهد برد. وظیفه‌ی حیاتی حزب اطلاع‌رسانی و شفاف‌سازی از تصویر مبارزه‌ی خطی است که در تمام ساحتهای جامعه‌ی سوسیالیستی در جریان است. حزب باید این مبارزه را با زبانی روشن، صریح و ساده به میان کارگران و توده‌های زحمت‌کش جامعه ببرد و آن‌ها را در این نبرد توانمند سازد. توده‌های آگاه شده هستند که می‌توانند خط انقلابی را پیش‌برده علیه ارتجاع بورژوازی حتی درون خود حزب اقدام کنند. هم‌چنین نکته‌ی ضروری دیگری که نباید از چشم دور داشته شود این است که امر انقلاب محدود به یک کشور نیست و افق کمونیزم بدون انقلاب جهانی ممکن نخواهد بود. باید جامعه را در راستای انقلاب جهانی هدایت کرد و روابط تولیدی‌اش را در این مسیر سامان داد. خط انقلابی چه در حزب چه درون شوراها نمی‌تواند این مهم را ندید بگیرد. تولید، توزیع و مبارزه‌ای که در جامعه جریان دارد، در بستری جهانی در نظر گرفته می‌شود و بدون آن محکوم به نابودی خواهد بود. بورژوازی از سه روزه به درون جامعه‌ی سوسیالیستی رخته می‌کند: رسوبات ایده‌ئولوژیکی که برای سوسیالیسم به ارث می‌گذارد، حق بورژوازی (به هر کس به اندازه کارش) که در دوران سوسیالیسم به ضرورت اعمال می‌شود و ماترک گذشته است، هم‌چنین جبهه‌ی سرمایه‌داری جهانی. آگاهی طبقاتی یعنی آگاهی بر تمامی این جبهه‌ها. مبارزه برای ساخت جامعه‌ی نوین زمانی می‌تواند ادعای انقلابی بودن کند که بر تمامی این جبهه‌ها اشراف داشته باشد و قدم به نبرد در این جبهه‌ها نیز بگذارد.

منابع مورد استفاده:

- ۱- تئوری کمونیزم شورایی، پیتز رچلف، وحید تقوی
- ۲- کمونیزم شورایی، ریچارد گامبین، وحید تقوی
- ۳- حزب و طبقه‌ی کارگر، پل متیک، وحید تقوی
- ۴- طبقه‌ی کارگر و سازمان، کورنلیوس کاستوریادیس، مهران امیری
- ۵- کنترل کارگری، پل متیک، وحید تقوی
- ۶- دموکراسی شورایی! نه دیکتاتوری حزبی - کمونیزم نقطه‌ی مقابل بلشویزم، کایو برنلد، بهروز دانشور
- ۷- حزب و طبقه، آنتوان پانه کوک، وحید تقوی
- ۸- خودانگیختگی و سازمان، پل متیک، وحید تقوی
- ۹- نکاتی عمومی درباره‌ی مساله‌ی سازمان، آنتوان پانه کوک، وحید تقوی

تأملی بر استالینیزم و تضعیف قدرت طبقه‌ی کارگر



مزدک چهارزی

استالین و استالینیزم نه از آسمان فرو افتاد و نه توسط سرمایه‌داری جهانی ساخته شد. استالینیزم در حقیقت از دل حزب بلشویک و درک سوسیالیستی حاکم بر جریان‌های چپ آن زمان و مناسبات سیاسی و اقتصادی روسیه متولد گردید.

استالینیزم دارای چند مشخصه بود که هر کدام از آن‌ها را بایستی ریشه‌یابی کرد و دلایل مادی و عینی آن‌ها شناسایی و نقد گردد. در این شناخت و نقد هر گونه پیش‌داوری، بت‌پرستی و چشم‌پوشی از اشتباهات باید کنار گذاشته شود. لنین و انقلاب اکتبر نه به عنوان تابوهای مقدس، که به عنوان «شخصیت» و «انقلاب» بزرگی در نظر گرفته شوند که نقد عملکرد و رویکردشان راهنمای جنبش چپ و کارگری جهان است. از زمانی که لنین توسط حکومت شوروی (و مشخصاً استالین) تبدیل به بت گردید، مارکسیسم در شکل فرهنگی و تئوریک تبدیل به نوعی تقدس سیاسی و اقتصادی شد. مارکس به نقد بی‌رحمانه و برهنه معتقد بود و این نقد را شامل همه‌ی مقولات می‌دانست. کتاب «نقد برنامه گوتا» شاهدی زنده از نقد علمی او است. مارکس در این کتاب چنان دقیق و موشکافانه بر سوسیال‌دمکرات‌های آلمانی می‌تازد و چنان برنامه‌ی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری آلمان را در کنگره‌ی شهر گوتا نقد می‌کند که انگار با فعالین این حزب هیچ آشنایی و نزدیکی ندارد. او برنامه‌ی اتحاد ایزناخیست‌ها با پیروان لاسال را (۱۸۷۵م.) نکته به نکته مورد بررسی قرار

می‌دهد و خطاهای آن را از دیدگاه کارگری بیرون می‌کشد. چنین نقدی به همه‌ی رؤس جنبش انقلابی و جریان‌های درون آن وارد است. این نقد سازنده موجبات ترمیم و سازماندهی منطقی و علمی خواهد بود. نقد استالینیزم نیز بایستی ریشه‌ای باشد. در حقیقت بین جریان‌های چپ نقد این مقوله (استالینیزم) از همه بیشتر بوده: تروتسکی، لوکاچ، ارنست مندل (و گرایش‌های چهارگانه‌ی بین‌الملل چهارم)، پیروان مکتب فرانکفورت، چپ نو، مائوئیست‌های منتقد از قبیل شارل بتل‌هایم، مارکسیست‌های ایرانی (طیفی هم‌چون غلام کشاورز، منصور حکمت، دکتر جعفر شفیعی، صدیق کمانگر و ...) و غیره از جمله منتقدین استالینیزم بوده‌اند اما هر کدام از زاویه‌ای خاص گرچه باید به این نکته اعتراف کرد در برخی از رؤس انتقادات یکی است. من از دیدگاهی دیگر به ویژه‌گی‌های این «ایده‌تولوژی رسمی» می‌پردازم.

ناسیونالیسم روسی

استالین و جناح راست درون حزب کمونیست شوروی پس از به قدرت رسیدن در ایجاد یک مرکزیت قدرت‌مند و مسلط بر دیگر جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی کوشیدند. حزب کمونیست روسیه به عنوان حزب برادر بزرگ‌تر بر دیگر احزاب کمونیست شوروی مانند آذربایجان، ارمنستان، لیتوانی، لتونی، گرجستان، ترکمنستان و ... تسلط مطلق داشت. استالین خود اهل گرجستان بود اما در تسلط روسیه (به مثابه‌ی یک مرکزیت بزرگ) بر گرجستان کوشید. برای اولین بار در سال ۱۹۲۴م.

شورش مسلحانه‌ی بزرگی در گرجستان به وجود آمد. برای آرام کردن اوضاع، استالین، «سرگو ارژنیکیدزه» و «فلیکس دزرژینسکی» به این منطقه اعزام شدند اما آن‌ها برای آرام کردن اوضاع از روشی خشن استفاده کردند. نتیجه‌ی اقدامات آن‌ها یک کشتار و سرکوب سراسری بود. البته باید به این نکته‌ی مهم پرداخت که دیدگاه‌های لنین در مورد مساله‌ی ملی در مقابل استالین بسیار دمکرات‌تر بود. او دیدگاه‌های استالین را در مورد مساله‌ی ملی نقد می‌کرد و در یادداشتی با نام «مساله‌ی ملیت‌ها و خودمختاری» که در تاریخ ۲۰ مارس ۱۹۲۲م. نوشته به شدت بر دیدگاه‌های استالین می‌تازد. کشتار گرجستان هرگز در جاهای دیگر تکرار نشد اما حزب کمونیست روسیه به اشکال دیگری بر احزاب کمونیست اتحاد شوروی نقشی از بالا و پدرسالارانه را ایفا کرده و ملت‌های این جمهوری‌ها (که جمهوری شوروی سوسیالیستی خوانده می‌شدند) را تابع قدرت و فرهنگ روسیه نمودند.

ناسیونالیسم روسی از دهه‌ی ۳۰ میلادی با زنده کردن قهرمانان و اساطیر روسی فعال گردید. قهرمانانی نظیر «الکساندر نوسکی» (الکساندر مقدس - که نقش اساسی در تحکیم حکومت روس‌ها در مقابل تاتارها و ژرمن‌ها را داشته است) و «دیمیتری دونسکوی» به عنوان الگوهای تاریخی شوروی مطرح گردیدند و از مردم روسیه با عنوان «خلق کبیر روس» یاد شد. سال‌ها بعد یعنی در دهه‌ی ۴۰ میلادی این فرهنگ در بین احزاب کمونیست پیرو مسکو در جهان تبلیغ و ترویج می‌گردید به طوری که در دهه‌ی ۲۰ خورشیدی برخی از فعالین منتسب به حزب توده‌ی ایران سلام و خداحافظی خود را با زبان روسی ادا می‌کردند.

ناسیونالیسم روس فرهنگی بود که استالینسم با ارائه‌ی آن به جای «انترناسیونالیسم پرولتری» توانست سیاست تمرکز قدرت و اقتصاد را در جامعه‌ی شوروی نهادینه کند. حکومت شوروی در سال‌های جنگ جهانی دوم با همین فرهنگ سعی کرد تا توده‌های مردم را به جبهه‌های جنگ بکشاند و در مقابل فاشیسم هیتلری (نوع دیگری از ناسیونالیسم) قرار دهد. این رژیم حتا مقاومت شوروی در برابر ارتش آلمان را «جنگ کبیر میهنی» نام نهاد.

به راستی چرا در کشوری که انقلاب آن سرود رهایی میلیون‌ها کارگر روی زمین را سر داد چنین ناسیونالیسمی حاکم گردید و نهادینه شد؟ این روش را بایستی پیش از انقلاب و در روش حزب بلشویک نسبت به ملت‌های تحت ستم جست‌وجو کرد. لنین مقالات مختلفی در زمینه‌ی «مساله‌ی ملی» دارد. از مفاد این مقالات و همین‌طور از جهت‌گیری‌های سیاسی او و حزب بلشویک در قبال این مساله به راحتی می‌توان دریافت که لنین و حزب بلشویک دشمن ستم ملی یعنی ستم خلق بزرگ‌تر به خلق‌های کوچک‌تر بودند. حزب بلشویک در قبال ستم دولت روسیه‌ی تزاری نسبت به لهستانی‌ها، گرجی‌ها و حتا ایرانی‌ها (و دیگر ملت‌های پیرامون) مواضع خصمانه‌ای را اتخاذ می‌کرد. لنین در این زمینه تئوری حق تعیین سرنوشت برای ملل را ارائه داد و در مقاله‌ای با نام «درباره‌ی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» (۱۹۱۳م.) این حق را با حق طلاق مقایسه نمود. به این صورت که نمی‌توان خلقی (مانند لهستانی‌ها) را به زور وادار به زیستن در مرزهای روسیه نمود. هم‌چنین لنین در زمینه‌ی مبارزات مردم ایران، چین و هند از قید استعمار خارجی (انگلستان، فرانسه

و روسیه) نظر ویژه‌ای داشت و مقالات فراوانی از جمله «آسیای پیش‌رو و اروپای عقب‌مانده» را به رشته‌ی تحریر در آورد (منابع اطلاعاتی او بیشتر از طریق حیدرخان عموآوغلی انقلابی کمونیست ایرانی بود). او در این مقاله معتقد است اگر ملت‌های اروپایی در امر ایجاد انقلاب عقب مانده‌اند و یا در استثمار و حاکم کردن ستم ملی بر دیگر ملت‌های مشرق زمین به دولت‌های خود یاری می‌کنند، در عوض ملت‌های ستم‌دیده‌ی شرق در انقلاب ملی و رهایی‌بخش علیه استعمار پیش‌رو آند.

لنین هم‌چون مارکس معتقد بود ملتی که ملت دیگر را استثمار کند هرگز آزاد نیست. وی در زمانی که روسیه به لهستان لشگر کشی کرد نوشت: «ها برده‌گان برای برده کردن دیگران می‌رویم». اما نظر کلی لنین در مورد سابقه‌ی تاریخی ملت روس نظری ستایش‌گرانه بود: او در مقاله‌ای با عنوان «درباره غرور ملی ملت روس بزرگ» (ولیکاروس-۱۹۱۴م.) از این گذشته‌ی تاریخی به شدت دفاع می‌کند. در این مقاله لنین این گذشته‌ی تاریخی را نوعی عظمت می‌شمارد اما هرگز بر ستم ملی و به زیر یوغ کشیدن ملت‌های دیگر دفاعی نمی‌کند. او می‌نویسد: «انقلابیون روسیه میهن و زبان خود را دوست می‌دارند، به سنت‌های انقلابی خود می‌بالند و به همین خاطر، در همه‌ی جنگ‌ها خواستار شکست تزاریسم می‌باشند...» (منتخب آثار لنین به زبان فارسی سه جلدی - جلد ۲). ما با این بار مفهومی - کلمه‌ای در اطلاعیه ۲۱ فوریه ۱۹۱۸م. با عنوان «میهن سوسیالیستی در خطر است» نیز مواجه می‌شویم.

لنین در این‌جا از کلمه‌ی «میهن‌پرستی» استفاده می‌نماید. کلمه‌ای که بعدها در مقالات یا اطلاعیه‌های تهییجی سال‌های جنگ داخلی یا دوران کمونیسم جنگی از آن استفاده شده. کلمه‌ای که از آن معنی و بار ناسیونالیستی به مشام می‌رسد. ناسیونالیسمی صرفا ستایش‌گر که تنها بر غرور ملی مبارزات و فرهنگ روس‌ها تکیه دارد تا با آن سلاح به جنگ تزاریسم برود. در واقع این سلاح نه برای مبارزه‌ی طبقاتی که برای یک مبارزه‌ی صرفا سیاسی و سرنگون‌طلبانه مورد استفاده قرار می‌گیرد چرا که ناسیونالیسم هرگز شیوه و شکل مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر در پیکار طبقاتی نبوده و نیست. سال‌ها پیش از آن مارکس و انگلس به صراحت نظر خود را در مورد میهن و مفهوم سیاسی آن بیان می‌دارند (مانیفست کمونیست): «از این گذشته، کمونیست‌ها را سرزنش می‌کنند که می‌خواهند میهن و ملت را براندازند. کارگران میهن ندارند. ما نمی‌توانیم آن‌چه را ندارند از آنان باز ستانیم...».

درک این موضوع بسیار سخت است: چه گسستی میان دیدگاه‌های لنین انترناسیونالیست با لنین نویسنده‌ی مقاله‌ی «درباره‌ی غرور ملی...» رخ داده است؟ شاید بتوان این‌گونه پاسخ داد که در درون سوسیال‌دمکراسی روسیه نوعی گرایش غیر تهیجی ناسیونالیستی وجود داشته است که قدرت رشد و خودنمایی نیافت. اما من دلیل رشد و تبدیل شدن‌اش به یکی از پایه‌های سرمایه‌داری دولتی استالینی را عدم اجرای واقعی حق تعیین سرنوشت برای ملت‌های امپراتوری روسیه می‌دانم. این ملت‌ها پس از رهایی از دست احزاب ناسیونالیستی از قبیل مساواتیست‌ها، حکومت‌های محلی قزاق، داشناک‌ها و ... به شکلی قهرآمیز به آغوش شوروی خزیده بودند نه آن‌طور که لنین در «درباره‌ی حق تعیین سرنوشت...» گفته بود به شکلی دموکراتیک و در یک انتخابات سراسری. سال‌ها بعد

مقاله «درباره‌ی غرور ملی...» از سوی استالین و جناح راست حزب و دست‌گاه تبلیغاتی شوروی استالینی مورد بهره‌برداری قرار گرفت و یکی از پایه‌های ایده‌نولوژیک این سیستم گردید. این ویژه‌گی نه تنها در مورد ملت‌های درون اتحاد شوروی بلکه در مورد ملت‌های دیگر نیز به کار گرفته شد. حمله‌ی نظامی ارتش سرخ شوروی به چکسلواکی در سال ۱۹۴۸م. یا حمله و اشغال نظامی افغانستان در سال ۱۹۷۹م. نمونه‌هایی از سیاست سلطه‌طلبانه‌ی سرمایه‌داری شوروی است.

استالینیزم و تضعیف طبقه‌ی کارگر

استالینیزم تجارب بسیاری از دوران نپ کسب کرد. قدرت‌گیری کارگران و شوراهای کارگری پس از انقلاب اکتبر دورانی میان سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱م. را در بر می‌گرفت. دوران کمونیسم جنگی و قدرت‌یابی شورایی، دوران بهروزی نسبی طبقه‌ی کارگر شوروی بود. در این سال‌ها با وجود محاصره‌ی اقتصادی، جنگ داخلی و دیگر مشکلات، کارگران تلاش خود را برای اعمال کنترل کارگری بر تولید را به کار بردند. اما سه دلیل عمده طبقه‌ی کارگر را در مبارزه‌ی طبقاتی ناکام گذاشت:

- ۱) نداشتن تجربه در مدیریت تولید
- ۲) فشار وارده از سوی روستاها و عدم صدور غله و مایحتاج مناطق شهری
- ۳) تمرکز قدرت در دست دولت و جلوگیری از کنترل مستقیم بر تولید توسط کارگران

در جریان جنگ داخلی و مخصوصا پس از واقعه‌ی ترور لنین در سال ۱۹۱۸م. سازمان امنیت دولتی موسوم به چکا ترور وسیعی را علیه دیگر احزاب چپ سازماندهی کرد. این ترور و حذف فیزیکی دامان فعالین کارگری منشویک، سوسیالیست‌انقلابی و آنارشویست‌ها را هم گرفت. بلشویک‌ها به عنوان کادرهای برجسته‌ی سیاسی کشور به تنها قدرت حزبی و سیاسی تبدیل شدند و این خود تاثیر مهمی بر جنبش کارگری و مبارزات طبقاتی شوروی گذاشت.

شروع برنامه‌ی نپ برخی از دستاوردهای طبقه‌ی کارگر در بهبود شرایط کار و زنده‌گی را از این طبقه گرفت. دولت پرچم‌دار طرح و اجرای نپ بود و در درون حزب تنها «کمونیست‌های چپ» مخالف این طرح بودند. نپ عقب‌نشینی مصالحه‌جویانه‌ای بود که جایگزین یورش ذهنی‌گرایانه‌ی کمونیسم جنگی شد. در دوران نپ برنامه‌ریزی متمرکز و تلاش برای بالا بردن سطح تولید آغاز گردید و قوانین جدیدی در مراکز تولید و توزیع به تصویب رسیده و فوراً به اجرا درآمد. جناح راست درون حزب کمونیست روسیه متکی بر قدرت متمرکز شده در درون حزب و دولت بود. در واقع این جناح از نظر عملی «سانترالیست» بود و به همین دلیل گسترش و رشد قدرت طبقه‌ی کارگر باعث می‌شد تا تمرکز مورد نظر این جناح را ابتدا در درون حزب و سپس در جامعه مختل کند. پس باید با تمام توان با قدرت‌گیری کارگران که پایه‌های تشکیل‌دهنده‌ی کارگری بود مبارزه می‌کرد.

شوراهای و کمیته‌های کارخانه از دل انقلاب فوریه زاده شدند و ارگان‌های کارگران در سطح کارخانه‌ها و در سطح جامعه بودند. این ارگان‌ها مخصوصا کمیته‌ها، در برابر کارفرمایان و سرمایه‌داران ایستادند و در جریان توطئه‌های نماینده‌گان سرمایه‌داری از خود مقاومت چشم‌گیری

نشان دادند. حذف کمیته‌ها و تقلیل قدرت شوراهای و جایگزین کردن عناصر صرفا حزبی تنها راه کاهش و قدرت طبقه‌ی کارگر بود.

در دهه‌ی ۳۰ میلادی تعداد کارگران ساده (کارخانه‌ها و ساختمان‌ها) در حزب کاهش یافت. در عوض تعداد بوروکرات‌ها و تربیت شده‌گان دانشگاه‌ها که از طبقه‌ی کارگر جدا شده بودند در سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹م. افزایش چشم‌گیری یافت. در دهه‌ی ۳۰ دولت به شدت تقویت شده بود. این کاملاً با آموزه‌های مارکس، انگلس و لنین در تناقض بود. مارکس، انگلس و لنین به طور صریح دولت را آلت سلطه‌ی طبقاتی می‌دانستند.

مارکس در «نقد برنامه‌ی گوتا»، انگلس در «آنتی دورینگ» و لنین در «دولت و انقلاب» به نقش دولت پرداختند. آن‌ها از میان برداشتن این سازمان اجتماعی را مساوی حذف طبقات و مناسبات طبقاتی می‌دانستند. اما سرمایه‌داری دولتی در شوروی راهی کاملاً مخالف با این نظریه را طی کرد: استالین نظر تقویت دولت را مطرح کرد. او برای اولین بار در ژانویه ۱۹۳۳م. طی گزارش به پلنوم کمیته مرکزی حزب چنین گفت: «نابودی تدریجی دولت نه از طریق تضعیف قدرت آن، بلکه از راه تقویت این قدرت تا منتهی درجه‌ی ممکن انجام خواهد گرفت». او یک ماه بعد در ۱۰ مارس ۱۹۳۳م. طی گزارش به کنگره ۱۸ حزب، نظر انگلس راجع به دولت را تنها «یک فرمول عمومی» دانست! که در موارد خاص و عینی پیروزی سوسیالیسم در یک کشور مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

تقویت نقش دولت تنها با تضعیف ارگان‌های دموکراسی کارگری و توده‌ای میسر بود. یکی از راه‌های کنترل و استیلا بر طبقه‌ی کارگر شوروی ایجاد یک لایه و قشر ممتاز و ویژه از خود کارگران و مسلط نمودن آن‌ها بر توده‌ی کارگران به عنوان مدیران بود.

از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۳م. تعداد ۱۰هزار نفر از کارگران از مراکز صنعتی دست‌چین و انتخاب شدند تا در مدارس عالی مهندسی تحصیل نمایند. حدود ۸هزار نفر از کارگران نیز به همین منظور به دانشگاه‌ها و مدارس فرستاده شدند. حزب و دولت قصد داشتند تا روشن‌فکران جدیدی را به وجود آورند و روشن‌فکران و متخصصان بلشویک قدیمی یا متخصصان غیر کمونیست را حذف نمایند. این حرکت صنایع شوروی را دچار بحران کرد چرا که سیستم آموزشی و سیستم تولیدی قادر نبودند تا در مدت زمان کوتاهی جای کارگران ماهر را پر کنند و در نتیجه در روند تولید کشور اثرات زیان‌باری رخ داد.

این مدیران جدید «ارتقاء یافته‌گان» (ویتوویژننتسی) نامیده شدند. طبیعتاً آن‌ها به خاطر موقعیت ویژه‌ای که یافته و مخارجی که برایشان صرف می‌شد تابع و گوش به فرمان حزب بودند و برخوردشان با کادرهای قدیمی بلشویک و مدیران قدیمی تفاوت داشت. مدیران و کادرهای قدیمی مدت‌ها بود به عنوان مسئول واحدها با کارگران در ارتباط بودند و از مشکلات و روحیات آن‌ها باخبر بودند لذا در برابر دستورات بالا (در زمینه‌ی بالا بردن میزان تولید یا ساعات کار) مقاومت کرده در مبارزه‌ی کارگران علیه استثمار دولتی (در برخی موارد) پُشتیبانشان بودند. اما مدیران جدید تمام توان خود را به کار می‌بردند تا کارگران را مطیع برنامه‌های تولیدی هدایت شده از بالا نمایند. تنها در بین سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۸م. بود که دوباره به متخصصین سابق بها داده شد و در نتیجه

دگماتیسیم (جزم‌گرایی) ایده‌تئولوژیک

لنین بارها از مارکس و انگلس نقل قول کرده بود که «آموزه‌های ما شریعت جامد نیست بلکه رهنمون عمل است»، اما از دوران استالین تا پایان عمر اتحاد جماهیر شوروی، مارکسیسم به مذهبی نقد ناشدنی تبدیل شد. مذهبی که در راس آن کلیسای حزب و پایی به نام دبیر کل قرار داشت. مارکس و انگلس آموزه‌های خود را بر اساس درکی زمینی و نقدشدنی و مبتنی بر علوم بنا کرده بودند. شعار معروف مارکس که در مقدمه‌ی جلد اول کتاب «سرمایه» نیز به آن اشاره شده به «همه چیز شک کن!» بود اما سرمایه‌داری دولتی استالینی برای تحکیم پایه‌های خود نیاز به یک ایده‌تئولوژی نفوذناپذیر و غیر قابل بحث داشت. استالین بر همین مبنا و برای تئوریزه و توجیه کردن سیاست‌های حزب و دولت شوروی به ساختن و جعل تاریخ، زبان‌شناسی، اقتصادسیاسی و حتا فلسفه‌ی ماتریالیسم دیالکتیک دست زد. تمامی کتب نوشته شده‌ی او یا کُتبی که زیر نظر او تدوین می‌شدند بر همین مبنا بودند: «مسایل لنینیسم» (مجموعه سخنرانی‌ها در ۲ جلد) - «ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک» (۱۹۳۸م) - «درباره‌ی مارکسیسم و زبان‌شناسی» (۱۹۵۹م) - «مسایل اقتصاد سوسیالیسم در اتحاد شوروی» (۱۹۵۲م) و «تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی» (۱۹۳۸م).

در سال‌های بین ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۱م. جدل وسیع فلسفی بین مارکسیست‌های پیرو فلسفه‌ی حزبی (بلشویکی‌کننده‌گان فلسفه)، دبورینی‌ها، دیالکتیکی‌ها، ماتریالیست‌های مکانیکی و آتئیست‌های غیر ماتریالیست در جریان بود. این بحث‌ها نه تنها از سوی حزب محدود و یا ممنوع نگردید بلکه از سوی لنین و تروتسکی و دیگر رهبران شناخته شده تشویق و ترغیب شد. مجله‌ی «پژوم» یا «زیر درفش مارکسیسم» یک نشریه‌ی فلسفی بود که به همین منظور در آن زمان منتشر گردید و لنین در اولین شماره‌ی آن مقاله‌ی «درباره اهمیت ماتریالیسم رزمنده» (۱۲ مارس ۱۹۲۲م) را نوشت.

اما این مباحث از سال ۱۹۳۱م. محدود گردیده و کمیته مرکزی (به دبیر کلی استالین) در تاریخ ژانویه ۱۹۳۱م. اولین حکم و محکومیت را درباره‌ی تزه‌های «انشمان» (فیلسوف منتقد)، مکانیست‌ها و دبورینی‌ها صادر نمود. بحث‌های فلسفی درون و بیرون حزب با برخورد کمیته مرکزی و خودداری نشریات رسمی از انتشار آن‌ها رو به زوال رفت و تنها فلسفه‌ی رسمی حزب کمونیست به عنوان صدا و فکر فلسفه‌ی مارکسیستی در شوروی حاکم شد.

استالین با نوشتن کتاب «ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک» در سال ۱۹۳۸م. به‌طور رسمی فلسفه‌ی مورد نظر حزب را اعلام و هر گونه درک غیر از آن را محکوم کرد و آن را بورژوازی ارزیابی نمود. او در این کتاب ضمن پرداختن به همان مقولات و مباحثی که در ماتریالیسم تاریخی آمده به نقش نیروهای مولده و تکاملشان پرداخت. استالین معتقد است عبور از فرماسیون کهن به فرماسیون نوین تنها از طریق تکامل نیروهای مولده و در نتیجه تضاد این نیروی تکامل‌یافته با مناسبات تولیدی حاکم ممکن است. یعنی روندی مکانیکی و مستقل از هرگونه دخالت فعال انسان! استالین با عمده کردن نقش نیروهای مولده در حقیقت بر روی مقوله‌ی «مبارزه‌ی طبقاتی» به عنوان نیروی محرکه‌ی گذار از فرماسیون‌ها

فشار بر روی کارگران نیز کاهش یافت اما با شروع دور تازه‌ی تصفیه‌ها این مرحله نیز به پایان رسید.

در سال ۱۹۳۴م. تنش و درگیری بین کارگران و دهقانان از یک طرف و کادری‌های حزبی افزایش یافت و این اوج مبارزه‌ی طبقاتی در ۱۰ سال اخیر بود. حزب در مقابل این مقاومت سراسری و خودجوش دست به عقب‌نشینی زد. در درون حزب نیز جناحی شکل گرفت که «آهنگ ملایم» نامیده شد. رهبری این جناح با «سرگئی کیروف» دبیر اول حزب در شهر لنین‌گرا بود. کیروف بعد از استالین فرد دوم حزب بود. او در استراتژی و درک‌اش از نظام سیاسی و اقتصادی شوروی تفاوتی با استالین نداشت اما در روش و تاکتیک با او و جناح‌اش اختلاف داشت. کیروف معتقد بود رشد سرانه‌ی تولیدی با این شاخصی که جناح رهبری در نظر دارد اشتباه است و موجبات فشار بر طبقه‌ی کارگر را در بر دارد. وی در جریان کنگره‌ی ۱۷ حزب در برابر استالین ایستاد. در این مورد مشخص سرگو ارژونیکیدزه کمیسر صنایع سنگین نیز با او هم عقیده بود. ارژونیکیدزه در جریان همان کنگره با پیش‌نهاد مولوتوف که می‌گفت تولید سرانه باید به ۱۹٪ برسد مخالفت نمود. او از کنگره خواست تا با رقم تولید ۱۶٪ موافقت کنند. این‌ها همه نتیجه و بازتاب مبارزات کارگران در سطح جامعه بود که خود را در سطح بالای رهبری حزب نشان می‌داد.

یکی دیگر از راه‌های کاهش دخالت‌گری طبقه‌ی کارگر و محدود ساختن قدرت این طبقه، کاهش جلسات رسمی حزبی (مانند کنگره - کنفرانس و پلنوم کمیته‌ی مرکزی) بود. در دوران دبیر کلی استالین و قدرت‌گیری جناح راست در درون حزب این روند شکل گرفت. آمارها نشان می‌دهد:

از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۳م. تعداد ۶ کنگره، ۵ کنفرانس و ۷۹ پلنوم کمیته مرکزی انجام گرفت.

از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۴م. (سال‌های آغازین قدرت‌گیری جناح راست و مرگ لنین) تعداد به ۴ کنگره، ۵ کنفرانس و ۴۳ پلنوم کاهش پیدا کرد.

و از سال ۱۹۳۴ تا ۱۹۵۳م. (سال‌های تثبیت سرمایه‌داری دولتی - حزبی) تعداد به سه کنگره، ۱ کنفرانس و ۲۳ پلنوم کمیته مرکزی رسید. یعنی میزان دخالت و شرکت نماینده‌گان حزبی و کارگران از سراسر کشور عملاً از ۴ به ۱ کاهش یافت و در عوض قدرت کمیته مرکزی و مشخصاً دبیر کل افزایش یافت. شوراها نیز به مرور (از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۴م.) عملاً از کادری‌ها و نماینده‌گان مستقل ضد سرمایه‌داری تهی گردید و ارتقا یافته‌گان جای این نماینده‌گان واقعی طبقه‌ی کارگر را گرفتند. کمیته‌های کارخانه که در دوران نپ قدرتشان به شدت کاهش پیدا کرده بود کم‌کم در برابر اتحادیه‌ها (سندیکاها) رنگ باختند و اداره‌ی امور کارخانه‌ها را تروییکا بر عهده گرفت.^۱ در دهه‌ی ۳۰ حزب سعی کرد تا با بالا بردن سطح تولید و درآمد سرانه هم میزان ارزش اضافی را بالا ببرد و هم مهندسیین و متخصصین را در برابر کارگران ناراضی از این برنامه قرار دهند. این طرح موجبات حذف متخصصین، مهندسیین و روشن‌فکران معترض در برابر شرایط موجود را فراهم آورد.

خط بطلان می‌کشد. او با طرح این تئوری روند صنعتی کردن شوروی را (به هر قیمت) توجیه می‌کند: ابزارهای تولید و صنایع به مثابه بخش مهمی از نیروی مولده به کار و تولید فراوان پرداخته، تکامل می‌یابند، (ماشینیزه و تکنولوژیک می‌گردند) و عبور اتحاد شوروی را به «جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی کمونیستی» مهیا می‌نمایند. در این میان برنامه‌ریزی و مدیریت دولتی (بخوانید حزبی) نقش مهمی را در این رشد عهده‌دار است و توده‌ها و طبقه‌ی کارگر شوروی نقش اطاعت و پیشبرد این برنامه‌ها را که «مترقی و پیشرو» است را به عهده دارند.

به این صورت در بحث زیربنا و روبنا (در ماتریالیسم تاریخی) تاثیر گذاری زیربنا (مناسبات تولیدی) به صورت مطلق درآمده و روبنا نیز تابعی از روبنا گردید. از طرف دیگر بحث شیوه‌های تولید پیشاسرمایه‌داری که مارکس، انگلس، کائوتسکی و ویتفولگ به آن پرداخته بودند و مساله‌ی مهمی در تحلیل جوامع شرقی بود نیز مسکوت گذاشته شد. در این بحث تئوریسین‌های کلاسیک به جوامع کم باران یا هیدرولیکی مثل فلات آسیای میانه، ایران، عربستان، مصر و هند می‌پرداختند که خط سیر تاریخی شیوه‌های تولید را طی نکرده بودند (کمون اولیه، برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری). مارکس در مورد جوامع شرقی به نوعی از شیوه‌ی تولید با نام «شیوه‌ی تولید آسیایی» اشاره می‌کرد که مالکیت خصوصی در آن به معنی واقعی کلمه وجود ندارد. در این جوامع شکل قبیله‌ای که پیش‌شرط زنده‌گی و تولید روستایی و شهری است تکامل نیافته و کشاورزی شکلی جماعتی دارد. معضل اساسی این جوامع کم بارش بودن این مناطق و در نتیجه تقسیم آب و زمین به شکل‌های خاصی است.

مارکس و انگلس به اشکال دیگری از تولید پیشاسرمایه‌داری نیز پرداخته بودند از جمله شیوه‌ی تولید سلتی-مکزیک و اسلوانیک که شباهت‌هایی به شیوه‌ی آسیایی داشتند. این بحث پس از مرگ مارکس و انگلس نیز ادامه پیدا کرد و در دوران لنین در مباحث اولیه کمینترن مورد توجه قرار گرفت چرا که در آن زمان سیاست انقلاب در شرق از جمله دغدغه‌های رهبران حزب کمونیست شوروی و کمینترن بود. اما با مرگ لنین و سیطره‌ی جناح راست در کمیته مرکزی و تقویت سرمایه‌داری دولتی و قدرت حزب این بحث نیز کم‌رنگ گردید. انتشار کتاب «ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک» استالین باعث شد تا این بحث نیز کاملاً مسکوت شود. در این زمینه دولت استالینی تا آنجا پیش رفت که اجازه‌ی انتشار ۲ کتاب مارکس به نام‌های «صورت‌بندی‌های اقتصادی پیشاسرمایه‌داری» و «دیاچهای بر تاریخ روسیه» (این کتاب تا سال ۱۹۵۶م. چاپ نشد) را نداد. در واقع جناح راست و سانترالیست قصد داشت سیاست مشخصی را در قبال شوریهایی مثل ایران و چین پیاده سازد. این سیاست بر اساس تئوری اتحاد با بورژوازی ملی این کشورها بود. چنین اتحادی در صورتی امکان داشت که کشور مورد نظر در حال گذار از شیوه‌ی تولید فئودالی بوده باشد یا در همین دوران تحت استثمار شدید کشورهای امپریالیستی بزرگ قرار گرفته باشد. یعنی بورژوازی ملی نقشی مترقی و انقلابی را بر عهده داشته باشد. بنا بر این اگر ثابت می‌شد چنین جامعه‌ای پیشاسرمایه‌داری است صحت تئوری «اتحاد» زیر سوال می‌رفت چون یا اصلاً در آنجا بورژوازی ملی وجود نداشت یا آن نیروهایی که به این

عنوان شناخته می‌شدند ماهیت‌شان معلوم می‌گردید. کمینترن با همین تحلیل از کمونیست‌های چینی می‌خواست تا با ناسیونالیست‌ها و یا بورژوازی کشور خود علیه انگلستان متحد شوند. در چین از حزب کمونیست این کشور خواسته شد تا با «حزب کومین تانگ» و رهبر منفورش «ژنرال چیان کای چک» وحدت نماید و در ایران با رضاخان پهلوی!!!

همه‌ی این جهت‌گیری‌های سیاسی پایه‌های تئوریک داشتند که استالینسیسم با دگماتیک (جزمی کردن) تئوری‌ها و آموزه‌های مارکس و انگلس به آن‌ها دست یافته و آن‌ها را تثبیت کرد. نقد، پایه‌ی تئوریک مارکسیسم بود. این یکی از مقولات اساسی محسوب می‌شود که حزب کمونیست و کمیته مرکزی در سال‌های اقتدار استالینستی از آن دور شد. در واقع باید گفت نقد از حزب و عناصر رهبری وزنه‌ی سنگینی بود که استالین و جناح راست مدت‌ها بود تلاش می‌کردند که از آن به صورت یک‌جانبه استفاده کنند. یعنی رقبا، منتقدین و مخالفین خود را با استفاده از ارگان‌های رسمی به نقد می‌کشیدند و بعد به تخریب آن‌ها دست زده برچسب بورژوا، خائن، فرصت‌طلب و جاسوس را به آن‌ها وارد می‌کردند.

آخرین انتقاد علنی که به کمیته مرکزی شد و بعد از آن دیگر هیچ انتقادی به صورت علنی صورت نپذیرفت در ۲۸ ژوئن ۱۹۳۰م. در روزنامه‌ی پروادا بود. از این تاریخ (که مقارن با کنگره‌ی ۱۶ حزب نیز بود) هر گونه انتقاد به دبیر کل و کمیته‌ی مرکزی به منزله‌ی انحراف از مارکسیسم و فراکسیونسیسم محسوب گردید. چندی بعد ۲ نفر از کادرهای برجسته‌ی حزب یعنی لومانیدزه (دبیر اول حزب در منطقه‌ی ماوراقفاز) و سیرستوف (عضو دفتر سیاسی کمیته‌ی مرکزی حزب) به علت انتقاد از سیاست اشتراکی کردن کشاورزی، شخص استالین و برنامه‌ی مکانیزه کردن کشاورزی از مسئولیت‌های خود عزل شدند. این شیوه‌ی برخورد با نقد را بایستی در سال‌های اولیه‌ی حکومت شوروی جست‌وجو کرد: در واقعه‌ی تصویب قطعنامه‌ی تصویب شده در کنگره‌ی ۱۰ حزب (مارس ۱۹۲۱م.) هر گونه جناح‌بندی و گرایش‌های درون حزب ممنوع اعلام شد و به این وسیله راه برای انتقاد و مبارزه‌ی کمونیست‌های چپ، اوپوزیسیون چپ و اوپوزیسیون کارگری بسته شد. لنین از جمله مخالفین سر سخت این تصویب‌نامه بود اما با توجه به گرایش عمومی کنگره که از شرایط آن زمان ناشی می‌شد نتوانست نظرات خود را در کنگره به پیش ببرد. این شرایط شامل شکست انقلابات کارگری در اروپا و هم‌چنین وضع وخیم شوروی بود که حزب را به سوی نظریه‌ی تحکیم قدرت و یک بُنی کردن می‌برد.

بستر فرهنگی و سیاسی امپراتوری روسیه جامعه‌ای استبدادی بود، بستری که فرهنگ استبدادی فردی و اجتماعی با محتوا و آموزه‌های تئوکراتیک و مذهبی را با خود داشت. آن دسته از انقلابیون که علیه این مناسبات بپا خواستند خود آلوده به همان فرهنگ بودند. اینان کسانی بودند که در عین فداکاری و از جان گذشته‌گی راه هر گونه نقد را بر شیوه‌ی کار و اعتقادات خود می‌بستند و شرایطی را فراهم می‌آوردند که می‌توان آن را «زندان در زندان» نامید. این زندان‌های کوچک بی‌شمار که بیشتر برخاسته از محیطی پیشاسرمایه‌داری بودند با همان درک و بینش در جنبش‌های اجتماعی شرکت فعال کردند. در انقلاب‌ها نقش مهمی را ایفا نموده و سرانجام به حاکمان جامعه تبدیل گردیدند.

پیشینه و تاریخچه‌ی



تمپه و تنظیم: امید راد

سد گتوند در شمال استان خوزستان و سدی خاکی‌ست که در پایین‌دست‌اش دیگر سدی ساخته نخواهد شد. اهداف ساختن این سد: جلوگیری از سیلاب، تامین آب کشاورزی و تولید برق است. هزینه‌ی اولیه‌ی این پروژه ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰ میلیارد تومان اعلام شده است و اهمیت این سد این است که به گفته‌ی کارشناسان و مسئولین، سدی "تمام‌ایرانی" و بدون دخالت مشاور و شرکت‌های خارجی در حال ساخت است (به همین دلیل طرح اولیه و مطالعاتی این سد که همانند سد های دیگر که در بستر کارون ساخته شده است به قبل از انقلاب برمی‌گردد). بعدها موقعیت سد را تغییر دادند و عدم توجه به کوه نمکی پشت سد، که خاصیت صنعتی (در شرکت حفاری و صنعت) داشت و در دریاچه‌ی سد غرق می‌شد، عوامل نابودکننده‌ی زیست‌محیطی و کشاورزی خوزستان را تا حد زیادی افزایش داد. پس از انجام بیش از ۷۰ درصد طرح و پس از پی‌گیری و اعتراض به برخی نماینده‌گان خوزستان به فکر راهی جهت جلوگیری افزایش ورود نمک به آب کارون؛ یک شرکت خصوصی و شرکت "سپاسد" پیمان‌کار انجام عملیات شدند که پس از چند ماه کار و نمک‌برداری از کوه و ریختن خاک رس به روی آن، پس از آب‌گیری اولیه، متوجه شدند که طرح جواب نداده و کار تعطیل و کارگرها اخراج شدند (این طرح ۹۰ تا ۱۰۰ میلیارد تومان هزینه داشت). پس از آب‌گیری اولیه، اداره‌ی محیط زیست اعلام کرد که شوری آب کارون بالا رفته است ولی مسئولین طرح اعلام کردند که نمک پشت سد هیچ‌گونه شوری ندارد و برای کشاورزی مشکلی به وجود نمی‌آورد. تا این‌که کار به جاهای باریک و اعتراض مردم به فرمان‌داری‌ها کشیده شد، و حتا در مقطعی شایعه‌ی تخریب سد نیز بر سر زبان‌ها افتاد که توسط وزیر نیرو تکذیب شد. با وخیم شدن اوضاع تصمیم بر این شد که یک شرکت خارجی به عنوان مشاور یا شرکتی برای اجرای عملیات جهت جلوگیری از ورود نمک به آب دریاچه دعوت شود، که نهایتاً یک شرکت چینی و یک شرکت آلمانی طرحی برای برون‌رفت از این معضل ارائه دادند: یعنی کشیدن یک لایه‌ی شیشه‌ای بر روی نمک. هزینه‌ی این طرح یک‌سوم کل هزینه‌ی تولید سد بود که با توجه به همین امر اجرای این طرح تا کنون منتفی شده، و با بی‌توجهی به کشاورزی خوزستان مرحله‌ی دوم آب‌گیری این سد نیز انجام شده است... در زیر مصاحبه‌ی نشریه‌ی رادیکال را با یکی از کارگران جوان، در رابطه با شرایط کار در سد گتوند بخوانید:

سوسیالیسم در بسیاری از این افراد منهای دموکراسی بود. این شکل از حضور سوسیالیسم و مارکسیسم در کشورهای مختلف اشکال مختلفی را تجربه کرد و روندهای گوناگونی را طی نمود. هر کدام از کشورها بنا بر مناسبات و فرهنگ اجتماعی و سیاسی خاص خود این روند را طی نمودند و طی سالیان متممادی تاریخی از چپ ساخته شد که مبنایش کار تشکیلاتی چه علنی و چه مخفی و فاقد دموکراسی سازمانی و کارگری بود. گروه‌ها و احزابی که بر این اساس شکل می‌گرفتند فرد را حل شده در تشکیلات می‌دیدند. فرد فاقد حقوق فردی و اجتماعی و تعریف شده بود که هدفی انسانی و انقلابی داشت اما از آن‌جا که در جزئیات تعاریف تشکیلاتی حقوق مدنی برای این فرد تعریف نشده بود برایش زندان جدیدی می‌ساخت. این حقوق فردی و مدنی دستاورد مبارزه‌ی بورژوازی در قرن‌های ۱۷ و ۱۸ میلادی بود. دستاورد مبارزه‌ی توده‌های مردم شهری بر سر اتحادیه‌های صنفی، آزادی بیان، آزادی عقیده و فکر، آزادی ایجاد گروه‌های سیاسی و اجتماعی و... که خود جزئی از سوسیالیسم محسوب می‌گردید.

از دوران زمام‌داری استالین به بعد چه در شوروی و چه در میان نیروهای چپ پیرو مسکو معیار سنجش کمونیسم، وفاداری به اتحاد شوروی و حزب کمونیست این کشور بود. چنین وفاداری‌ای طبیعتاً پیروی از ایده‌تولوژی رسمی این کشور که نام مارکسیسم لنینیسم بر آن گذاشته بودند را نیز در بر داشت. مرگ استالین در مارس ۱۹۵۳م. نه تنها به این درک خدشه‌ای وارد نکرد بلکه با اشکال دیگری راه آن ادامه یافت. این روش سنتی شد برای احزاب نام‌برده که هر نیروی منتقد و یا رقیبی را با مهر ضد انقلاب و منحرف بکوبند.

در ایران نیز برخی نیروهای سیاسی و مبارزین چپ از این مهر و بر چسب در امان نماندند. این درک به صورت درک مسلط در جهان تا فروپاشی اتحاد شوروی یعنی تا سال ۱۹۹۰م. باقی ماند. ■

پی‌نوشت:

۱- رجوع کنید به این منبع:

www.process-naghd.blogspot.com/2010/07/blog-post.html

منابع و مآخذ مقاله:

- ۱- کارل مارکس، نقد برنامه گوتا، ترجمه‌ی: ع. م. انتشار اینترنتی
- ۲- شارل بتلهایم، مبارزه‌ی طبقاتی در شوروی، جلد سوم (بخش اول: محکومان ۱۹۳۰ - ۱۹۴۱) ترجمه‌ی ناصر فکوهی نشر نی
- ۳- رابرت پاپین، زندگی و مرگ لنین، ترجمه‌ی عبدالرحمن صدریه، نشر آبی
- ۴- لشک کولاکوفسکی، جریان‌های اساسی در مارکسیسم، جلد دوم ترجمه‌ی عباس میلانی، انتشارات آگاه
- ۵- منتخب آثار لنین جلد دوم مقاله‌ی "درباره‌ی غرور ملی ولیکاروس" و.ا. لنین ترجمه محمد پورهرمان، انتشارات فردوس
- ۶- مانیفست پس از ۱۵۰ سال (بخش متن مانیفست کمونیست) ترجمه حسن مرتضوی و احمد عبادیان نشر آگه
- ۷- ا. چ. کار، تاریخ روسیه شوروی، جلد های اول و دوم، ترجمه نجف دریابندری، نشر زنده رود
- ۸- رنه زاپاتا، تاریخ مبارزات فلسفی در شوروی، ترجمه محمد جعفر پوینده، نشر چشمه
- ۹- ی. و. استالین، مسائل لنینیسم، جلد دوم - قسمت اول

چند شرکت در سد گنوند هستند؟

شرکت‌های اصلی این طرح را می‌توان این‌طور نام برد:

شرکت سپاسد به عنوان پیمان‌کار اصلی این طرح و چند شرکت وابسته به سپاسد و چند شرکت نیمه‌خصوصی که با توجه به اهمیت کار می‌توان شرکت‌های **سایبر** و **نیمرخ** که به عنوان پیمان‌کار اصلی ساخت نیروگاه و شرکت سپاسد و شرکت‌های وابسته به آن به عنوان پیمان‌کار ساخت بدنه‌ی سد، گالری‌ها، آب‌بند و غیره یعنی بیش از ۸۰ درصد کار به سپاسد واگذار شد و شرکت‌های دیگر، بعد از سپاسد به عنوان پیمان‌کار دست دوم مشغول به کار شدند که بزرگ‌ترین آن‌ها شرکت تابلیه پیمان‌کار سرریز است و شرکت مه‌باب قدس که به عنوان مشاور طرح انتخاب شد.

شرکت‌ها را با سهام‌داران آن‌ها معرفی کنید:

شرکت "سپاسد" وابسته به موسسه‌ی "خاتم‌الانبیاء" و "سپاه پاسداران"؛ شرکت "سایبر"؛ شرکت نیمه‌خصوصی به‌همراه یک شرکت دیگر به نام "سایبرنیرو" که خصوصی و موازی با آن است؛ شرکت "نیمرخ"؛ یک شرکت به ظاهر خصوصی است؛ شرکت "تابلیه"؛ یک شرکت به ظاهر خصوصی که به "بنیاد مستضعفان" و سیاست‌مداران ایران مانند هاشمی رفسنجانی و... وابسته‌گی دارد و همین امر باعث مطرح‌شدن این شرکت به عنوان یکی از شرکت‌های بزرگ در صنعت سدسازی ایران شده است؛ و شرکت مهندسی "مه‌باب قدس"؛ همان‌طور که از اسم‌اش پیداست این شرکت وابسته به "آستان قدس رضوی" است.

چند کارگر در این پروژه به کار مشغول هستند؟

تعداد کارگران مشغول به کار در محل پروژه در مراحل زمانی مختلف در حال تغییر بوده است ولی در بیش‌ترین تعداد ۷۰۰۰ تا ۸۰۰۰ نفر مشغول به کار بوده‌اند.

وضعیت محلی کارگران، کمپ‌ها، و... را توضیح دهید.

کمپ‌ها:

معمولا سه نوع کمپ وجود دارد: ۱- کمپ کارگری راننده‌گان ۲- کمپ مهندسی‌ن و کارمندان ۳- کمپ مدیران کمپ کارگری از امکانات محدودی برخوردار است. در هر اتاق ۶ تا ۸ نفر ساکن هستند و برای همه‌ی کمپ حمام و دست‌شویی‌ها به صورت مشترک وجود دارد و هیچ‌گونه آشپزخانه جهت طبخ غذا و ماشین لباس‌شویی جهت شست‌وشوی لباس‌ها وجود ندارد و حتی در بعضی از اتاق‌ها تلویزیون موجود نیست و کمپ‌ها در موقعیتی هستند که کارگرها حتی برای خرید و رفتن به شهر و رفت‌وآمد دچار مشکل می‌شوند.

کمپ مهندسی‌ن و سرپرست‌ها و تکنسین‌ها معمولا به صورت سوئیت همراه با حمام و دست‌شویی و آشپزخانه و ماشین‌لباس‌شویی است که در هر سوئیت تلویزیون و اینترنت و ایرلس، برای برخی از سوئیت‌ها امکانات ورزشی و تفریحی مانند استخر، سالن بلیارد و زمین تنیس، والیبال و فوتبال تعبیه شده است. این کمپ‌ها برای رفت‌وآمد به شهر در موقعیت خوبی قرار دارند و همیشه یک سرویس برای بردن افراد به شهر و سالن بدن‌سازی آماده است.

کمپ مدیران در جوار کمپ مهندسی‌ن است. در این کمپ که معمولا تک‌نفره یا دو نفره است، یک نفر برای شستن لباس‌ها، پختن غذا و نظافت، حضور دارد.

معمولا قراردادها در شرکت‌های مشغول به کار چگونه است؟

ابتدا از کارگرها یک برگه همراه با امضا و اثر انگشت که تایید می‌کند بنا به مشکلات شخصی استعفا داده است گرفته می‌شود. سپس یک قرارداد یک ماهه ارائه می‌شود که در صورت رضایت از کار، ماهانه تمدید می‌شود. در آن قرارداد هیچ صحبتی از دست‌مزد و نوع مرخصی و مزایا نمی‌شود و بین ۳ تا ۴ ماه این روال ادامه دارد و اگر کارگر اعتراض کند، از آن‌جا که ابتدا برگ استعفای شخصی را امضا کرده است بدون دریافت هیچ‌گونه مزایا و با حقوق «اداره کاری»، که آن هم پس از چند ماه به او پرداخت می‌شود، اخراج می‌شود.

قراردادها برای همه‌ی افراد به این صورت بود؟

خیر! بعضی از افراد فنی و مهندس و تکنسین قبل از استخدام نوع قرارداد، دست‌مزد و مرخصی را مشخص کرده و سپس به کار مشغول می‌شدند، که آن هم برای همه‌ی این نیروها نبود. حتی در بین کارگران ساده نیز تفاوت حقوقی وجود داشت. بیش‌تر کارگران طبق دست‌مزد اداره‌ی کار و معمولا برای ۵/۲۷ روز کار در ماه ۴۰۰ تا ۴۵۰ هزار تومان دریافت می‌کردند. ولی بعضی از کارگران مانند بقیه‌ی همکاران‌شان کار می‌کردند و نوع کارشان یکی بود و مبلغ‌های بالاتری - حتی بعضی‌هاشان از یک میلیون تومان هم بالاتر! - می‌گرفتند. دست‌مزد کارگران بر طبق معرفی از طرف افراد مثلا (دادگستری، اداره کار و...) و سابقه‌ی کار در شرکت بالا و پایین می‌شد و بعضی از آن‌ها را شرکت با حقوق بالاتری جهت رسیدن به اهداف خود، مثلا برای گزارش خبرها در میان کارگران و جلوگیری از اعتراض و اعتصاب، استخدام می‌کرد که معمولا تعدادشان کم بود ولی شرکت از طریق آن‌ها می‌توانست به اهدافش برسد. با این حال بعضی از مهندس‌ها و نیروهای فنی هم با حقوق پایه‌ای اداره کار مشغول به کار بودند و بعضی اوقات از افراد زیردست خود نیز کم‌تر حقوق می‌گرفتند، اما شرکت از لحاظ خواب‌گاه و بعضی از سرویس‌ها به آن‌ها توجه بیش‌تری می‌کرد. همه‌ی ما می‌دانیم برای کسی که از دانشگاه فارغ‌التحصیل می‌شود کار وجود ندارد و یا اگر هم باشد کم است و شرکت‌ها همیشه در این زمینه یک ارتش ذخیره دارند. به این دلیل به آن‌ها می‌گویند اگر شما حاضر نیستید کار کنید کسانی هستند که برای داشتن این کار تلاش زیادی می‌کنند. شما بدون تجربه هستید و باید چند مدت به شما حقوق ندهیم تا شما تجربه‌ی کاری پیدا کنید شاید بهتر است بگوییم شرایط جامعه طوری است که مجبور می‌شوند با این حقوق کار کنند.

بومی و غیر بومی بودن چه‌گونه می‌تواند شرکت را در نیرداختن

حقوق کارگران و... موفق کند؟

باید توجه داشته باشیم که شرکت‌ها سعی می‌کنند کارگران ساده را بومی و تعدادی غیر بومی به‌کار بگیرند و نیز سعی می‌کنند نیروهای فنی، سرپرست‌ها و مهندسی‌ن غیر بومی باشند، و با توجه به وجود اختلافات قومی که در پروژه‌ها وجود دارد، حق کارگرها و پرسنل خود را پرداخت نکنند. به‌طور مثال برای تعیین حقوق، مرخصی‌دادن و جلوگیری از اعتراض و اعتصاب کارگرها.

همان ارتش ذخیره که گفتیم مثال خوبی است. برای پایین نگه‌داشتن سطح دست‌مزد کارگر، مثلا به بومی می‌گویند ببینید اگر شما با این حقوق

➤ ابلیس پیروز مست...!

(شعر شاملو بر کلاه کارگران معترض)
 يك كارگر روزمزد در يك شركت نفتي
 چيني مستقر در جنوب ايران براي
 نشان دادن خشم و اعتراض خود، شعر
 احمد شاملو را بر كلاه ايمني خود
 نوشته است.



شرکت در مواجهه با اعتصاب قبلی سریع واکنش داده بود این بار این گونه عمل نکرد و در دو روز اول به متقاعد کردن کارگران آن هم توسط سرپرست‌هایی که خودشان کلید اعتصاب را زده بودند بسنده کرد، و آن‌ها نیز به طور جدی از کارگران نمی‌خواستند که دست از اعتصاب بردارند و در روز سوم مسئولین با وعده‌هایی سراغ کارگران آمدند و گفتند کارفرما به ما قول داده کمک مالی کند. با وصول آن کمک‌های مالی، حقوق شما پرداخت خواهد شد. از آن‌جا که کارفرما در تجربه‌ی قبلی به وعده‌ی خود عمل کرده بود کارگران در روز چهارم دست از اعتصاب کشیده و شروع به کار کردند (این را باید بگویم شرکت برای این که بتواند از کارفرما پول بیشتری بگیرد این اعتصاب را به راه انداخت و به واسطه‌ی سرپرست‌ها به اهدافش هم رسید). کارفرما پس از چند روز در اوایل مرداد حقوق بهمن ۸۸ را پرداخت کرد و در اواخر همان ماه اسفند را نیز پرداخت کرد (نکته این‌جاست که با این کار توانست یک اعتماد بین سرپرست‌ها با کارگران ایجاد کند و سرپرست‌ها به آن‌ها می‌گفتند ببینید ما هر موقع فکر کنیم که شما با اعتصاب، به حق‌تان می‌رسید خودمان پیش قدم ایم، ولی وقتی می‌گوییم اعتصاب فایده ندارد، شما هم باید گوش کنید). و از ماه بعد جهت کم کردن مطالبات، به جای این که کم‌تر از ۳۰ روز پرداختی داشته باشند هر ۴۰ تا ۵۰ روز یکبار حقوق پرداخت کردند. یعنی شهریور پرداختی در کار نبود؛ در مهر حقوق فروردین واریز شد... و موضوع به همین منوال ادامه داشت. از اواخر دی‌ماه دوباره شرکت با همکاری سرپرست‌ها شروع به شایعه‌پراکنی کرد مبنی بر این که شرکت تنها قادر خواهد بود تا پایان سال دو ماه حقوق و عیدی بپردازد. حالا کمی قضیه متفاوت‌تر شده بود. کارگران در اواسط بهمن دست به اعتصاب زدند؛ اعتصابی با بیش از ۱۵۰۰ کارگر که بیش از ۸ ماه حقوق طلب داشتند در چند روز اول، همانند اعتصاب قبلی کارگران، هر کدام در شیفت خود در محل کار می‌نشستند و کار نمی‌کردند. پس از چند روز و نرسیدن حتی یک جواب درست از مسئولین، به صورت دسته‌جمعی به دفاتر آمدند، که با عدم حضور مدیران و مسئولین در دفاترشان روبه‌رو شدند. این موضوع به خشم کارگران افزود. مسئولینی که پس از آن برای پاسخ‌گویی آمدند، گفتند که در حال حاضر قادر نیستند پولی پرداخت کنند! بدین ترتیب بعضی از کارگران درخواست تسویه‌حساب کامل از شرکت را کردند. از

کار نکنید نیروی غیر بومی حاضر است با این دستمزد و به دور از خانه و مخارجی که در خواب‌گاه دارد کار کند و نیروی بومی را متقاعد می‌کند که این اندازه حق توست، و به نیروی غیر بومی می‌گویند اگر شما که برای ما هزینه‌هایی که مانند خواب‌گاه، غذا و... دارید کار نکنید، نیروی بومی می‌گیریم و با همین دستمزد و حتی کم‌تر برای ما کار می‌کنند و هزینه‌ی جانبی هم برای ما ندارند. و این می‌شود که هر دو طرف حاضرند با حقوق کم‌تری کار کنند و در نهایت از همین بومی و غیر بومی بودن کارگران نیز برای جلوگیری و پایان دادن به اعتصاب و اعتراضات استفاده می‌کنند.

◀ آیا اعتصابی هم شکل گرفت؟ چگونه شکل گرفت و خواسته‌ی کارگران چه بود؟

بله! برای مثال در سال ۸۹ در شرکت ۳ اعتصاب صورت گرفت که در نهایت به اخراج بیش از ۱۵۰۰ کارگر از کار منتهی شد. معمولاً در پروژه‌ها و شرکت‌ها از آن‌جا که هیچ سندیکا یا شورای کارگری وجود ندارد و اغلب اعتصابات برای پرداخت مطالبات است، از طرف کارگران معمولاً خواسته‌ی دیگری مطرح نمی‌شود. کارگرها معمولاً به خواسته‌هایشان می‌رسند ولی بعضی اوقات شرکت‌ها سود بیش‌تری از این اعتصابات نصیب‌شان می‌شود. شرکت‌ها معمولاً به این عمل واکنش داده و برخورد می‌کنند (برای تظاهر هم که شده). حتی اگر اعتصاب از طرف خود شرکت و در جهت منافع شرکت سازماندهی شده باشد، برای نشان دادن این که اعتراض توسط کارگرها صورت گرفته، شرکت تمام تلاش خود را جهت سرکوب کارگران انجام داده است.

ابتدا از آغاز سال ۸۹ و تا آخر سال؛ اعتصاب را سعی می‌کنم به اختصار توضیح دهم و تحلیل خودم را به عنوان یک کارگر بیان کنم. در شروع سال کارگرها کار خود را پس از تعطیلات چند روزه شروع کردند. در فروردین صحبت جدی صورت نمی‌گیرد و اگر صحبتی شود مسئولین در جواب می‌گویند فعلاً وزرات‌خانه‌ها تازه باز شده و هنوز بودجه‌ای به ما پرداخت نشده که ما به شما بدهیم. و این‌گونه برای نپرداختن حقوق تا اواخر اردیبهشت وقت می‌خرند. کارگران در این موقع سه ماه (دی و بهمن و اسفند) از سال قبل (۸۸) - که متاسفانه در بیش‌تر پروژه‌ها این عمل عرف شده است - طلب داشتند. در پایان یک روز کاری، از آن‌جا که کارگرها فقط در ترمینال هنگام سوار شدن به سرویس‌ها همدیگر را می‌دیدند، با صحبت‌هایی که در بین چند کارگر و بیان مشکلاتشان صورت گرفت، تعدادی از کارگران تصمیم گرفتند نسبت به این وضعیت جهت دریافت مطالباتشان دست به اعتصاب بزنند. این کار در شروع روز کاری بعدی آغاز شد، که با واکنش سریع مدیران روبه‌رو شد و وعده‌هایی مبنی بر پرداخت حقوق در روزهای آتی داده شد. این وعده‌ها توسط کارگران پذیرفته شد و به محل کار بازگشتند و این اعتصاب یک روز بیش‌تر دوام نداشت و چند روز بعد حقوق دی ۸۸ در اوایل خرداد پرداخت شد. این اعتصاب خودجوش بود و توسط کارگران صورت گرفت. در اواسط تیر صحبت‌هایی از طرف سرپرست‌ها و برخی مسئولین با کارگران شد که اگر شرکت تا هفته‌ی دیگر حقوق پرداخت نکند دست به اعتصاب بزنید (این اتفاق زمانی افتاد که وزیر نیرو در خوزستان اعلام کرد سد گتوند در سال ۹۰ آب‌گیری می‌شود). مدیریت با همکاری سرپرست‌ها کلید یک اعتصاب را زدند که این اعتصاب در اواخر تیر به سرانجام رسید. از آن‌جا که

طرف شرکت باز هم توطئه‌ای علیه کارگران شکل گرفت. شرکت از پاسخ به درخواست‌ها شانه خالی می‌کرد. کارگران تصمیم گرفتند جاده را ببندند تا با وارد آوردن خسارت به شرکت‌های دیگر و تعطیلی یک یا حتی چند ساعته‌ی پروژه‌ها، کسی پاسخ‌گو شود. برای یک روز کل پروژه تعطیل شد و این مساله در روز بعد هم ادامه پیدا کرد. شرکت به شناسایی کارگرانی که بیش‌ترین اعتراض را داشتند پرداخت. در روز دوم وضع کمی فرق کرده بود و نیروهای اطلاعات و انتظامی و... نیز حضور پیدا کرده بودند. با تعطیلی پروژه و اختلال در کار شرکتی مانند سپاسد مساله شکلی امنیتی به خود گرفته بود. افراد شناسایی‌شده جهت حل مشکل و رساندن حرف کارگران به دفتر کارفرما رفتند؛ که شرکت در حضور کارفرما و اطلاعات کلیه حقوق و مزایای آن‌ها را پرداخت کرده و آن‌ها را اخراج کرد. اطلاعات به آن‌ها گفت با توجه به این که شما هیچ‌گونه طلبی از شرکت ندارید و اخراج شده‌اید ورودتان به پروژه غیر قانونی و اخلال در پروژه‌ی ملی محسوب خواهد شد. در روز بعد شرکت سرویس‌ها را برای آوردن کارگران نفرستاد. با این کار تعدادی از نیروهای بومی تصمیم گرفتند در خانه بمانند یا به کارهای شخصی‌شان بپردازند و به امید وصول مطالبات‌شان توسط همکاران بنشینند. شرکت به حراست اعلام کرد تا می‌تواند از ورود نیروها جلوگیری کند. از تعدادی که خود را با هر زحمتی بود به جلوی پروژه رسانده بودند تعدادی حاضر شدند چندین کیلومتر را پیاده راه بروند و به همکاران‌شان ببینوندند و تعدادی به خانه‌های‌شان باز گشتند. حالا جمعیت تقریباً به ۹۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر می‌رسید؛ حدوداً ۶۰۰ غیربومی و ۳۰۰ تا ۴۰۰ بومی که شرکت به آن‌ها اعلام کرد امشب حساب‌های‌شان را چک کنند، یک ماه حقوق برای‌شان واریز می‌شود و تا چند روز دیگر نیز پرداخت بعدی را خواهند داشت. در روز بعد تعدادی از غیر بومی‌ها هم خسته شده بودند و رفتند و تعدادی از بومی‌ها هم که در روز قبل آمده بودند نیامدند و می‌گفتند بقیه در خانه‌های‌شان نشسته‌اند تا ما برای‌شان کاری کنیم و خود هیچ کاری نمی‌کنند؛ یعنی کارگرانی که از طرف شرکت بودند دائم می‌گفتند آن‌هایی که نیامده‌اند کسانی هستند که شرکت پس از شروع به کار در چند روز آینده آن‌ها را به کار خواهد گرفت و ما که برای همه زحمت کشیده‌ایم اخراج خواهیم شد. این ذهنیت باعث شد پس از پرداخت اولین حقوق تعداد کم شود. در روزهای بعد، شرکت باز هم برای کم کردن نیروهای غیر بومی، که شب‌ها هم با هم بودند و انسجام بیش‌تری داشتند، اقداماتی می‌کرد؛ ابتدا با ندادن غذا و کم کردن آب آشامیدنی و بستن آب حمام و دست‌شویی شروع کرد و یک حالت بد روانی بین کارگران به‌وجود آورد، و حقوق دوم را پرداخت کرد. با شرایط به‌وجود آمده و درگیری‌هایی که بین کارگران در کمپ بر سر آب به‌وجود آمد تعداد زیادی تحمل این اوضاع را برای خودشان بی‌حرمتی دانسته و تمام وسایل را جمع کرده و رفتند. اعتصاب در روزهای بعدی به ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر رسید. شرکت اطمینان حاصل کرده بود کسانی که رفته و دو ماه حقوق به حساب‌شان واریز شده دیگر باز نخواهند گشت (چون به همه اعلام کرده بودند وقتی کار شروع شد به سرپرست‌ها اعلام می‌کنیم که با شما تماس بگیرند). این جمع تعداد کم‌تری بودند ولی انسجام بیش‌تری

داشتند و شرکت ناچار شد دو ماه حقوق دیگر برای این دسته را پرداخت کند و البته تهدیدها از طرف اطلاعات علیه آن‌ها دنبال می‌شد. این دسته پس از آن به ۲۰ تا ۳۰ نفر رسید ولی این کارگران اعتصابی که خواهان دریافت کل مطالبات‌شان شده بودند از هیچ‌چیزی ترس نداشتند. در نهایت با پرداخت کل مطالبات آن‌ها موافقت شد و شرکت تمام حقوق آن‌ها را پرداخت کرد و به اعتصابی که بیش از ۲۰ روز طول کشیده بود پایان داد. سپس شرکت دستور داد تمام کارگران اخراج و به آن‌ها اعلام شود در سال جدید پول‌شان را به حساب‌شان واریز خواهد کرد. اسامی کارگرانی که اعتراض شدید کرده بودند را برای دیگر شرکت‌ها فرستادند که از استخدام آن‌ها صرف نظر شود، یا با تعهد یا معرف به استخدام در بیایند.

شرکت توانست با این اعتصاب‌هایی که خودش به راه می‌انداخت، پول‌های هنگفتی از کارفرما بگیرد و در اعتصاب آخر که طلب کارگران به بیش از ۸ ماه رسیده بود و پرداخت حتی ۵ ماه از این مطالبات و پرداخت عیدی و... موجب شد شرکت مبلغ هنگفتی از نقدینه‌گی خود را کم کند. با نگاه‌داشتن این مبلغ برای چند ماه نزد خود توانست سود زیادی کند. در سال جدید پس از حدود دو ماه، با استخدام حدود ۵۰۰ کارگر جدید کار را آغاز کرده و شروع به کار کارگران قبل از امضای قرارداد، برگه‌های استخدامی از همان برگه‌های انگشت‌خورده و امضا شده بود که نشان می‌داد کارگر به دلیل مشکلات شخصی قادر نیست با شرکت ادامه‌کاری داشته باشد. شرکت این‌ها را به کارگران تحمیل می‌کرد و کارگران بدون مشخص شدن حقوق، مزایا و نوع مرخصی استخدام می‌شدند. شرکت پس از چند ماه شروع به پرداخت طلب کارگرانی که اخراج کرده بود می‌کرد. این پرداخت هم به شرایطی مانند معرف و غیره بسته‌گی داشت و هر کارگری که اعتراض و پیگیری بیش‌تری می‌کرد دچار مشکل می‌شد؛ تا جایی که تعدادی از کارگران اخراجی هم حاضر شدند شرایط را بپذیرند و طلب خود را ماهیانه دریافت کرده و به کار باز گردند. این روال برای کارگران جدید نیز ادامه داشت، که برخی تسویه حساب کردند و برخی نیز حاضر شدند با این شرایط کار کنند. در مهر ۹۰ نیز شاهد اعتصاب دیگری در شرکت شدیم که کارگران پس از ۶ ماه کار برای طلب ۵ ماهه‌ی خود از شرکت دست به اعتصاب زدند. در این اعتصاب شرکت از بومی و غیر بومی بودن پرسنل برای شکستن اعتصاب استفاده کرد و اعتصاب پس از ۴ روز با وعده‌ی پرداخت حقوق به پایان رسید. این شرکت تاکنون به همین روش ادامه‌ی کار و حیات می‌دهد. شرکت‌ها بیش‌ترین پست‌ها را به کادری سیاسی و پاسداران سپاه می‌دادند. مثلاً در شرکت تابلیه افرادی مانند مشاورین وزیر نیرو، رئیس سابق سپاه و مدیران ارشد خاتم‌انبیا به عنوان مدیر پروژه و... وارد کار شده بودند که خدمات زیادی، مانند خریدن اداره‌ی کار، دادگستری، نیروی انتظامی، رابطه با اطلاعات و... برای این شرکت‌ها و در راستای اهداف‌شان انجام می‌دادند. دیگر کار به جایی رسید که متحصنین را با اتهاماتی چون اقدام علیه امنیت ملی و این چنین‌الغابی می‌ترساندند و از صحنه‌ی اعتصاب خارج می‌کردند. ■

نگاهی به وضعیت کارگران در برداشت مرکبات



مهرداد مهرپور محمدی

باغداری و تولید مرکبات در استان مازندران از جمله فعالیت‌های مهم بخش کشاورزی این استان است و استان مازندران سهم مهمی از تولید مرکبات کشور را به خود اختصاص داده است.^۱ من در این نوشته نگاهی کوتاه به فعالیت کارگران در مرحله برداشت مرکبات (پرتقال و نارنگی که محصولات عمده خانوادگی مرکبات در مازندران هستند) در مناطق مرکزی استان مازندران دارم.

مدت برداشت: طول مدت کار کارگران در برداشت پرتقال و نارنگی به طور تقریبی از اوایل مهر ماه هر سال آغاز می‌گردد و تا اواخر دی ماه یعنی کمی بیشتر از ۱۲۰ روز به طول می‌انجامد. البته در این میان شرایط آب و هوا و بازار هم تاثیرگذار است. برداشت نارنگی زودتر از برداشت پرتقال آغاز می‌گردد.

زمان (ساعات) کار: زمان چندان دقیقی در مورد ساعات آغاز و پایان کار کارگران اعمال نمی‌گردد اما به طور معمول کارگران از حدود ساعت ۷ صبح آغاز به کار می‌کنند و جدای از وقت صرف غذا، حداقل در حدود هشت ساعت کار می‌کنند.

تعداد کارگر مورد نیاز برای برداشت: به طور معمول محصول (بار) را به صورت وزنی (تنی) می‌چینند. تعداد کارگر مورد نیاز برای برداشت پرتقال و نارنگی با هم تفاوت دارد و در برداشت نارنگی به تعداد بیشتری کارگر نیاز است. در برداشت پرتقال، در یک روز کاری، تعداد پنج کارگر مقدار پنج تن بار را می‌چینند و در خودروهای باری (معروف به خاور) بار می‌زنند و در برداشت نارنگی تعداد ده (۱۰) تا دوازده کارگر کار چیدن و بارزدن پنج تن بار را در یک روز کاری انجام می‌دهند.

شیوهی گردآوری کارگران: کارفرمایان (مالکان باغات و یا دلالاتی که اقدام به خرید محصول باغات می‌کنند) برای تامین نیروی کار مورد نیاز

جهت چیدن محصول، با افرادی که «سرکارگر» نامیده می‌شوند تماس می‌گیرند. سرکارگران پس از آگاهی از حجم کار، با تعداد مورد نیاز کارگر برای برداشت تماس می‌گیرند و با آن‌ها درباره‌ی زمان و مکان هماهنگی می‌کنند. در خصوص رفت و آمد کارگران به محل باغات و برگشتن آنان، یا سرکارگران ترتیب جابه‌جایی کارگران را می‌دهند و یا مکانی را برای گردآمدن کارگران تعیین می‌کنند و سپس کارفرما صبح با وسیله نقلیه به دنبال کارگران می‌رود و آنان را به محل باغ می‌برد و پس از پایان کار روزانه نیز آنان را به همان مکان برمی‌گرداند. به طور معمول سرکارگر در ازای هر کارگری که تامین می‌کند و همراه می‌برد، مبلغی از کارفرما دریافت می‌نماید.

وضعیت شغلی: کار برداشت مرکبات فصلی است و کسانی که به این کار می‌پردازند کارگر فصلی به شمار می‌روند. این کارگران هیچ گونه قراردادی با کارفرما منعقد نمی‌کنند و تمام قول و قرارها به طور شفاهی گذاشته می‌شود. هم‌چنین کارگران در طول زمانی که مشغول به این کار هستند از هیچ نوع پوشش بیمه‌ای برخوردار نیستند.

برخی ویژگی‌های کارگران: کارگران فعال در برداشت مرکبات، بومی استان هستند. در خصوص جنسیت کارگران، تاکید خاصی نیست و زنان و مردان هر دو در کار برداشت فعالیت می‌کنند. در میان کارگران افراد تحصیل کرده و از جمله دارنده گان مدارک تحصیلی دانش‌گاهی نیز به چشم می‌خورد.

نوع فعالیت‌ها: برخی کارگران که تعداد بیشتری را در یک گروه برداشت تشکیل می‌دهند، اقدام به چیدن پرتقال یا نارنگی از درختان می‌کنند که به این کارگران «بارچین» گفته می‌شود. کارگران بارچین نارنگی و یا پرتقال را پس از چیدن در سبد یا زنبیل یا سطلی که به همراه دارند (در هنگام چیدن میوه از قسمت‌های بالای درخت، معمولاً سبد یا زنبیل را به شاخه‌های درخت آویزان می‌کنند) می‌ریزند. چنان‌چه کارگران روی نردبان

با گرانی وحشتناک مواد غذایی در ایران و به ویژه کالایی مانند گوشت، کیفیت غذایی که به کارگران مورد بحث ارایه می‌شود نیز، کاهش بسیار داشته است. از این رو، به ویژه در سالیان اخیر، گاه کارگران هم‌راه خود غذایی برای خوردن می‌آورند.

مشکلات و خطرات: اگرچه اغلب کارفرمایان معتقدند که خطرات چندانی در این کار، به ویژه در هنگام کار وجود ندارد اما برداشت مرکبات ضمن آن که کار سخت و دشواری است، خالی از خطر و مشکلات هم نیست. کارگران برای چیدن میوه از قسمت‌های بالای درختان، از نردبان استفاده می‌کنند و احتمال دارد که گاه کارگری از نردبان سقوط کند و آسیب ببیند. هم‌چنین احتمال آسیب‌دیده‌گی صورت به وسیله شاخه‌ها وجود دارد. علاوه بر آن برداشت از مهرماه شروع می‌شود و در دی ماه پایان می‌پذیرد، یعنی بخش عمده‌ای از آن در فصل بارنده‌گی و سرما انجام می‌گیرد که عوارض خاصی خود را دارا است. خطر دیگری که ممکن است رخ دهد، تصادف وسایل نقلیه‌ی حامل کارگران است. از آن جایی که زمان رفتن کارگران به باغات و بازگشت آنان مصادف با تاریکی هوا است، احتمال بروز تصادف بیشتر می‌گردد. ■

پانویس:

۱- آمار سطح و تولید مرکبات:

آمار کشوری:

سطح: سطح زیرکشت مرکبات کشور در سال ۱۳۸۷ حدود ۲۹۱ هزار هکتار برآورد شده است که ۸۲/۸ (هشتاد و دو و هشت دهم) درصد آن درختان بارور مرکبات و ۱۷/۲ (هفده و دو دهم) درصد بقیه نهال می‌باشد. استان مازندران با داشتن ۳۴/۶ (سی و چهار و شش دهم) درصد از سطح بارور باغات مرکبات کشور، بیشترین سطح را دارا است.

تولید: تولید مرکبات کشور (آمار سال ۱۳۸۷) در حدود چهار میلیون تن برآورد شده است که مازندران با تولید ۴۵/۱ (چهل و پنج و یک دهم) درصد از کل تولید، بیشترین مقدار تولید را داشته است.

آمار استان مازندران:

سطح: کل سطح کشت باغات (بارور و غیربارور با احتساب درختان مخلوط و پراکنده) استان مازندران در سال ۱۳۸۷، ۱۰۳۲۱۱ هکتار بوده است.

تولید: میزان تولید مرکبات در استان مازندران در سال ۱۳۸۷، مقدار ۱۸۱۵۲۲۸ تن بوده است.

محصولات: پرتقال، نارنگی، لیموترش، لیموشیرین، گریپ‌فروت و نارنج محصولات مرکباتی هستند که در استان مازندران تولید می‌شوند. پرتقال با ۸۳۸۵۰ هکتار سطح کشت، محصول عمده‌ی خانواده‌ی مرکبات در استان مازندران به شمار می‌رود و پس از آن نارنگی با ۱۵۳۶۵ هکتار و نارنج با ۲۲۷۴ هکتار، اقلام مهم مرکبات تحت کشت هستند. در سال ۱۳۸۷، مقدار تولید پرتقال برابر با ۱۴۶۷۱۵۸ تن، نارنگی برابر ۲۹۹۶۷۷ تن و نارنج برابر با ۲۸۷۵۳ تن بوده است.

منبع:

نتایج طرح آمارگیری نمونه‌ای محصولات باغی «سال ۱۳۸۷»، وزارت جهاد کشاورزی، معاونت امور برنامه‌ریزی و اقتصادی، دفتر آمار و فناوری اطلاعات، تهران: ۱۳۸۹.

و در حال برداشت میوه از قسمت بالای درخت باشند، پُرشدن سبد را اطلاع می‌دهند و سبد را به وسیله‌ی ریسمانی که به آن بسته‌اند به پایین می‌فرستند و سپس کارگری سبدها و یا زنبیل‌هایی که پر شده‌اند را برمی‌دارد و در مکانی نزدیک به جایی که میوه‌ها را در جعبه می‌چینند، خالی می‌کند و سبد خالی را به کارگران بازمی‌گرداند.

برخی از کارفرمایان در همان محوطه‌ی باغ مرکبات اقدام به جعبه زدن پرتقال یا نارنگی برای ارسال آن به بازار می‌کنند که این افراد، علاوه بر کارگران بارچین، کارگران دیگری را نیز به خدمت می‌گیرند که محصول چیده شده از درختان را داخل جعبه‌ها می‌چینند. به این کارگران اصطلاحاً «باربند» می‌گویند. باربندها میوه‌های سالم و ناسالم، درشت و ریز، و خوش‌رنگ و غیر آن را از هم جدا می‌کنند و در هنگام چیدن بار در جعبه، ابتدا میوه‌هایی را می‌چینند که کیفیت پایین‌تری دارد و در یکی دو ردیف بالای جعبه، میوه‌های درشت و خوش‌رنگ و سالم را می‌چینند که به اصطلاح مشتری پسند باشد.

برخی کارفرمایان کار بسته‌بندی میوه را در محوطه‌ی باغ انجام نمی‌دهند و میوه را پس از چیدن به کارگاه‌های معروف به سورتینگ انتقال می‌دهند که فعالیت‌هایی چون «سبزدایی»، «شست‌وشوی میوه»، «رنگ‌آوری»، «واکس‌زنی»، «درجه‌بندی» و «بسته‌بندی» را انجام می‌دهند. البته در طول فصل برداشت پرتقال و نارنگی، در مکان‌هایی در مناطق مختلف تولید مرکبات، مراکز جمع‌آوری و خرید محصول برپا می‌شود که محصول را به صورت «درهم» می‌خرند و خود به صورت دستی اقدام به درجه‌بندی و بسته‌بندی می‌نمایند.

دستمزد کارگران: در سال ۱۳۹۰، دست‌مزد کارگران مرد بارچین برای یک روز کار در حدود ۱۸ تا ۱۹ هزار تومان و دست‌مزد کارگران زن بارچین برای یک روز کار مشابه در حدود ۱۴ تا ۱۵ هزار تومان بوده است. البته دست‌مزد کسانی که کار باربندی را انجام می‌دهند بیشتر است و آنان در حدود دو برابر کارگران بارچین دست‌مزد دریافت می‌کنند زیرا باربندی در پروسه‌ی آماده‌سازی محصول برای عرضه به بازار، فعالیت مهمی به شمار می‌رود و به وسیله‌ی ترفندهایی که در این مرحله صورت می‌گیرد، محصول با شرایط بهتری به فروش می‌رسد. هم‌چنین سرکارگر چنان‌چه علاوه بر گردآوری کارگران و نظارت بر امور، خود نیز به کار بپردازد، دست‌مزدی در حدود دو برابر کارگران بارچین دریافت می‌نماید. قابل ذکر است که دریافتی کارگران و حتا باغ‌داران، در برابر سودهای دلان (که در موارد زیادی محصول باغات را پیش‌خرید می‌کنند) مبالغ چندانی نیست. در حالی که باغ‌داران و نیز کارگران مزدی کمتر از زحمت خود را دریافت می‌کنند، دلان با اقداماتی چون پیش‌خرید باغات، انبار محصول برای افزایش قیمت و تقلب در نحوه‌ی عرضه‌ی محصول؛ سود سرشاری عاید خود می‌کنند. در این میان، مصرف‌کننده‌گان نیز محصولات را با قیمتی بسیار بیشتر از بهای واقعی خریداری می‌کنند.

غذای کارگران: غذای کارگران به عهده‌ی کارفرما است و نوع و کیفیت و کمیت آن بسته‌گی کامل به قیمت مواد غذایی دارد. به طور معمول صبحانه‌ی کارگران؛ سیب زمینی و تخم مرغ پخته و یا گوجه و خیار، و یا عدس پخته (عدسی) هم‌راه با چای است، اغلب هر کدام که ارزان‌تر تمام شود. هم‌چنین برای ناهار دو روز لوبیا می‌دهند و یک روز آب‌گوشت. البته

نگاهی به مسالهی اعراب ایران



*** حریه! حریه! شعب الاهوازی نادیه! (آزادی! آزادی! مردم اهواز ندا می دهند!)**

*** بدون اعتراف به حقوق اقلیت‌های ملی (زبان، فرهنگ و مشارکت سیاسی) نمی‌توان از مساوات در کشور سخن گفت**

(سلامه کیله - مارکسیست فلسطینی)

رحیم اهوازی

مقدمه

عرب‌ستیزی "آریایی" برای کنترل منطقه‌ی خوزستان و غارت همه‌ی منابع آن آگاه است. هم‌چنین دمیدن گاه و بی‌گاه بر تضاد سنی و شیعه در بلوچستان و نیز رواج کلیشه‌هایی شرم‌آور از خشونت "گردها" در کردستان نیز کارکردی مشابه برای رژیم جمهوری اسلامی دارد. به طور کلی ملی‌گرایی فارس در شکل و شمایل خاصی هم‌واره مورد استفاده‌ی رژیم اسلامی از همان ابتدای تاسیس بوده است. اما ظلم و ستمی که از سوی حکومت مرکزی به اقوام غیر فارس می‌شود به صورت تضاد فارس و غیر فارس خودش را در مناطق غیر فارس نمایان می‌کند که به رشد و گسترش ناسیونالیسم افراطی (شونیزم) عربی، کردی، بلوچی و ترکی دامن زده است و جمهوری اسلامی از همین ملی‌گرایی غیرفارس هم به وقت‌آش استفاده‌های مناسبی جهت سانسور یا سرکوب مطالبات مردم ستم‌دیده و غالباً فقیر این مناطق می‌کند. مقاومت و مبارزه‌ی ملل تحت ستم از سوی جمهوری اسلامی توطئه‌ای برای تجزیه‌ی خاک آریایی نمایانده می‌شود تا تضاد اساسی حول جدال فارس و غیر فارس محو و ناپدید شود. این روند یک بازی دو سر برنده برای بورژوازی موجود است. از یک طرف اگر تمرکز سیاسی بر ایران واحد حفظ شود هم‌چنان سلطه‌ی دولت مرکزی سرمایه‌داری حفظ خواهد شد و در این مسیر از نیرو و انرژی ملی‌گرایی فارس بهره‌برداری می‌شود و در گزینه‌ی دیگر اگر تمرکز سیاسی کنونی در منطقه‌ی جغرافیایی ایران از دست برود در سوی دیگر این بورژوازی ناسیونالیست ملل مختلف هستند که با عمده کردن تضاد فارس و غیر فارس بر طبل ناسیونالیسم می‌کوبند تا با طرح گزینه‌ی جدایی مناطق مختلف ایران کنونی ضمن اعلام پایبندی به اصل دولت - ملت در معنای سرمایه‌دارانه‌اش، اساس نظم جامعه‌ی طبقاتی را دست نخورده باقی بگذارند و ستم ملی را در اصلاحات و مطالبات رونمایی ملل تحت ستم خلاصه کنند. حق آموزش به زبان مادری در کلیت خود یک حق بنیادی و

امسال در سالروز قیام مردم عرب ایران در ۱۵ آوریل ۱۳۸۴/۲۰۰۵ تظاهرات مسالمت‌آمیز مردم باز هم مورد سرکوب رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفت. هم‌واره اخبار و حوادث مناطقی غیر از تهران در سایه‌ی مرکزگرایی مسلط قرار می‌گیرد و جنایت‌ها و فجایعی که در نقاطی غیر از تهران اتفاق می‌افتد حاشیه‌ی کم‌رنگی را در سایت‌های مختلف خبری و تحلیلی به خود اختصاص می‌دهند. این نکته حتا در نزد مدعیان منتقد این وضعیت هم هم‌چون یک مانع ساختاری خودش را بر اراده‌ی آنان تحمیل می‌کند و روشن است که برای حل آن باید راه‌حلی ساختاری در جهت حذف زمینه‌ی به وجود آورنده‌ی آن به میان آورد. مسالهی اعراب ایران هم یکی از آن مواردی است که کمتر تمایلی برای انعکاس آن وجود دارد. زندان کارون اهواز خطرناک‌ترین و آلوده‌ترین زندان ایران است که اکثر فعالان سیاسی و اجتماعی عرب در آن گرفتار هستند ولی تا زمانی که زندانیان تهرانی به آنجا تبعید نشدند گزارشی از وضعیت بد آن زندان مخابره نشد. حقیقت این است که کلان‌شهر تهران علاوه بر این که همه‌ی امکانات و منابع نقاط مختلف ایران را در خود جذب می‌کند، هم‌چون مانع بزرگی بر سر راه اتحاد مردمی نیز عمل می‌کند و عملاً مردمان دیگر نقاط ایران و مطالبات و مبارزاتشان به عنوان موضوعی در اولویت پایین‌تر به فراموشی سپرده می‌شود و کمتر به آن بها داده می‌شود. شکاف ایجاد شده میان "تهران" و دیگر نقاط ایران اگر چه به نوع انباشت نامتوازن سرمایه‌دارانه‌ی سیستم اقتصادی-سیاسی جمهوری اسلامی برمی‌گردد ولی رژیم اسلامی به خوبی از ابزار ناسیونالیسم فارس برای سرپوش گذاشتن بر کارکرد سرمایه‌دارانه‌ی خود استفاده می‌کند و به خوبی از ظرفیت‌های



فرصت‌طلبانه‌ی دولتی هم‌چون جمهوری اسلامی نشان‌دهنده‌ی نقطه ضعفِ آلترناتیو ناسیونالیستی ملل تحت ستم در منطقه‌ی سرزمینی ایران هم هست. گفتمان و رویکرد ناسیونالیستی که منجر به دولت - ملت‌سازی سرمایه‌دارانه بشود گزینه‌ی متفاوتی برای مردم تحت ستم نیست و بهبودی در زنده‌گی آنان ایجاد نمی‌کند. جمهوری اسلامی برگ تضاد با امپریالیزم آمریکا را با به کارگیری شعارهای آمریکاستیز از دست نیروهای چپ خارج کرد و به اهرمی برای مشروعیت‌بخشی به نظام خود تبدیل کرد که کاملاً با منظور چپ‌گرایان متفاوت بود و اکنون هم به کارگیری اهرم‌های ناسیونالیستی به عنوان مثال می‌تواند دست‌بخشی از اپوزیسیون لیبرال و ناسیونالیست جمهوری اسلامی را خالی بگذارد. سفر احمدی‌نژاد به جزایر سه‌گانه و واکنش کشورهای عربی و تعریف و تمجیدی که طیف وسیعی از کاربران اینترنتی ایرانی از احمدی‌نژاد کردند نشانه‌ی ضربه‌پذیر بودن اپوزیسیون ناسیونالیست فارس برای مانور بر سر مساله‌ی اسلام‌گرایی و ضدفارس‌گرایی جمهوری اسلامی است و مرکزکشی آنان با جمهوری اسلامی را مخدوش می‌کند.^۲ به عنوان یک نمونه‌ی درخشان به بیانیه‌ی حزب ملت ایران در مورد دعوای رژیم اسلامی با امارات متحده‌ی عربی بر سر جزایر سه‌گانه توجه کنید که نه تنها سراسر ادبیاتی چاله‌میدانی و عرب‌ستیز دارد بلکه شامل پیشنهادهایی "سازنده" برای جمهوری اسلامی هم هست!^۳

مساله‌ی ملی با روایت ناسیونالیستی هم‌واره فرصتی دوجانبه برای تحکیم سلطه‌ی بورژوازی در منطقه است که در راستای مدیریت سیاسی و منطقه‌ای سرمایه‌ی انحصاری در منطقه قرار می‌گیرد. رویکرد ناسیونالیستی به مساله‌ی ملی، امکان مانورهای موسمی به قدرت‌های متمرکزی هم‌چون جمهوری اسلامی را هم می‌دهد تا با تمایلی فرصت‌طلبانه مطالبات ملل تحت ستم را مدیریت کند و چه بسا به شکل موجه‌نمایی برخی از مطالبات را برآورده کند. استفاده از اختلافات ملل مختلفی هم‌چون ترک و کرد و عرب و فارس (مثلاً سوءاستفاده و تحریک اختلافات میان تُرک‌ها و کُردها در آذربایجان توسط عوامل محلی و نفوذی و تبلیغات ضدفرهنگی گسترده و ترویج شایعات مختلف)، استفاده از اختلافات درون طایفه‌ای و قبیله‌ای که به عنوان مثال در مواقع انتخابات خودش را به خوبی نشان می‌دهد (مثلاً در مناطق بختیاری‌نشین)، معامله با سران قبایل و استفاده از قدرت محلی آنان (مثلاً معامله با برخی شیوخ عرب در خوزستان برای سرکوب و

حیاتی برای ملل تحت‌ستم است ولی به عنوان مثال غالب اعراب ایران که در فقر اقتصادی شدیدی به سر می‌برند در چهارچوب یک دولت - ملی سرمایه‌داری عربی (یا عربی - اسلامی) که بر پایه‌ی استثمار نیروی کار شکل می‌گیرد تغییر عمده‌ای در توان و امکان آموزش دانش‌آموزان عرب ایجاد نخواهد کرد. این بخش از اپوزیسیون ناسیونالیست ملل تحت‌ستم فریب‌کارانه مطالبات ملی را به امور روبنایی محدود می‌کند. ضمناً بخشی از همین اپوزیسیون که گزایشی اصلاح‌طلبانه هم دارند - و در دوران اصلاحات با اصلاح‌طلبان رژیم نزدیکی داشتند و هنوز هم بی‌تمایل به آنان نیستند - معترف هستند که اگر مطالباتشان در جمهوری اسلامی هم پاسخ داده شود مشکلی ندارند!! (این موضوع را در قسمت بعدی مقاله بیشتر توضیح خواهیم داد).

دولت مرکزی جمهوری اسلامی وقتی خطر از بین رفتن سلطه‌ی سیاسی خود را احساس می‌کند برخلاف بی‌اعتنایی‌بی که به فرهنگ ماقبل اسلام هم‌واره داشته است هیچ تردیدی برای تعریف و تمجید از شاهان ایران باستان ندارد. رحیم‌مشائی و محمود احمدی‌نژاد نماینده‌ی تمایل فرصت‌طلبانه‌ی رژیم اسلامی برای آویزان شدن به نمادهایی هم‌چون کوروش و فردوسی برای تغذیه از منابع ناسیونالیزم فارس هستند که جهت بازآفرینی و ترمیم ایده‌ئولوژی سیاسی - فرهنگی - اقتصادی حافظ منافع بورژوازی در چارچوب نظام اسلامی تلاش می‌کنند. اگر دولت پهلوی‌ها جهت سلطه‌ی دولت مرکزی وابسته به سرمایه‌ی جهانی بر ممالک محروسه‌ی ایران، ناسیونالیزم فارس و آریایی را تقویت می‌کرد، در دوران جمهوری اسلامی از ایده‌ئولوژی اسلامی برای تراشیدن امت اسلامی از تنوع سیاسی - فرهنگی و نژادی منطقه‌ی جغرافیایی ایران استفاده شد تا هم‌چنان نقش ایران در چارچوب روابط نابرابر سرمایه‌ی جهانی با تکیه بر غارت منابع طبیعی و انسانی ایران حفظ شود و اینک جناح نظامی - امنیتی سرمایه در ایران هم از کارکرد ناسیونالیزم آریایی آگاه است و گاه و بی‌گاه از نمادهای آن استفاده می‌کند. رحیم‌مشائی از دوستی ملل اسرائیل و ایران به واسطه‌ی "کوروش کبیر" یاد می‌کند و احمدی‌نژاد کوروش را پیامبر الهی می‌نامد و فردوسی را پاسدار اسلام معرفی می‌کند.^۱ اگر چه توانایی دولتی هم‌چون جمهوری اسلامی برای حل کردن و درونی کردن چنین سوپه‌های متضادی که بعضاً مشروعیت سیاسی - ایده‌ئولوژیک نظام را دچار بحران می‌کند محل تردید است ولی این تمایل مصلحت‌گرایانه و

کنترل مناطق عرب‌نشین) و بسیاری دیگر از این قبیل شگردها که هنوز قابلیت بسیج اجتماعی برای سرکوب را دارند، همه‌گی نشان دهنده‌ی ضعف گفتمان ناسیونالیستی برای مبارزه با انواع ستم و ایجاد یک آلت‌رناتیو برای رهایی ملل تحت ستم است.

تا کنون ملی‌گرایی غیرفارس (عربی، کردی، ترکی و...) غالباً در شکل افراطی و شوینیسیتی‌اش رسانه‌ای شده است و در مناطق غیر فارس ایران موفقیت چندانی در جلب افشار پایین جوامع خود نداشته‌اند که علل عمده‌اش را باید در پایگاه طبقاتی افشار اصلی‌ای که ملی‌گرایی را در مناطق غیرفارس نماینده‌گی می‌کنند و هم‌چنین مناسباتشان با سرمایه‌داری حاکم و دوری و نزدیکی متغیرشان به جمهوری اسلامی جست‌وجو کرد. هنوز این پدیده در سطح جوانان عاصی^۴ و افشار متوسطی هم‌چون دانش‌جویان و بخشی از نخبه‌گان اجتماعی و افشار میانی کارگری این مناطق بیشتر خودش را نشان می‌دهد. به هر صورت به طور کلی ملی‌گرایی افراطی (شوینیسیم) در مناطق غیرفارس اکنون دیگر پدیده‌ای قابل انکار نیست به خصوص این‌که در چارچوب طرح و نقشه‌ی سرمایه‌ی جهانی برای تقسیم منطقه‌ی خاورمیانه و آسیای مرکزی، کم‌کم مورد توجه و حمایت بین‌المللی هم قرار گرفته است.^۵ این همان بازی دوسر بردی است که به آن اشاره شد. از این زاویه یا دولت مرکزی جمهوری اسلامی با دادن امتیازات بیشتر باقی می‌ماند و قدرت‌های منطقه منافع خود را از آن طریق پی‌گیری می‌کنند و یا مورد حمله قرار می‌گیرد و بر متن مطالبات ملل مختلف کشورهای کوچکی ایجاد می‌شوند که تحت نفوذ و سلطه‌ی همان قدرت‌های اصلی سرمایه‌ی جهانی دوباره منافع پیش‌گفته را تامین می‌کنند (نمونه‌ی دولت خودمختار کردستان عراق که سابقه‌ی به خاک و خون کشیدن اعتراض کارگران را هم دارد). همان‌طور که در انتخابات جمهوری اسلامی انتخاب بین بد و بدتر دردی را دوا نکرد، انتخابی چنین برای ملل تحت ستم هم نمی‌تواند افقی روشن را نشان دهد و به اعتقاد این نگارنده چه بسا امکانات رهایی‌بخش زیادی را از بین خواهد برد. با همه‌ی این اوصاف حق تعیین سرنوشت به عنوان یک حق دموکراتیک برای همه‌ی ملل محدودده‌ی سرزمین ایران یک امر بدیهی برای هر نیروی سیاسی پی‌گیر امر رهایی مردمی است. در این نوشته قصد تعیین تکلیف برای مخاطب کرد و عرب و ترک و بلوچ و... نیست بلکه تلاش می‌شود گمانه‌زنی‌هایی درباره‌ی آلت‌رناتیو سوسیالیستی را بر متن تحلیل کلانی که ارائه می‌شود در معرض قضاوت قرار داد و اهداف بورژوازی فرصت‌طلب ملل تحت ستم را افشا کند.^۶

ملی‌گرایی فارس و مردم عرب ایران

ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) فارس در اوایل قرن بیستم برای وارد شدن منطقه‌ی سرزمینی "ایران" به مناسبات نابرابر و استعماری، مورد حمایت قدرت‌های بین‌المللی سرمایه‌داری قرار گرفت و "رضا شاه" به عنوان منجی سرزمین بلزده‌ی "آریایی" به عنوان "پدر - شاه" برتراشیده شد و ظهور کرد. "زبان فارسی" و "نژاد آریایی" دو پایه‌ی اصلی ملی‌گرایی فارس و ایرانی بود که با تخریب و سانسور اجتماعی - سیاسی - فرهنگی هویت‌های غیرفارس در منطقه‌ی جغرافیایی "ایران" قدرت گرفت. منطقه‌ی کنونی خوزستان حداقل در اسناد به جا مانده از دوره‌ی حاکمیت قاجار به نام "عربستان" خوانده می‌شده است و دولتی محلی در آن منطقه حاکم بود که در تعامل با دولت مرکزی بوده است. حاکمان عرب عربستان

ایران هم‌واره برای استقلال خود از دولت مرکزی تلاش می‌کردند و البته با توجه به خصلت طبقاتی‌شان، آنان دغدغه‌ی استقلال خود را در چارچوب روابطشان با دولت مرکزی ایران و دولت‌هایی هم‌چون انگلستان دنبال می‌کردند و در این میان مردم عرب ساکن این منطقه هم‌واره مورد ظلم و ستم چندجانبه از سوی نیروهایی بوده‌اند که برای تسلط بر این منطقه تلاش می‌کردند. به عنوان مثال شیخ مزعل که قبل از شیخ خزعل آخرین حاکم قدرتمند خوزستان بود اگر چه نقش موثری در رونق اقتصادی منطقه‌ی تحت حاکمیت خود داشت ولی در نهایت ظلم و تعدی بی اندازه‌ی او به مردم عرب سرانجام منجر به قتلش توسط برادرش شیخ خزعل شد. قتلی که به علت مخالفت شیخ مزعل با کشتی‌رانی انگلیسی‌ها در رود کارون، مورد حمایت انگلیسی‌ها هم قرار گرفت چرا که شیخ خزعل قول هم‌کاری در این زمینه را به انگلیسی‌ها داده بود.

ستم ملی در دوران پهلوی ویژه‌گی‌های خودش را داشت و با توجه به وجه عمده‌ی ناسیونالیزم آریایی در حکومت پهلوی - که عرب‌ستیزی بود - کاملاً واضح است که مردم عرب در چه شرایطی به سر می‌بردند. بر خلاف تصویری که رایج است و جمهوری اسلامی را مروج فرهنگ عربی می‌داند ولی حکومت جمهوری اسلامی از همان ابتدا با پایبندی ویژه‌ی خود به ناسیونالیزم فارس، فرهنگ و سنن اعراب را محدود کرد و اجازه‌ی تحرک جدی به آنان نداد. اگر چه این محدودیت‌ها شامل دیگر اقوام و ملل هم می‌شود ولی در ادبیاتی که در نقد این محدودیت‌ها و ستم ملی و قومی موجود است آن‌چنان که به مسائل خلق‌های ترک و کرد پرداخته شده متأسفانه مساله‌ی اعراب در سایه‌ی همان ناسیونالیزم ریشه‌داری که هم در فرهنگ عمومی تنیده شده - و هم توسط حکومت به صورت پنهان و آشکار تقویت می‌شود - غالباً نادیده گرفته می‌شود و اعراب ایران به چشم مهاجمینی که حالا مهمان هستند دیده می‌شوند!! اعراب ساکن در منطقه‌ی سرزمینی ایران همیشه ساکن همین مناطق بوده‌اند و اکنون هم در سرزمین مادری خود به سر می‌برند. در این مورد اما منظور ما ورود به بررسی تاریخی برای اثبات سرزمین مادری یا غیره نیست چرا که واقعیت موجود منطقه‌ی خوزستان نشان دهنده‌ی ترکیب قومی متنوعی است که جدل تاریخی برای اثبات دوره‌بندی حضور یا مهاجرت اقوام مختلف در این سرزمین چیزی از مشکلات متعدد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آنان حل نمی‌کند و تجربه نشان داده است که این گونه مباحث هم دغدغه‌ی توده‌ی مردم نیستند و متأسفانه این تمایلات واکنشی و غلط افشار متوسط به حاکمیت جمهوری اسلامی هستند که بنا به خصلت خود معمولاً مطالبات بر حق خود را در چارچوب گفتمانی ناسیونالیستی و مذهبی (مثلاً سنی‌گرایی در مقابل شیعه‌ی دولت مرکزی) ارائه می‌کنند. نکته‌ی مهم دیگر تغییر برنامه‌ریزی شده‌ی ترکیب جمعیتی منطقه‌ی عرب‌نشین ایران است و البته مساله‌ی ما تعامل اجتماعی طبیعی و رفت و آمد و روابط عادی اقوام مختلف در نظرمان نیست چرا که اعتقاد بر این است که میان اقوام مختلف هیچ‌گاه مشکلی وجود نداشته بلکه این شیوخ و خوانین و حاکمین دول مرکزی و محلی بوده‌اند که برای منافع خود بر طبل جنگ و اختلاف کوبیده‌اند.

قیام مردم عرب خوزستان در سال ۱۳۸۴ در اعتراض به یکی از همین طرح و نقشه‌های حکومتی برای تغییر سیستماتیک ترکیب جمعیتی منطقه بود. نامه‌ی ابطحی رئیس دفتر رئیس‌جمهور اصلاح‌طلب (محمد

خاتمی) افشا شد که در آن بر اهتمام در تغییر ترکیب جمعیتی منطقه‌ی خوزستان به نفع غیرعرب‌ها تاکید شده بود. این نامه خشم توده‌ی ناراضی از ظلم و ستم چندین ساله‌ی جمهوری اسلامی به مردم فقیر و عقب‌نگه داشته شده‌ی خوزستان را برانگیخت و در نتیجه‌ی سرکوب خشونت‌بار قیام مردمی بیش از ۶۰ نفر کشته شدند. این قیام اتفاقاً هم‌دلی دیگر اقوام را هم برانگیخت و همین موجب خشم بیشتر حکومت می‌شد و با تمام قوا هم از نیروی قهریه‌ی خود و هم از ابزارهای ایده‌نولوژیک ناسیونالیستی برای کنترل قیام مردم استفاده کرد. بخش‌هایی از فارس‌های طبقه‌ی متوسط حاکم در منطقه که هم‌ی ابزارهای اطلاع‌رسانی و نهادهای رسانه‌ای و اجتماعی را در اختیار دارند بر طبل ناسیونالیسم کوبیدند و عمق مطالبات مردم ستم‌دیده‌ی عرب را پنهان و محتوای قیام را جعل و سانسور کردند. طیف وسیعی از روزنامه‌نگاران، هنرمندان، کارمندان عالی رتبه‌ی دولتی، صاحبان مراکز فروش محصولات فرهنگی و ... که همه‌گی از دست رُس اعراب غیر وابسته به حکومت خارج شده‌اند به طور هم‌آهنگ و در هم صدایی با جمهوری اسلامی با آویزان شدن به ناسیونالیسم فارس و آریایی تلاش کردند تا قیام عدالت‌خواه و آزادی‌طلب مردم عرب سانسور و سرکوب شود. این رویه در قیام‌های اخیر در اهواز و دیگر شهرهای خوزستان هم جاری بود. افشاری که در این مواقع با جمهوری اسلامی هم‌صدا می‌شوند لزوماً و در وجه غالبشان با جمهوری اسلامی هم توافق ندارند ولی به لحاظ ایده‌نولوژیک به ناسیونالیسم دچار هستند و این گمان غلط را دارند که گویا جمهوری اسلامی هم مشکلی با ناسیونالیسم فارس دارد در صورتی که جمهوری اسلامی در فرصت مناسب از حربه‌ی ناسیونالیسم فارس هم استفاده می‌کند و تجربه‌ی سرکوب قیام اعراب و هم‌چنین واکنش‌ها به مناقشات بین ایران و امارات متحده‌ی عربی نشان داد که محاسبه‌ی غلطی نکرده و افشاری که هم‌چنان به ناسیونالیسم و شوینیزم آریایی و لیبرالیسم عقب‌مانده‌ی سیاسی گرفتار هستند به وقت‌آش سربازان و متحدان جمهوری اسلامی و هر دولت دیکتاتوری دیگری علیه هر گونه قیام آزادی‌خواهانه‌ی اقوام و اقلیت‌های ملی مختلف هستند. به این ترتیب هر جنبشی در ایران کنونی اگر مساله‌ی اقوام و ملل ساکن منطقه‌ی سرزمینی ایران را در نظر نگیرد اصولاً قادر نیست تحولی دموکراتیک ایجاد کند. در جنبش پسانتخاباتی سال ۱۳۸۸ تحت هژمونی اصلاح‌طلبان نیز با بی‌توجهی به مساله‌ی ملی و در واقع تغذیه از ناسیونالیسم فارس بود که مانع جلب هم‌دلی و هم‌راهی اقوام و ملل مختلف شد.

اما در سوی دیگر یعنی در جبهه‌ی اعراب هم نیروهایی حضور دارند که در قالب گروه‌های سیاسی فعالیت می‌کنند که برنامه و هدف سیاسی خود را دفاع از حقوق مردم عرب تعریف می‌کنند. همان‌طور که ذکر شد ظلم و ستمی که بر خلق عرب وارد آمده اکنون غالباً توسط افشار متوسط، خرده بورژوازی و بورژوازی وابسته به دولت مرکزی به صورت پراکنده و در چارچوب‌های ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) عربی و هم‌چنین واکنش‌هایی به مذهب مسلط شیعه و در قالب انواع سنی‌گرایی نماینده‌گی می‌شود. بخشی از بورژوازی وابسته‌ی عرب (هم‌چون هم‌تایان کرد و ترک خود) هم در هم بسته‌گی با دیگر نیروهای رفرمیست حکومتی و مستقل، با طرح مساله‌ی فدرالیسم یا جدایی‌طلبی تلاش می‌کنند از همه‌ی تضادهای ملی‌گرایانه و مذهبی برای پیش‌برد اهداف خود استفاده کنند و در این راه حتا قائل به

تحریف جنبش مردم عرب در راستای طرح و برنامه‌ی اصلاح‌طلبان جمهوری اسلامی هم هستند.

من تلاش می‌کنم در آینده به بررسی بیشتر مواضع جریانات سیاسی عرب و غیر عرب در قبال مساله‌ی ملی و به خصوص مساله‌ی اعراب ایران بپردازم. هم‌چنین در همین زمینه بررسی و نقد کم‌کاری، غفلت و آلوده‌گی‌های ناسیونالیستی و عقب‌مانده‌ی جریانات چپ در قبال مساله‌ی ملی و حقوق ملی اعراب ایران از دیگر اهداف این نگارنده در مقالات بعدی خواهد بود.^۷

در انتها این یادداشت را در هم‌بستگی با «سلامه کیله» مبارز مارکسیست عرب فلسطینی (که اخیراً در سوریه دست‌گیر شده است) با قسمتی از مقاله‌ی او درباره‌ی مساله‌ی ملی در کشورهای عربی به پایان می‌برم: «بدون اعتراف به حقوق اقلیت‌های ملی (زبان، فرهنگ و مشارکت سیاسی) نمی‌توان از مساوات در کشور سخن گفت. بر این اساس می‌توان گفت که مشکل خاصی اقلیت‌های ملی را در کشورهای عربی احاطه کرده است و حقوق این اقلیت‌ها را نادیده می‌گیرند. اگر وضعیت ملی عربی بحرانی است و خود به جست‌وجوی راه حلی است ناگزیر این راه‌حل پیوسته به حقوق اقلیت‌های ملی است، غیر از آن راه‌حل دمکراتیکی نخواهد بود. حل مشکل اقلیت‌های ملی منوط به حل مشکل اکثریت نیست، چرا که تشکیل دولت - ملت خود پایه و اساس مشکل اقلیت‌های ملی است، گرچه بعضی از کشورهای عربی راه حلی را پیشنهاد می‌کنند و گاهی بدان عمل کرده‌اند اما بدون شک برگزاری یک دولت دمکراتیک بدون حل مساله‌ی اقلیت‌های ملی غیر ممکن خواهد بود.»^۸

پی‌نوشت‌ها:

۱- آیت‌الله مکارم شیرازی از مراجع تقلید نزدیک به بیت خامنه‌ای به این گفته‌ی احمدی‌نژاد واکنش نشان داد و گفت که خود فردوسی هم چنین ادعایی نداشته است!!

۲- چپ‌ها هم همین دردسر را بر سر تضاد با امپریالیسم هم‌چنان با جمهوری اسلامی دارند. بخشی از چپ به دنبال تهدیدهای نظامی آمریکا واکنش‌هایی هم‌سو و وحدت‌طلبانه با رژیم اسلامی نشان دادند و سیاست مستقلی را نمایندگی نکردند.

۳- بیانیه‌ی حزب ملت ایران به اندازه‌ی کافی خودش گویا است که چه اندیشه‌ی ارتجاعی و شوینستی‌بی را نمایندگی می‌کند اما در قسمت پیشنهادهایی که به جمهوری اسلامی می‌دهد در بند چهارم به سرمایه‌ی تجاری بین‌المللی چراغ سبز نشان می‌دهد. بیانیه آورده است که: «دولت ایران نسبت به رفاه شهروندان ساکن در جزیره ابوموسی و آبادانی آن کوشا بوده و جزایر سه گانه را به عنوان جزایر آزاد تجاری اعلام نماید.»!!!

لحن بیانیه‌ی حزب ملت ایران را با لحن دبیر کل حزب مؤتلفه اسلامی مقایسه کنید: «ما قاطعانه به امارات می‌گوییم که بازی کردن با دم شیر خیلی خطرناک است و بهتر است که از محدوده‌ی حرم‌سراهای خود محافظت کنند! البته آن‌ها هر چند وقت یک‌بار، مثل عروسک‌های کوی، کوک می‌شوند و منافع اربابان خود را دنبال می‌کنند. ما از این موضع امارات تعجب می‌کنیم. زیرا هیچ‌گاه چشم طمع به کشورهای دیگر نداشتیم. من در مصاحبه‌ای نیز گفته‌ام که عرصه‌ی سیمرغ جولان‌گاه آن‌ها نیست. اگر یک وقت دیوانگی کرده و عامل قدرت‌های غربی قرار بگیرند، آن وقت پاسخ دندان‌شکنی دریافت می‌کنند.» سخنان سخنگوی حزب مؤتلفه را در این آدرس بخوانید: <http://www.entekhab.ir/fa/news/60957>

حزب ملت ایران یک توصیه‌ی عاطفی-پهداشتی-اقتصادی هم به غارت‌گران سرمایه و زحمت‌کارگران ایران می‌کند: «شهروندان ایرانی از سفرهای توریستی، هنری و بازرگانی که سالیانه میلیون‌ها دلار عاید این کشور می‌کند خودداری نموده و سرمایه‌گذاران ایرانی در اسرع وقت سرمایه‌های خود را از این کشور خارج نمایند»!

حزب ملت ایران ضمن تهدید «کشورک» امارات این چنین از جنگِ خانمان سوز ایران و عراق و از فاجعه‌ی دست‌بخت خمینی و صدام تجلیل می‌کند و مهر تأییدی هم بر دخالتِ بشردوستانه می‌زند: «سرنوشت سردار پوشالی و متجاوز قادسیه را که روزی همه شما کشورهای منطقه برای تندرستی او می‌نوشیدند را به یاد بیاورید که چگونه هشت سال فرزندان پاک این سر زمین خواب را از چشمانش ربودند و سر انجاش آن شد که در نهایت، تسلیم خفت بازرترین مرگ‌ها شد و جهانی از شر وجود ناپاکش آسایش گرفت.»

باید اشاره کنم که این جنگ بر اساس آمارهای بین‌المللی بالغ بر ۱۲۷۱ میلیارد دلار هزینه در برداشته است، شمار کشته‌ها ۲۴۲۰۰۰ نفر و تعداد زخمی و معلول بالغ بر نیم میلیون نفر را بر جای گذاشت. این بیانیه را از این لینک می‌توانید بخوانید:

<http://www.akhbar-rooz.com/news.jsp?essayId=45183>

علاوه بر حزب ملت ایران، جبهه‌ی ملی ایران هم به آقا لیبیک گفته است و خود را «مهیای ستیزه‌گری» برای دفاع از خاک میهن اعلام کرده است!! بیانیه‌ی این جبهه هم خودش به اندازه‌ی کافی گویا است. این بیانیه را از این لینک بخوانید:

<http://www.akhbar-rooz.com/news.jsp?essayId=45026>

۴- حضور دانش‌آموزان در جنبش مردم عرب جلوه‌ی گسترده‌ای یافته است. به عنوان مثال نگاه کنید به این خبر:

<http://ahwaznews.org/index.php/persian/4355-%D8%A8%D8%A7%D8%B2%D8%AF%D8%A7%D8%B4%D8%AA-%D8%AF%D8%A7%D9%86%D8%B4-%D8%A2%D9%85%D9%88%D8%B2%D8%A7%D9%86-%D8%B9%D8%B1%D8%A8-%D8%AF%D8%B1-%D8%A7%D9%87%D9%88%D8%A7%D8%B2>

۵- به‌علاوه‌ی تنش در روابط جمهوری اسلامی با امارات در این سوی میدان هم دولت اسلام‌گرای ترکیه نسبتی برای حمایت از جدایی آذربایجان را مورد حمایت قرار داده است. منبع خبر:

<http://www.tabnak.ir/fa/news/244889-%D8%A9%D8%B4%D8%A9%D8%8C%D9%84-%D8%A0%D8%A7%D9%86%D8%B1%D8%A7%D9%86-%D8%AF%D8%B1-%D8%AA%D8%B1%D8%A9%D8%B8%D9%87>

اما جالب‌ترین خبر اینکه نماینده‌گان مجلس شورای اسلامی هم بر سر تخصیص بودجه برای خوزستان و اصفهان مشاجره‌ی لفظی بینشان پیش آمد و تیکه و کنایه‌ی قومی بار همدیگر کردند و بر سر "شهدای جنگ مقدس" به گروکشی پرداختند. نادر قاضی‌پور نماینده‌ی ارومیه هم در نزاع با نماینده‌ی اصفهان گفت: اگر اصفهان نصف جهان است، آذربایجان کل جهان است!!! بحران در مجلس بالا گرفت و دعوی نمایندگان و واکنش‌های دیگر نمایندگان و رئیس مجلس نشان دهنده‌ی حضور جدی مناقشه بر سر حقوق ملت‌ها و اقوام ایران حتا درون حاکمیت سیاسی جمهوری اسلامی است. خبر درگیری در مجلس را در این منبع بخوانید:

<http://news.gooya.com/politics/archives/2012/05/140592.php>

۶- اگر چه شاید مخاطبان ما و جوانان عرب با ارجاع به سرخوردگی‌های فعالین سیاسی قدیمی خودشان که روزی روزگاری «چپ‌گرا» بودند و حالا به ناسیونالیزم و شوینیسم گرفتار شده‌اند و هم‌چنین با تحریکات و دروغ‌پردازی‌های جریاناتی هم‌چون جبهه‌ی ملی که در بیانیه‌شان مستقیماً کارگران را از مارکسیست‌ها برحذر می‌دارند نسبت به ادعای نویسنده‌ی این مقاله بدبین باشند ولی زمان آن رسیده است که در این شرایط هولناک در منطقه با دقت بیشتری به مواضع جریانات مختلف توجه کنند و بدون تحقیق گرفتار این تبلیغات و سیاه‌نمایی‌های عظیم علیه مارکسیست‌ها نشوند. جبهه‌ی ملی خارج از کشور چنین ترس خود را از توجه کارگران به مارکسیست‌ها نشان داده است: «.....کارگران آگاه می‌دانند که عدالت اجتماعی با ایده‌نولوژی‌های رنگ و وارنگ تحت نام «دروگاه سوسیالیسم» تامین نمی‌شود!!» بیانیه‌ی جبهه‌ی ملی را در این منبع بخوانید:

<http://www.peykeiran.com/Content.aspx?ID=47353>

۷- به عنوان مثال در جریان سرکوب اخیر اعراب ایران تنها یکی از جریانات چپ به صورت صدور یک بیانیه واکنشی جدی نشان داد. رجوع کنید به بیانیه‌ی کمیته مرکزی سازمان راه کارگر در این منبع:

<http://www.rahekaregar.com/elamiye/2012/04/16/el-%20r3k20-%20arab%20-%20april%202012-2-.htm>

۸- مقاله‌ی اقلیت‌های ملی و حقوق شهروندی، نوشته‌ی سلامه کیله نویسنده‌ی مارکسیست فلسطینی در این منبع:

<http://ahwaznews.org/index.php/en/persian/2847-%D8%A7%D9%82%D9%84%D8%B8%D8%AA-%D9%87%D8%A7%D8%B8-%D9%85%D9%84%D8%B8-%D9%88-%D8%AD%D9%82%D9%88%D9%82-%D8%B4%D9%87%D8%B1%D9%88%D9%86%D8%AF%D8%B8-%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85%D8%A9-%D9%83%D9%8A%D9%84%D8%A9-%D9%86%D9%88%D8%B8%D8%B3%D9%86%D8%AF%D9%87-%D8%B3%D9%88%D8%B8-%D9%85%D8%AA%D8%B1%D8%AC%D8%B8-%D8%AF-%D9%85%D9%88%D8%B3%D8%B8-%D9%85%D8%B2%D8%B8-%D8%AF-%D8%B8>



روی خط رادیکال

نشریه‌ای برای جوانان رادیکال!

آنان که پس از جنبش ضد استبدادی سال ۸۸ بیش از پیش به دنبال آلترناتیوی انقلابی، عینی و عملی برای مبارزه متشکل با رژیم جمهوری اسلامی می‌گردند!!
روی خط رادیکال را بخوانید! بگسترانید!
مقالات، مصاحبه‌ها، اخبار، اشعار، عکس‌ها، کاریکاتورها و ... و نظراتتان را برای ما بفرستید!

Email: iranianfederation@gmail.com

با یاد رفیق آذر درخشان

سایت سازمان زنان ۸ مارس (ایران - افغانستان)
www.8mars.com

کانال یوتیوب رفیق آذر درخشان
www.youtube.com/user/Azarderakhsan

صفحه فیس بوک رفیق آذر درخشان
www.facebook.com/azar8mars

پیام‌ها به مناسبت درگذشت رفیق آذر درخشان
www.8mars.com/brows.php?catId=1127&pgn=1

مراسم تدفین رفیق آذر درخشان
www.youtube.com/watch?v=Uw_pv-aU8Cc

شرایط طبقه‌ی کارگر ترکیه و تشکلهای آن

منطقه
نگار



تحت حاکمیت حزب عدالت و توسعه (AKP)

داشت و یک سال بعد از آن، "AKP" به قدرت رسید. این حزب از اولین روزی که حکومت را به دست گرفت تا به حال، با سرمایه‌داری جهانی، آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا روابط نزدیکی داشته است. رئیس‌جمهور عبدالله گول، در سال ۲۰۰۶ در دوران تصدی وزارت امور خارجه گفته بود که این دولت از پروژه‌ی خاورمیانه‌ی بزرگ آمریکا حمایت می‌کند و هدف ایجاد دموکراسی در کشورهای منطقه را دنبال خواهد کرد. اکثریت طبقه‌ی سرمایه‌دار ترکیه نیز از قدرت‌گیری AKP حمایت کردند. نویسنده‌ی کتاب، سال‌های ۲۰۰۱ تا امروز را به عنوان "دوره‌ی افزایش فشار بر طبقه‌ی کارگر" تعریف می‌کند.

در سال ۲۰۰۱ ترکیه با بحران اقتصادی شدیدی مواجه بود و سعی کرد با پذیرفتن برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول، IMF و بانک جهانی که از طرف آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا طراحی شده بود، از آن بحران خارج شود. یکی از مهم‌ترین نتایج این طرح افزایش شدید ارزش واحد پول ترکیه - لیره‌ی تُرک - بود که باعث کاهش تولید در صنایع و کشاورزی، کاهش هزینه‌های کارگری، تضعیف سندیکاهای، و افزایش بی‌کاری شد. اما سندیکاهای در این دوره نتوانستند متوجه این نتایج بشوند و عکس‌العمل لازم را نشان دهند. در ضمن، وسیع‌ترین سلب مالکیت تاریخ ترکیه در این دوره تجربه شد و خُرده بورژوازی شهری و روستایی به خاطر بحران اقتصادی، مالکیت‌آش را از دست داد. در نتیجه مهاجرت به شهرهای بزرگ افزایش یافت که افزایش بیکاری را به دنبال داشت. از ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۹، طبقه‌ی کارگر ترکیه می‌توانست متحد عمل کند، حمایت جامعه را جذب

سولماز بهرنک

ترکیه، تحت حاکمیت اسلام‌گرایان نفولیب‌رال، نه تنها برای جنبش اصلاح‌طلبانه در ایران، بلکه برای سایر جنبش‌های کنونی در خاورمیانه، از طرف سرمایه‌داری جهانی به عنوان یک "مدل" تحمیل می‌شود. از این نظر، بررسی دقیق شرایط کارگران، زنان، جوانان، اقلیت‌های قومی و مذهبی و دیگر گروه‌های اجتماعی در ترکیه، برای شکستن پروپاگاندای "مدل ترکیه" بسیار مهم است. در این مقاله که به شرایط طبقه‌ی کارگر و تشکلهای کارگری، به ویژه اتحادیه‌ها در ترکیه می‌پردازد، از کتاب "تاریخ طبقه‌ی کارگر ترکیه"، نوشته‌ی "ییلدیریم کوچ" استاد اقتصاد دانشگاه صنعتی خاور میانه، به عنوان منبع اصلی استفاده شده است.

سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۲: دوره‌ی افزایش مشکلات طبقه‌ی کارگر

تاریخ دولت - ملت ترکیه که در سال ۱۹۲۰ بنیان گذاشته شد، با کودتاها شکل گرفته است. آخرین کودتای نظامی این کشور در ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ انجام شد و قانون اساسی کنونی، - در حالی که حزب حاکم "AKP" در آن تغییرات جزئی انجام داده - قانونی است که در ۱۹۸۲ تحت حاکمیت ارتش نوشته شد. نویسنده‌ی کتاب، دوره‌ی بعد از کودتا را با توجه به وضعیت طبقه‌ی کارگر به ۳ بخش تقسیم کرده است: دوره‌ی اول بین سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۸۳، دوره‌ی دوم بعد از فروپاشی شوروی تا سال ۲۰۰۱ و دوره‌ی اخیر از سال ۲۰۰۱ تا امروز را شامل می‌شود. سال ۲۰۰۱ سالی بود که در ترکیه بحران اقتصادی بزرگی وجود

کند و روی تحولات سیاسی - اجتماعی تاثیر بگذارد. اما از سال ۲۰۰۱ کاهش مداوم قدرت و اعتبار طبقه‌ی کارگر و سندیکاها و قدرت‌گیری هویت‌های قومی و مذهبی در مقابل آگاهی طبقاتی و ترک سیاست هم‌بسته‌گی، باعث مشکلات بسیاری شد. کلاً سندیکاها نتوانستند نسبت به این دوره دیدگاه و ساختارشان را تغییر دهند و بعضی از آن‌ها تسلیم شدند و مبارزه را تنها به حقوق روزمره محدود کردند. باقی به تنهایی مبارزه را ادامه دادند اما نتوانستند موفق بشوند. هم‌بسته‌گی‌ای که در بعضی از موارد بین کنفدراسیون‌های کارگران صنعتی و بخش عمومی صورت گرفت نیز بی‌نتیجه ماند.

شرایط طبقه کارگر و آگاهی طبقاتی

طبق آمار رسمی، در سال ۲۰۱۰ جمعیت ترکیه ۷۱,۲ میلیون بود که ۲۶,۸ میلیون از آن‌ها نیروی کار بودند. تعداد بی‌کاران نزدیک به ۶ میلیون می‌باشد که تقریباً ۲۰ درصد نیروی کار را تشکیل می‌دهد. در این دوره، در اثر سلب مالکیت و اجبار اکثریت مردم به فروختن نیروی کارشان برای ادامه‌ی زنده‌گی، طبقه‌ی کارگر ترکیه گسترش یافت. با تغییر کیفیت دانش‌گاه‌ها و خصوصی‌سازی در آموزش، تحصیل از نظر اقتصادی مشکل‌تر شد و در اثر بی‌کاری، بسیاری از فارغ‌التحصیلان در شغل‌هایی غیر مرتبط با رشته‌ی تخصصی خود مشغول به کار شدند که در آن خود را به عنوان قسمتی از طبقه‌ی کارگر می‌دیدند. این نکته نیز در افزایش کمی طبقه‌ی کارگر بسیار تاثیرگذار بود.

تحت تاثیر دوران جنگ سرد در ترکیه، در دوره‌هایی که تا سال ۱۹۹۱ ادامه داشت، اکثریت طبقه‌ی کارگر این کشور حتا مفهوم طبقه را قبول نداشتند. هویت طبقاتی در بخش عمومی - دولتی - کارگران در سال ۱۹۸۹ شکل گرفت و بعد از سال ۱۹۹۲ استفاده از مفهوم طبقه‌ی کارگر شروع شد. اما بعد از اوج‌گیری جنگ کردستان در ترکیه با دست‌گیری اوجالان، رهبر "پ.ک.ک." در سال ۱۹۹۹، و به قدرت رسیدن اسلام سیاسی با AKP، هویت‌های قومی و مذهبی در این دوره حاکم شد و تضعیف هویت طبقاتی در سندیکاها نیز انعکاس پیدا کرد. مثلاً در KESK (کنفدراسیون اتحادیه‌های کارکنان دولتی) جنبش ملی گرد، در HAK-İŞ (کنفدراسیون اتحادیه‌های حق - کارگر) مذهبی‌های اسلامی، و در TÜRK İŞ (کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری ترکیه) جناح نزدیک به ملی‌گرایان ترک حاکم شدند. مدیریت DISK (کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگران انقلابی) نیز به کمالیست‌ها که شاخه‌ی سکولار حاکمیت کشور هست نزدیک بودند، اما باید اضافه کرد که چند ماه پیش ارول اکیچی، کاندیدای گروه "DİH" (جنبش کارگران انقلابی) وابسته به یکی از گروه‌های رادیکال چپ، رئیس این کنفدراسیون شد.

در این دوره تعداد اعضای سندیکاها کاهش نیافت، حتا اعضای بعضی از سندیکاها که نزدیک به AKP هستند، مثل Memur-sen (سندیکای کارمندان)، با حمایت کارفرمایان، افزایش پیدا کرد. از سوی دیگر

اعتصاب‌های قانونی در این دوره بسیار کاهش یافته است. در حالی که در سال ۲۰۰۱ ده هزار کارگر اعتصاب کردند، این تعداد تا سال ۲۰۰۶ مرتباً کاهش یافت. در سال ۲۰۰۶، دو هزار کارگر اعتصاب کردند اما در سال ۲۰۰۷ این تعداد به ۲۵ نفر هزار رسید و اخیراً در سال ۲۰۰۸ به ۵ هزار نفر کاهش یافت. شرکت در تظاهرات‌ها و راهپیمایی‌های کارگری نیز کاهش یافت. غیر از اعتصاب عظیم کارگران معترض "TEKEL" (کارخانجات توتون و تنباکو) بین دسامبر سال ۲۰۰۹ و مارس ۲۰۱۰ در پایتخت آنکارا، هم‌بسته‌گی کارگری و آگاهی طبقاتی ضعیف شد و سازمان‌هایی که بر پایه‌ی هویت طبقاتی شکل گرفته بودند نیز منفعیل شدند. از سوی دیگر، در این دوره اشغال کارخانه‌ها در اعتراض به خصوصی‌سازی بسیار زیاد بود. مثلاً در کارخانه‌ی "Aliğa PETKİM", "SEKA" - ایزمیت، کارخانه‌های "TEKEL" در شهرهای آدانا و مالاتیا و کارخانه‌ی آلومینیوم، اما نتوانستند به هدفشان برسند. در این دوره حقوق کارگران کاهش نیافت اما تعداد بی‌کاران زیاد شد و در نتیجه، حقوق کارگران در یک خانواده بر تعداد بیشتری تقسیم می‌شد و این باعث افزایش فقر شد. اما گروهی که فقر مطلق را شدیداً تجربه کردند، کارگران غیرقانونی بودند که در آمارهای رسمی ثبت نمی‌شوند.

بیماری‌ها و حوادث ناشی از کار از سال ۲۰۰۰ به بعد افزایش پیدا کرده است. تعداد کارگرانی که به خاطر بیماری و حوادث ناشی از کار جان باختند در سال ۲۰۰۰، ۷۱۳ نفر و در سال ۲۰۰۶، ۱۵۹۲ نفر بود. در خرداد سال ۲۰۱۰، ۳۰ نفر از کارگران معدن در شهر زنگولداق به خاطر گازهای شیمیایی جان باختند. وزیر کار و امنیت اجتماعی کشور، بعد از این فاجعه گفت: "می‌توانم بگویم که کارگران به شکل خوبی مُردند، و مطمئن‌آم درد نکشیدند!"^۱

شرایط اتحادیه‌های کارگران و فعالیت آن‌ها

این دوره (از سال ۲۰۰۱ تا کنون) از نظر اتحادیه‌های کارگری و عمومی و کنفدراسیون پُر از شکست بود. در نتیجه‌ی ضعیف شدن سندیکاها، نگرش ضد سندیکایی حکومت نرم‌تر شد. اما باز هم برای جلوگیری از عضویت کارگران در سندیکاها تلاش شد و از طریق راه‌های گوناگون (مثل استخدام کارگران غیرقانونی و تغییر سازمان کار با استخدام کارگران و زنان خانه‌گی برای تولید در خانه خود) در برابر سازماندهی سندیکاها مانع ایجاد شد. در ترکیه تعداد اعضای سندیکاهای کارمندان از سندیکاهای کارگری زیادتر است. Memur-sen، که در تاریخی که AKP به قدرت رسید ۴۲ هزار نفر عضو داشت، به خاطر ارتباط نزدیکش با حزب حاکم، در سال ۲۰۰۹ تبدیل به بزرگ‌ترین کنفدراسیون شد. در حالی که در ترکیه سه کنفدراسیون سندیکاهای کارگری موجود است، در این دوره تعداد کنفدراسیون‌های کارمندان کاهش یافت. اما به خاطر بی‌کاری زیاد، تمایل مدیران سندیکا به رسیدن توافق با دولت و به دست آوردن حق بازنشسته‌گی، کارگران عمومی که در دهه‌ی ۹۰ تظاهرات‌های مهمی انجام



▲ اعتصاب و مقاومت کارگران "TEKEL" در مقابل پلیس

در سال ۲۰۰۲ اخباری در باره‌ی تامر ارلن، رئیس سندیکای Çimse-İş وابسته به Türk-iş، منتشر شد که نشان داد او در میامی یک ویلا، در ترکیه ۲۵ خانه و ۱۲ ماشین و در بانک ثروت ۲ تریلیونی دارد. یکی از روزنامه‌های بورژوازی، در تیتیش نوشت: "امروز ۱ می است، روز کارگران مبارک باد اما کاش فرصت‌طلبان در صف کارگران نباشند!" (روزنامه‌ی گاو‌عزک‌آو، ۳ می ۲۰۰۲). و مورد دوم خبری در سال ۲۰۰۴ این دفعه درباره‌ی چنگیز تکه، رئیس سندیکای Haber-iş (سندیکای خبر) وابسته به Türk-iş، که صاحب ویلا ۲۴۰ میلیاردی و ماشین ۹۰ میلیاردی است و ماهیانه ۴ میلیارد حقوق می‌گیرد، منتشر شد. هم‌چنین در این اخبار افشا شد که او در مدت ۱۰ سالی که به عنوان مدیر تعیین شده بود، پول‌های کمک برای زلزله‌زده‌گان ۱۷ آگوست را در حساب بانکی شخصی خود خوابانده و دختر، پسر، داماد و فامیل‌های دیگر خود را در سندیکا استخدام کرده بود. تکه، به سوال روزنامه‌نگاران در این مورد پاسخ جالبی داد: "مگر پسرم کار دیگری پیدا کرده بود که من جلویش را گرفته باشم؟!!" (روزنامه صاباح، ۱ مارس ۲۰۰۴)

نگرش‌های سیاسی متناقض سندیکاها نیز باعث کاهش اعتبار آن‌ها شد. مثلاً در حالی که در ژوئن ۲۰۰۲، Türk-iş با استدلال‌های ملی‌گرایانه به همکاری با اتحادیه‌ی اروپا اعتراض می‌کرد، رئیس این سندیکا (بایرام مرل) در همین ماه بیانیه‌ی مشترک سازمان ترقی اقتصادی را که خواستار افزایش همکاری با اتحادیه‌ی اروپا بود را امضا کرد. اما مهم‌تر، نگرش غیر رادیکال و آشتی‌جویانه‌ی سندیکاها در مبارزات کارگری بود که در اعتصاب‌های کارگران "TEKEL" واضح‌تر دیده شد. کارگران "TEKEL"، از دسامبر ۲۰۰۹ تا مارس ۲۰۱۰، در اعتراض به قوانین ۴C که حقوق اصلی‌شان - مثل بازنشستگی - را از آنان می‌گرفت، در پایتخت یکی از میدان‌های اصلی را اشغال کرده و دست به اعتصاب زدند. در حالی که این اعتصاب از طرف جامعه به شکل جدی حمایت شد، TÜRK-İŞ - کنفدراسیونی که سندیکاها را این کارگران به آن وابسته بودند - با

دادند، در این دوره نسبتاً ساکت ماندند. یکی از تشکل‌های مهم کارگری، "پلاتفرم کار" بود که در سال ۱۹۹۹ از طرف "TÜRK İŞ"، "HAK -İŞ"، "KESK"، "DISK" - کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگران انقلابی - و Memur-sen - اتحادیه‌ی کارمندان دولتی - تشکیل شد و "TTB" - اتحادیه‌ی پزشکان ترک - و "TMMOB" - اتحادیه اتاق‌های مهندسی و معماری ترکیه - نیز به آن پیوستند. این پلاتفرم در ژولای ۱۹۹۹ در میدان کیزیل‌آی آنکارا تظاهرات ۴۰۰ هزار نفری برگزار کرد، اما بعد از سال ۲۰۰۱ منفعیل شد و هم‌کاری "DISK"، "KESK"، "TMMOB" و "TTB" جای آن را گرفت.

در حالی که سندیکاها به این صورت منفعیل شدند، تبلیغات حکومت بر ضد آن‌ها ادامه داشت. اما انتقادهای

و حملات نخست‌وزیر ترکیه رجب طیب اردوغان، از سندیکاها پاسخ تازه‌ای نگرفت. مثلاً در دسامبر سال ۲۰۰۳، اردوغان در جلسه‌ی عمومی TÜRK-İŞ سخن‌رانی کرد که در آن از سندیکاها انتقاد کرد، اما نماینده‌گان سندیکا، بعضی از نماینده‌گان معترض را با تهدید ساکت کردند. در مارس ۲۰۰۸، وقتی سندیکاها در حال آماده شدن برای اعتراض به طرح قانون جدید امنیت اجتماعی بودند، اردوغان آن‌ها را به دروغ‌گویی متهم کرد اما سندیکاها عکس‌العملی نشان ندادند. (روزنامه‌ی ملیت، ۱۱ مارس ۲۰۰۸) در ۲۱ آوریل ۲۰۰۸، اردوغان درباره‌ی مطالبات سندیکاها برای تعطیل شدن اول ماه می و برگزاری تظاهرات در میدان "تقسیم" استانبول گفت: "اگر زبردستان به جای بالادستان امور را اداره کنند، قیامت می‌شود"، اما بعضی از سندیکاها حتا در مقابل این سخن توهین‌آمیز هم سکوت کردند.

رشوه، فساد و اعتبار از دست رفته‌ی سندیکاها

بعضی از سندیکاها کارگری، سعی کردند مشکلات را از طریق لابی و مذاکره با حکومت و صاحبان کارخانه‌ها، حل کنند. آن‌ها مدرسه ساختند و آن را به وزارت آموزش دولتی بخشیدند، بعضی از مخارج شخصی مدیران کارخانه‌ها و مسئولین دولتی را بر عهده گرفتند، و فامیل‌های مدیران را در سندیکا استخدام کردند. این روشی که از آن به عنوان "سندیکالیسم رشوه" اسم برده می‌شود، در این دوره شکل گرفت و باعث کاهش اعتبار سندیکاها شد. مورد دیگری که به سندیکاها آسیبی جدی رساند و کارگران را از آن‌ها دور کرد، افزایش فساد در آن‌ها بود. ثروت زیاد بعضی از مدیران سندیکا با واکنش شدیدی رو به‌رو شد و حمایت جامعه و اعضا کاهش یافت، در نتیجه سندیکاها در مقابل کارفرمایان و حکومت ضعیف شدند. در همین زمینه دو تخلف در ارتباط با کنفدراسیون TÜRK-İŞ، در رسانه‌ها انعکاس گسترده‌ای داشت و به اعتبار سندیکاها بسیار آسیب رساند. اول

حکومت به توافق رسید و به اعتراض کارگران پایان داد. غیر از سندیکاها، تشکل‌های دیگری که کارگران در آن سازمان پیدا کرده‌اند، بنیادها هستند که مطالعه درباره‌ی آن‌ها بسیار محدود است. اما سازماندهی جدیدی که در سال ۲۰۰۹ شکل گرفته است، مدل "پلاتفرم معلمان استخدام نشده" ("**AYÖP-ataması yapılmayan öğretmenler platformu**") است، که از سوی هزاران معلم که منتظر استخدام دولتی هستند تشکیل شده و به شکل اینترنتی سازمان‌دهی شده و با اعتصاب غذا و راهپیمایی، انعکاس جدی‌ای در رسانه‌ها و جامعه پیدا کرد. اخیراً کارگران یقه سفید نیز، با همین روش سازمان یافتند. در حالی که هر دو پلاتفرم خود را به صورت سازمان‌های غیرسیاسی تعریف می‌کنند و در بیانیه‌ها از شعارهای انقلابی استفاده نمی‌کنند، اما شکل‌گیری هویت کارگری در این بخش‌ها تحول مثبتی است.

تغییرات قوانین کار و تاثیر آن‌ها در مبارزه‌ی کارگری

حزب عدالت و توسعه، با رفرم امنیت اجتماعی، قانون کار ۴۸۵۷ و دیگر تغییرات در قوانین، آسیب‌های فراوانی به طبقه‌ی کارگر زد. اما به خاطر بی‌کاری و قدرت حاکمیت، اعتراض توده‌ای نسبت به این وضعیت صورت نگرفت و سندیکاها وظایف‌شان را در این خصوص انجام ندادند. قانون جدید کار (قانون ۴۸۵۷) با اعمال کردن کارگرکرایه‌ای ("**kiralık işçilik**") کار تلفنی ("**on-call çalışma**"), قراردادهای موقت کار، شرایط را به نفع کارفرمایان تغییر داد. از سوی دیگر بند قانونی ۳۴م حق اعتصاب و توقف کار را برای کارگران در صورت پرداخت نشدن حقوق‌شان برای مدت طولانی را به رسمیت شناخت و به مرخصی زایمان کارگران زن ۴ هفته اضافه کرد. در ضمن برای کارگران امکان عضو شدن در سندیکا به لحاظ قانونی فراهم شد اما سندیکاها برای سازماندهی این کارگران تلاش کافی را نکردند. با تغییر قوانین، جلوگیری از سازماندهی کارگران نیز ممنوع اعلام شد، اما در مورد سندیکاها از این قانون به شکل عملی استفاده نشد. سیستم امنیت اجتماعی، در می ۲۰۰۶ با قانون ۵۵۱۰، نسبت به منافع سازمان‌های بین‌المللی مالی تغییر کرد. در ژوئن ۲۰۰۶، با تغییر بند ۲. قانون ۵۵۳۸، حق عقد قراردادهای دسته‌جمعی کارگران پیمانی گرفته شد و سندیکاها در مقابل این شرایط سکوت کردند. در سال ۲۰۰۵ با قانون ۵۲۸۳، نهاد بیمه‌ی اجتماعی به وزارت بهداشت وابسته شد و اعتراض "پلاتفرم کار" به این تغییر بی‌نتیجه ماند. فیکرت بارین، نماینده‌ی کارگران در نهاد بیمه‌ی اجتماعی، عکس‌العمل نشان نداد. اما در این دوره تغییرات مثبت نیز وجود داشت. مثلاً تا سال ۲۰۰۷، عضویت سندیکا برای معلمین که در نهادهای خصوصی کار می‌کردند، قذغن بود. تعداد این معلم‌ها در سال ۲۰۰۶ بیش از ۱۰۷,۰۰۰ نفر بود. از سوی دیگر در نتیجه‌ی مبارزه‌ی طولانی کارگران و فعالین چپ، در سال ۲۰۰۹، اول ماه می تعطیل رسمی اعلام شد.

سخن پایانی

همان‌طور که بیلدیریم‌کوچ، نویسنده‌ی کتاب "تاریخ طبقه‌ی کارگر ترکیه" می‌گوید، از بحران اقتصادی سال ۲۰۰۱ و حاکمیت "AKP" (حزب عدالت و توسعه) تا به حال شرایط کارگران و سازمان‌های کارگری، در وضعیت سختی قرار گرفته است. با این که در این دوره مشکلات طبقه‌ی کارگر بیشتر و پیچیده‌تر شد، سندیکاها نتوانستند طبق این شرایط ساختار و استراتژی مبارزه‌ی خود را تقویت کنند و این به مبارزه‌ی کارگری آسیب رساند. کاهش قدرت هویت طبقه‌ی کارگر، نه تنها با این نگرش سندیکاها، بلکه با سیاست‌های اشتباه احزاب چپ و سوسیالیست که به هویت‌های قومی و مذهبی اولویت دادند نیز مرتبط هست. در این دوره، گفتمان جنبش چپ ترکیه تحت تاثیر جنگ کردستان و اقتدار مذهبی حاکم در این کشور، درها را به روی میکروناسیونالیسم و مذهب باز گذاشته است. به عنوان مثال، شرکت گروه جدیدی با عنوان "مسلمانان ضد سرمایه‌داری" در تظاهرات ۱ می ۲۰۱۲ نشان‌دهنده‌ی تغییر فرآیندهای سازماندهی سوسیالیست‌ها است که از سمت هویت طبقاتی به سمت مذهب و قومیت پیش می‌روند. در نتیجه، امروز با در نظر گرفتن فرصت‌ها و امکانات جدید این دوره و تحلیل درست شرایط کنونی، وظیفه‌ی فوری سازمان‌های کارگری و مارکسیست‌ها، آگاه بودن در مقابل خطر سیاست‌های هویتی و اصرار بر روی مبارزه‌ی آشتی‌ناپذیر طبقاتی - کارگری است. ■

پی‌نوشت:

1- <http://haber.sol.org.tr/devlet-ve-siyaset/madenciler-icin-guzel-olduler-dedi-haberi-28909>

منابع:

- 1- Türkiye İşçi Sınıfı Tarihi (Osmanlı'dan 2010'a)- Yıldırım Koç-Epos Yayınları
- 2- Ataması Yapılmayan Öğretmenler Platformu: <http://www.ayop.biz>
- 3- Plaza İşçileri Eylem Platformu: http://plazaeylem.org/biz_kimiz.html
- 4- Gözcü Gazetesi
- 5- Milliyet Gazetesi



"تقسیم" کارگران

گزارشی از روز جهانی کارگر امسال

و مروری بر تاریخ ۱ می در استانبول

صابر رفیعی

بیش از یک قرن از برگزاری اولین ماه می در استانبول می‌گذرد. قرنی که با فراز و نشیب‌های فراوانی برای جنبش کارگری و مبارزات طبقاتی جهانی همراه بود. انقلاب‌های سوسیالیستی که پیروز شدند و تجارب سوسیالیستی که با همه‌ی کمی و کاستی‌های خویش تاریخ پرباری برای قرن گذشته رقم زدند. روز جهانی کارگر در طول این تاریخ همواره نقطه‌ی تلاقی نیروهای مترقی جوامع مختلف در مبارزه با نظام‌های سرمایه‌داری بوده است. روزی که مبدا آن حمله‌ی وحشیانه‌ی نظام سرمایه‌داری به کارگران بود و در طی همه‌ی این سال‌ها همواره با حملات متمادی آن روبه‌رو بوده و تاریخ خونینی را هم پشت سر گذاشته است. با این حال، کارگران و مبارزین کمونیست سعی کرده‌اند که این روز را هر سال با شکوه بیشتری پاس بدارند. البته که با اوج‌گیری مبارزات طبقاتی در دوره‌های مختلف مراسم این روز هم با شکوه و جدیت انقلابی بیشتری از طرف کارگران و نیروهای کمونیستی برگزار شده است.

و هم‌چنین در سال‌های اخیر، عوامل دولتی در ترکیه سعی در کنترل کامل راه‌پیمایی‌های روز جهانی کارگر دارند و سعی می‌کنند آن را به یک عید رسمی بی‌اثر تبدیل کنند و از رادیکالیزه شدن مطالبات کارگران و نیروهای انقلابی در راه‌پیمایی‌ها و مراسم این‌روز جلوگیری کنند. بی‌پروایی حزب "عدالت و توسعه" در سرکوب مخالفان خویش و تصویب و اجرای هرگونه فانتزی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و حتا عمرانی کادر رهبری حزب با اتکا به پیروزی‌های پی‌درپی‌ای که این حزب در انتخابات مختلف دهه‌ی اخیر به دست آورد روح ظریف نزدیک‌ترین هم‌پیمانان‌شان یعنی لیبرال‌های دربست‌درخدمت‌حزب را نیز جریحه‌دار کرده است؛ لیبرال‌هایی که همه‌ی اقدامات حزب عدالت و توسعه را در جهت ایجاد دموکراسی لازم و ضروری می‌دانستند. در چنین احوالاتی اول ماه می پتانسیل تبدیل شدن به یکی از مهم‌ترین تریبون‌ها برای مخالفت با تمامیت‌خواهی‌های رهبران این حزب را دارا می‌باشد.

میدان "تقسیم" در استانبول؛ محلی که کارگران و نیروهای انقلابی مبارزه‌ی زیادی برای کسب آن به عنوان محل برگزاری انجام داده‌اند، امسال هم مملو بود از کارگران، زحمت‌کشان، نیروهای کمونیست و حتا مخالفانی که محلی برای ابراز مخالفت خود ندارند. شعارهایی که در میدان طنین‌انداز شد بیش‌تر ابراز نارضایتی از وضعیت کنونی و انعکاسی از شرایط موجود ترکیه بود. با این‌که ماه‌ها قبل دو کنفدراسیون سندیکایی محافظه‌کار عدم شرکت مرکزی خود در میدان تقسیم را اعلام کرده بودند محل میدان تقسیم حتا قبل از ورود تعداد زیادی از گروه‌های سیاسی به محل تجمع، پُر شده بود. کنفدراسیون ترک‌کایش که ارتباط تنگاتنگی با حزب حاکم دارد از ترس بلندشدن اعتراضات تعدادی از سندیکاها و

کارگران عضو خویش که حتا بعضی

از آن‌ها قصد پیوستن به کنفدراسیون کارگران انقلابی را دارند محل برگزاری مرکزی خود را به شهر ازمیر انتقال داده بود ولی اعضای معترض در میدان تقسیم حاضر بودند و هم‌پسته‌گی خود را با دیگر کارگران مبارز اعلام کردند.

۱ می امسال شرکت‌کننده‌گان جدیدی داشت. یکی از این گروه‌ها زحمت‌کشان و هنرمندان صنعت سینما و تلویزیون به همراه هم مسلکان‌شان از تئاترهای شهر بودند. البته در سال‌های قبل هم هنرمندان و زحمت‌کشان این عرصه حضور داشتند ولی هیچ‌گاه به این اندازه گسترده و متشکل حاضر نشده بودند. در ماه‌های اخیر حزب عدالت و توسعه، یعنی حزب حاکم در ترکیه، اعلام کرد که در راستای زنجیره‌ی خصوصی‌سازی گسترده‌ی خویش قصد خصوصی‌سازی تئاترهای شهر را نیز دارند. این عمل هم سببی شد که زحمت‌کشان این هنر بعد از سال‌ها به شکل جدی وارد صفوف مطالبات طبقاتی بشوند و مخالفت خود را با سیاست‌های نتولیبرالی دولت اعلام دارند. در کنار این هنرمندان تعداد زیادی از زحمت‌کشان و هنرمندان سینما و تلویزیون هم حضور رنگارنگ ولی مضممی داشتند.

دنیا پرزرق و برق سینما و تلویزیون همه را به این اشتباه می‌اندازد که هر کسی که در این حیطه مشغول به کار است از رفاه کاملی برخوردار است و هیچ هم و غمی ندارد. در حالی که به غیر از معدودی ستاره‌ی سرشناس دیگر عوامل تولیدی در یکی از سخت‌ترین شرایط کاری دنیای امروزی با حداقل حقوق مشغول به کار هستند. سریال‌های تلویزیونی که در چند هفته‌ی ابتدایی قادر به جذب بیننده هستند می‌توانند به تولید ادامه دهند و در چنین شرایطی عوامل تولیدی مجبور هستند هر هفته یک قسمت طولانی را برای هفته‌ی بعد آماده کنند تا صاحبان کانال‌ها از رقم‌های بالای تبلیغاتی سهم خود را بردارند. این هم نتیجه ندارد جز کار هفت روز در هفته‌ای برای عوامل تولید با حداقل ۱۲ ساعت کاری. این شرایط کاری مخصوصا با رشد تولیدات تلویزیونی ترکیه در سال‌های اخیر که بیننده‌های فراوانی در کل خاورمیانه مخصوصا کشورهای عربی پیدا کرده‌اند زحمت‌کشان این صنعت را با چهره‌ی وحشی سرمایه‌داری بیش از پیش آشنا کرد. البته در سال‌های اخیر اقداماتی برای تشکیل‌یابی در بین نیروهای تولیدی در این عرصه هم صورت گرفته بود و نتیجه‌ی آن حضور پُرشمار آنان در روز جهانی کارگر بود با درخواست‌هایی که شاید برای دیگر کارگران خیلی ابتدائی می‌نمود یعنی تنظیم ساعت کاری و بهبود در شرایط کار. دیگر چهره‌ی جدید و متشکل حاضر در راه‌پیمایی اول ماه می کارگران ساختمانی بودند که قرار است در ماه‌های آینده سندیکای ویژه‌ی

خودشان را تشکیل دهند و مطالبات خود را به شکل سازماندهی شده‌ای دنبال کنند.

و پدیده‌ای که این اواخر برای ترک‌ها هم عادی شده است حضور ایرانیان در مراسم ۱ می است. امسال در میدان تقسیم دو گروه مستقل در میدان حاضر بودند. یک گروه که با یکی از احزاب کمونیستی ترکیه همراهی می‌کردند ولی با پارچه‌نوشته و پانکارِد فارسی و انگلیسی که متشکل از ۱۰ تا ۱۵ نفر بودند. تا جایی که متوجه شدم اکثر آن‌ها از پناهجویان حاضر در ترکیه هستند. گروه دیگری که در انبوه جمعیت حاضر در میدان با پلاکارِد فارسی و انگلیسی متمایز شده بودند ولی امکان دسترسی به آنان نبود. هر دو گروه با شعارهای خویش هم‌بسته‌گی خود را با مبارزات طبقاتی بین‌المللی اعلام می‌کردند. لازم به ذکر است که تعدادی از پناهجویان و دانشجویان ایرانی هم در آنکارا در راه‌پیمایی‌ها حضور داشته‌اند. دیگر چهره‌های متمایز، جوانانی از سوریه بودند که با پانکارِد عربی که حاضر کرده بودند توجه شرکت‌کننده‌گان را جلب کردند (سوریه برای همه‌ی سوریه‌ها).

و گردها که مراسم ۱ می را با حرارت دو چندان برگزار می‌کنند امسال با انگیزه‌ئی مضاعف حاضر شدند. با توجه به این‌که نوروز در ترکیه تعطیل رسمی نیست اقلیت گرد در ترکیه اقدام به برگزاری نوروز زودرس در آخرین هفته‌ی سال کرده بودند که با مخالفت شدید دولت روبه‌رو شدند. همه‌ی مراسم که به رغم هشدارهای پلیس برگزار شد با خشونت پلیس روبه‌رو شد. خسونت پلیس البته برای گردها امر ناشناسی نیست؛ مخصوصاً در زمانی که انقلابیون قصد داشتند مراسم در میدان تقسیم برگزار شود ولی با مخالفت دولت روبه‌رو می‌شدند در یکی از کوچه‌های منتهی به میدان تقسیم که بیش‌تر ساکنان آن را گردها تشکیل می‌دهند همواره قبل از روز کارگر یا در همان روز درگیری‌های شدیدی بین جوانان گرد و پلیس اتفاق می‌افتاد، ولی باز مخالفت دولت با برگزاری روزدرس و غیر دولتی نوروز بهانه‌ای شد برای احزاب و تشکلهای منسوب به این اقلیت که به شکل توده‌ای نوروز را در روز اول ماه می جشن بگیرند. این هم رنگ و بوی خاصی به میدان داده بود.

البته روز جهانی کارگر همیشه به این آرامی و راحتی در میدان تقسیم برگزار نشده است. این نتیجه‌ی سال‌ها مقاومت و مبارزه‌ی کارگران و نیروهای انقلابی است که در نهایت برگزاری این مراسم را با آرامش کامل در میدان تقسیم میسر کرد. میدانی که به نوعی به سبیل ۱ می در ترکیه تبدیل شده است و کارگران هیچ جایی غیر از آن را برای برگزاری مراسم ۱ می قبول نمی‌کنند. برای همین بی‌مورد ندیدم اگر مرور کوتاهی هم به تاریخ برگزاری ۱ می در ترکیه داشته باشیم. با این‌که در شروع مطلب اشاره کردم که بیش از یک قرن از برگزاری راه‌پیمایی‌های روز جهانی کارگر در استانبول می‌گذارد ولی کارگران و انقلابیون هم‌واره قادر نبودند که در این روز در میدان حاضر شوند و در مبارزه علیه استثمار و ستم پیمان تازه کنند. صد سال گذشته هم‌واره شاهد ممنوعیت‌های طولانی‌مدت برای برگزاری راه‌پیمایی‌های ۱ می بوده و حتا در سال‌هایی که کارگران توانستند تجمعات کارگری را میسر کنند با خشونت نیروهای امنیتی روبه‌رو گشتند.

گفته می‌شود که اولین تجمع کارگری در اول ماه می در شهر ازمیر در سال ۱۹۰۵ اتفاق افتاده است ولی به نظر می‌رسد فراگیرترین مراسم‌ها بعد از "مشروطیت دوم" یعنی ۱۹۰۸ اتفاق افتاده باشد. با اعلام مشروطیت

دوم کارگران از فضای نسبتاً باز سیاسی ایجادشده استفاده کرده و برای تحصیل حقوق خویش اقدام به تشکیل سازمان‌های کارگری کردند. در نتیجه همین تشکل‌یابی‌ها بود که یک اعتصاب سراسری و بزرگ در خاک عثمانی توسط سازمان‌ها و اتحادیه‌های کارگری برای بهبود شرایط کار تدارک دیده شد. در این اعتصابات کارگران بنادر، شیشه و جم پاشا باغچه، توتون سامسون، روزنامه‌های استانبول، ترموا، راه‌آهن، تلگراف و چند مرکز تولیدی و اقتصادی دیگر شرکت کردند. حزب "اتحاد و ترقی" که بعد از مشروطیت به قدرت رسیده بود در برابر این اعتصابات ایستاد و به این‌گونه اتحادی که بین طبقه‌ی کارگر و حزب "اتحاد و ترقی" در دوران انقلاب مشروطیت وجود داشت در همان سال‌های اولیه از هم گسیخت. در همان سال دولت با تصویب قانونی اعتصابات کارگران شاغل در خدمات عمومی مانند راه آهن، ترموا، و بنادر را ممنوع اعلام کرد و برای متخلفین از این قوانین زندان و جریمه‌های نقدی سنگین در نظر گرفت. به این ترتیب اعتصابات در "عثمانی" به حد صفر رسید. حزب "اتحاد و ترقی" با این‌که خود را حزبی انقلابی و مترقی معرفی می‌کرد در همان سال‌های اولیه اقتدار سیاسی چهره‌ی ضد توده‌ای خویش را آشکار کرد. با این حال اتحادیه‌ها و تشکل‌های کارگری به سازماندهی کارگران ادامه دادند و در استانبول و منطقه‌ی بالکان توده‌های بزرگی از کارگران به این تشکل‌ها پیوستند. لازم به ذکر است که این تحرکات در شهر "سلانیک" (امروزه جزئی از خاک یونان می‌باشد) با جدیت بیش‌تری دنبال شد و "فدراسیون سوسیالیست کارگران سلانیک" به یکی از سازمان‌های سیاسی، با پایگاه توده‌ای بزرگ، تبدیل شد.

این تحولات مستقل از تحولات کارگری در سراسر جهان نبودند و کارگران خاک عثمانی نیز در هم‌بسته‌گی با مبارزات بین‌المللی کارگران به برگزاری راه‌پیمایی‌های اعتراضی در اول ماه می همت گماشتند. به این ترتیب اولین مراسم جدی روز جهانی کارگر در عثمانی در سال ۱۹۰۹ در شهر اسکوپیه (پایتخت کنونی مقدونیه) برگزار شد و در آن کارگران بلغار، صرب و ترک برای مطالبات طبقاتی خویش راه‌پیمایی نسبتاً بزرگی را ترتیب دادند. این تجمع جرقه‌ای بود برای راه‌پیمایی‌های جدی‌تر در سال‌های آینده (۱۹۱۱-۱۹۱۰) که در استانبول و سلنیک وقوع یافتند. در این راه‌پیمایی‌ها کارگران برای حق برگزاری اعتصابات، تنظیم ساعت کار و بهبود شرایط کاری تنظیمات قانونی از طرف دولت را خواستار شدند.

عمر این راه‌پیمایی‌ها خیلی طولانی نبود چرا که با شروع "جنگ‌های استقلال" در بالکان و متعاقب آن جنگ جهانی اول که عثمانی هم درگیر آن بود دولت اتحاد و ترقی با اعلام حکومت نظامی همه‌ی تجمعات و راه‌پیمایی‌های کارگری را ممنوع کرد. تا این‌که بعد از جنگ، اولین مراسم ماه می در سال ۱۹۱۹ در استانبول تحت اشغال متحدین صورت گرفت که با توجه به شرایط اشغال رنگ‌وبوی میتینگ‌های استقلال‌طلبانه به خود گرفت. این تجمعات به‌رغم تهدیدهای نیروهای اشغال‌گر در طی آن سال‌ها تا سال ۱۹۲۲ مرتباً با شرکت وسیعی از توده‌ها برگزار شد. مخصوصاً راه‌پیمایی سال ۱۹۲۲ که با پیش‌گامی "فرقه‌ی سوسیالیست" ترکیه صورت گرفته بود تعداد زیادی از گروه‌های سوسیالیست آن زمان چون فرقه‌ی سوسیالیست کارگری و دهقانی ترکیه، فرقه‌ی سوسیال دمکرات، انجمن کارگران ترکیه، و اتحاد بین‌المللی کارگران شرکت کردند. در راه‌پیمایی‌ها شعارهایی چون «با ستم بورژوازی مبارزه می‌کنیم»، «مرگ بر امپریالیست‌ها، سرمایه‌دارن و مرتجعین» و «کارگر ترکیه سندیکا



▲ میدان تقسیم، ۱ می خونین ۱۹۷۷ - استانبول ▼



▼ میدان تقسیم، ۱ می ۲۰۱۲ - استانبول



دادند. به این ترتیب باشکوه‌ترین راهپیمایی ۱ می تاریخ ترکیه به فاجعه‌ی خونینی تبدیل شد که ننگ آن همیشه بر پیشانی دولت ترکیه ماند. این چنین شد که "تقسیم" تبدیل شد به سمبل مبارزات کارگری در ترکیه. مقامات رسمی به سرعت سعی کردند که این وقایع خونین را به پای اختلافات درون چپ بنویسند و این تلاش در طی تحقیقات و محاکمات هم ادامه داشت. با این که نتوانستند انقلابیون را قربانی این فتنه‌ی خونین خود بکنند عوامل این کشتار نیز هرگز مشخص نشدند. کمپین‌های فراوانی در طی سال‌ها از طرف احزاب و سازمان‌های چپ برای پی‌گیری کشتار ۱ می صورت گرفت ولی هیچ‌کدام به نتیجه نرسید و بالاخره بعد از گذشت ۲۰ سال از وقوع حادثه پرونده‌ی خونین هم بسته شد و عاملین قتل عام بدون کم‌ترین پی‌گیری برای همیشه به فراموشی سپرده شدند. ۱ می خونین بهانه‌های مرتجعین برای طرح کودتای نظامی را آماده کرده بود. محل فتنه معلوم بود ولی کسی نتوانست حقیقت را آشکار کند.

می‌خواهد» داده شدند و بهبود شرایط کار کودکان و زنان، تنظیم ساعت کار، و پایان یافتن اشغال در پایان راهپیمایی مطالبه شدند.

عمر دومین موج مراسم و تجمعات روز اول ماه می با پایان اشغال و اعلام استقلال ترکیه پایان یافت. با این که نمایندگان کارگران در سال ۱۹۲۳ در "کنگره‌ی ازمیر" مطالبات خویش را از دولت آینده‌ی ترکیه اعلام کرده بودند ولی سرنوشت دیگری در انتظار آنان بود (زمانی که در لوزان مذاکرات بر سر شرایط پایان اشغال و ترکیه آینده پیش می‌رفت در کنگره‌ی ازمیر بر سر شکل نظام جدید در ترکیه بحث می‌شد که نتیجه‌ی آن ایجاد یک سیستم سرمایه‌داری بود). با اعلام جمهوری در همان سال و تصویب قانون تقریر سکون (برقراری آرامش) تمام تجمعات ممنوع اعلام شد. با این حال در سال ۱۹۲۵ تلاش‌هایی برای برگزاری روز جهانی کارگر انجام گرفت که با دست‌گیری گسترده‌ی کارگران مواجه شد. تنها ۱۰ سال بعد اول ماه می با عنوان نه چندان مأنوس "عید بهار و گل" برای این‌روز تعطیل رسمی اعلام شد ولی کماکان اجازه و امکان برگزاری راهپیمایی و تجمعات کارگری در این‌روز داده نمی‌شد.

در سال‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی با رشد مبارزات طبقاتی در ترکیه روز اول ماه می نیز کم‌کم با حضور نیروهای کمونیست و کارگری مراسم پراکنده‌ای برگزار شد ولی تا سال ۱۹۷۶ هیچ راهپیمایی گسترده‌ای تدارک دیده نشد. در این سال بعد از ۵۰ سال برای اولین بار توده‌ی عظیمی از کارگران و انقلابیون در میدان تقسیم با پیش‌گامی "سندیکای کارگران انقلابی" (دیسک) تجمع کردند. سال بعد بزرگ‌ترین راهپیمایی ۱ ماه می ترکیه به وقوع پیوست.

نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۷۰ میلادی اوج مبارزات طبقاتی در ترکیه است. دولت با بحران اقتصادی و سیاسی بزرگی دست به گریبان بود. اعتصابات کارگری گسترده در کنار مبارزات نیروهای کمونیستی دولت را با مشکلات مضاعفی روبه‌رو کرده بود. حزب کمونیست ترکیه که به شکل غیر رسمی فعالیت می‌کرد از پایگاه عظیمی در بین کارگران برخوردار بود. این حزب که کارگران را در قالب "دیسک" سازماندهی و رهبری می‌کرد پیش‌گام برگزاری مراسم روز جهانی کارگر بود. از طرف دیگر "حرکت راه انقلابی" که بعد از کودتای ۷۰ میلادی با سازماندهی نیروهای مخالف فاشیزم در دانشگاه‌ها به یک نیروی عظیم تبدیل شده بود نیز در راهپیمایی‌ها حضور گسترده‌ای داشت. منابع رسمی از حضور نیم میلیون نفر در میدان تقسیم خبر دادند. متأسفانه در آن سال‌ها در داخل نیروهای چپ هم بحران‌هایی وجود داشت، مخصوصاً بعد از انقلاب چین و رشد حرکت مائوئیستی اختلافاتی بین حزب کمونیست و احزاب مائوئیست وجود داشت. این اختلافات به "تقسیم" هم کشانده شد و بعضی از گروه‌ها سعی داشتند که از حضور مائوئیست‌ها در میدان جلوگیری کنند. نیروهای مسلح مشکوکی که در یک هتل در میدان تقسیم مخفیانه مستقر شده بودند از این اختلاف نیروهای چپ استفاده کردند و میدان را زیر آتش گلوله گرفتند. با شلیک گلوله‌ها که بی‌امان ادامه داشت همه به این طرف و آن طرف فرار می‌کردند تا شاید پناهگاهی پیدا کنند. در این میان نفرتهای پلیس به سوی مردم حرکت کردند و از روی مردم پریشان گذشتند. در نتیجه‌ی این حملات وحشیانه تعدادی به ضرب گلوله و تعدادی هم زیر نفرتهای کشته شدند و جمعی هم زیر پاهای جان خود را از دست دادند. منابع رسمی تعداد کشته‌شده‌گان را ۳۴ نفر و تعداد مجروحان حادثه را ۱۳۶ نفر اعلام کردند و منابع غیر رسمی از کشته شدن ۳۷ نفر در این حملات ضد مردمی خبر

سوریه و این دغل دوستان

هیثم قاراچورلو

موج جنبشی که سال گذشته در شمال آفریقا شروع شد، با سرعت به دیگر جوامع عرب هم سرایت کرد. یمن، بحرین و سوریه از جمله کشورهای بودند که بعد از سال‌ها سکون و انفعال فضای جنبش و قیام را تجربه کردند. در تونس و مصر این توده‌ها با واژگونی دیکتاتوری‌های حاکم در مدت کوتاهی اولین انقلابات قرن بیست و یکم را رقم زدند. آنان نه تنها همه‌ی آزادی‌خواهان دنیا را به وجد آوردند و زحمت‌کشان دیگر جوامع را نیز به تغییر شرایط امیدوار کردند بل که قدرت‌های امپریالیستی را نیز مات و مبهوت گذاشتند. قدرت‌های امپریالیستی مجبور بودند که در مقابل اراده‌ی توده‌ها سر تعظیم فرود بیاورند و با این تغییرات ناخواسته کنار بیایند. هر چند به تدریج توانستند به همراهی عناصر مرتجع تا قسمتی آب رفته را به جوی برگردانند، ولی کار از کار گذشته بود و خاورمیانه‌ی جدیدی خارج از اراده‌ی آن‌ها در حال شکل‌گرفتن بود. جنبش در شمال آفریقا از طرفی هراس به دل دیکتاتورهای جوامع دیگر انداخته بود از طرفی هم افسانه‌ی کنترل همه‌چیز از طرف قدرت‌های جهانی را به چالش کشیده بود. باید کاری می‌کردند.

قیام‌ها در دیگر مناطق جهان عرب سرنوشت متفاوتی پیدا کردند. جنبش در لیبی با سرکوب شدیدی از طرف قذافی مواجه شد و به سرعت به سمت مبارزه‌ی مسلحانه رفت. طولانی‌شدن پروسه‌ی تغییر در لیبی به قدرت‌های امپریالیستی این فرصت را داد تا در صحنه حضور پیدا کنند و به اسم دفاع از جنبش در لیبی کنترل تغییر را به دست بگیرند. میلیتاریزه کردن جنبش و متعاقب آن مداخله‌ی نظامی، شرایط را حتا بدتر کرد و دست گروه‌های مرتجع در چنگ‌زدن به دست‌آوردهای قیامی مردمی را آسان‌تر کرد. قدرت‌های امپریالیستی به کمک قدرت‌ها و مزدوران منطقه‌ای با تشکیل شورای ملی مقاومت توانستند پروسه‌ی تغییر را به کنترل خویش درآورند. لیبی محل امتحانی شد برای قدرت‌های جهانی که سیاست‌های ضد مردمی خویش را دوباره سر و شکل دهند و این تجربه را برای کنترل موج قیام، که به سواحل شام رسیده بود، انتقال دهند.

جنبش در سوریه هم‌چون نمونه‌های قبلی آن در شمال آفریقا با تجمعات اعتراضی مردمی که، از شرایط اقتصادی و فقر گسترده به تنگ آمده بودند، شروع شد. حضور پررنگ جوانان، چه زن و چه مرد، در اعتراضات مشهود بود. اعتراضات می‌رفت به شهرهای بزرگ مانند حلب و دمشق هم سرایت کند ولی سرکوب شدید مردم که از همان ابتدای جنبش آغاز شد اعتراضات را به قسمت‌های محدودی از سوریه حبس کرد. حکومت بشار اسد بعد از تجربه‌های انقلاب در تونس و مصر می‌دانست که این موج روزی به سوریه هم خواهد رسید و برای همین از همان روز اول بدون هیچ تردیدی به کشتار تظاهرکننده‌گان پرداخت. شدت سرکوب به حدی بود که نیروهای نظامی با توپ و تانک وارد شهرها می‌شدند و این شدت مردم را به واکنش مسلحانه سوق داد. همه چیز از یک لیبی دیگر حکایت داشت. قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای هم به سرعت وارد عمل شدند. ولی سوریه با لیبی تفاوت‌های زیادی داشت. سوریه دوستان پر قدرتی چون روسیه و چین و متحدینی قسم‌خورده چون ایران و

روز جهانی کارگر ۱۹۷۸ به نوعی بزرگ‌داشت گذشته‌شده‌گان ۱ می خونین بود که در آن بیش از صدها هزار نفر شرکت داشتند. و از طرفی هم، پایانی بود بر موج سوم برگزاری راهپیمایی و تجمعات اول ماه می، زیرا که با اعلام حکومت‌نظامی در سال ۱۹۷۹ به خاطر فضای سیاسی متشنج آن زمان، که به راحتی می‌توان گفت ترکیه در شرایط انقلابی قرار داشت، تمام تجمعات ممنوع اعلام شد. با این حال نزدیک به هزار نفر با پیش‌گامی رهبر حزب کارگر ترکیه به سمت میدان تقسیم حرکت کردند که با دخالت پلیس متوقف و دست‌گیر شدند. رهبر حزب کارگر به همراه ۳۳۰ نفر به زندان محکوم شدند و این‌گونه عمر کوتاه موج سوم هم به سر رسید. با کودتای ۸۰ میلادی حتا دولت کودتا روز اول ماه می را از تقویم تعطیلات رسمی ترکیه خارج کرد. دوران خفقان بعد از کودتا اجازة کوچک‌ترین تجمعی را از همه‌ی گروه‌ها سلب کرده بود. اکثر نیروهای فعال چپ به زندان افتاده بودند. تعداد زیادی هم اعدام شده بودند. این دوران فشار و خفقان در اواخر دهه‌ی هشتاد میلادی نسبتاً ملایم‌تر شد و از سال ۱۹۸۹ اقدامات پراکنده‌ئی برای برگزاری راهپیمایی‌ها صورت گرفت که هم‌واره با دست‌گیری گسترده‌ی نیروهای انقلابی همراه بود. بازداشت‌های قبل از اول ماه می در دهه‌ی نود به سنت تبدیل شده بود. تا این‌که در سال ۱۹۹۶ در استانبول دوباره روز جهانی کارگر با شرکت بیش از صد هزار نفر ولی این‌بار در مکان دیگری غیر از "تقسیم" برگزار شد. درخواست‌ها برای حضور در میدان تقسیم از طرف دولت رد شده بود. میدان محل برگزاری مراسم باز مملو از نیروهای کمونیست و کارگر بود. ولی هنوز تازه میدان پر شده بود که باز درگیری با پلیس اتفاق افتاد و ۳ نفر در نتیجه‌ی حمله‌ی پلیس جان باختند و بیش از ۵۰ نفر زخمی شدند. دولت ضد توده‌ای تحمل کوچک‌ترین تجمعی که پایه‌های آن را زیر سوال می‌برد نداشت.

سال‌ها تقاضای برگزاری راهپیمایی‌های اول ماه می با جواب رد دولت مواجه شد تا این‌که روز جهانی کارگر بعدی درست ۱۰ سال بعد در همان میدان بزرگ برگزار شد. ولی این چیزی نبود که نیروهای کمونیست و کارگر را راضی کند. خواست‌گاه آنان میدان تقسیم بود و به هر نحو ممکن می‌خواستند که آن‌را به دست بیاورند. در سال ۲۰۰۷ برای بزرگ‌داشت ۳۰ امین سال‌گرد کشتار کارگران در میدان تقسیم همه یک صدا خواستار برگزاری راهپیمایی‌ها به سوی میدان تقسیم شدند. مراسم با شدت و خشونت نیروهای پلیس روبه‌رو شد. همه‌ی راه‌های منتهی به میدان بسته شده بودند و درگیری‌ها در این کوچه‌ها رخ داد. در این درگیری‌ها یک نفر کشته شد و تعداد زیادی هم زخمی شدند. صدها نفر هم در حملات پلیس گیر افتاده و دست‌گیر شدند.

حرکت به سوی میدان تقسیم در اول ماه می تبدیل شد به یک کارزار. سال ۲۰۰۸ هم کوچه‌های منتهی به "تقسیم" محل درگیری پلیس با نیروهای امنیتی بود. مراسمی برگزار نشد ولی نتیجه‌ی آن به زانو در آوردن دولت بود. سال ۲۰۰۹ اول ماه می با عنوان روز "کار و هم‌بستگی" تعطیل رسمی اعلام شد ولی اجازة برگزاری به سال بعد موکول شد. و اینک سه سال پیایی است که روز جهانی کارگر با همان پرچم بزرگ ۱ می خونین بزرگ داشته می‌شود. با این‌که دولت سعی داشت این پیروزی را به نحوی منعکس کند که آن‌ها تعطیلی این روز و برگزاری مراسم در "تقسیم" را به کارگران هدیه کردند، ولی این نتیجه‌ی مبارزه‌ی بی‌امان نیروها و کارگران انقلابی بود که به ثمر رسیده بود. ■



▲ آزادی!!! (اسد) گمشو!!!

شرکت کودکان سوری در مبارزات علیه بشار اسد

تعیین‌کننده‌ای بازی کند نمی‌خواهد چهره‌ی محبوب‌خویش در جهان عرب را هم مخدوش کند. برای همین حزب عدالت‌توسعه (در ترکیه) مخصوصاً اردوغان (رهبر حزب)، مجبور شدند که دوست به ظاهر صمیمی خود، بشار اسد، را قربانی کنند تا سهم خود را از تحولات بگیرند و با شرکت فعال در تحولات مانع هرگونه قدرت‌یابی کردها در سوریه بشوند. همه‌ی این عوامل دست به دست هم می‌دهند تا قیام مردمی در سوریه از قالب ملی‌خویش خارج شده و به یک مناقشه‌ی بین‌المللی تبدیل شود. تعدد فاکتورهای تعیین‌کننده در تحولات سوریه تحلیل شرایط را مشکل‌تر می‌کند و نیاز به دقت بیشتر را طلب می‌کند.

اینک بیش از یک سال از عمر قیام در سوریه می‌گذرد. قدرت‌های جهانی که در ابتدای امر فقط خواهان اصلاحاتی در سوریه بودند و خیلی هم با رفتن رژیم اسد موافق نبودند، با بالا گرفتن مقاومت مردمی در سوریه به یک‌باره موضع خویش را تغییر دادند و خواهان رفتن اسد شدند. مانند تجربه‌ی لیبی: ابتدا شورایی از گروه‌های مخالف سیاسی خاندان اسد با عنوان "شورای ملی سوریه" تشکیل شد و از همان ابتدا سعی کردند که با تبلیغات سنگین این شورا را به عنوان نماینده‌ی اصلی مبارزه و مخالفت در سوریه منعکس کنند. مبارزات مسلحانه در سوریه توسط کمیته‌های محلی صورت می‌گرفت که به ابتکار خود مردم برای دفاع در برابر نیروهای سرکوب تشکیل شده بودند. حال این که بعضی از گروه‌های سیاسی حاضر در شورا که گروه‌های عمده‌ای هم محسوب می‌شوند مانند اخوان المسلمین و گروه‌های سلفی، پایگاه زیادی بین مبارزین نداشتند. دوباره گروه‌های مرتجع دست در دست امپریالیسم به دنبال چنگ‌انداختن به قیام مردمی بودند. این موضوع از طرفی سرقت مبارزه‌ی ضد استبدادی مردم سوریه و از طرفی هم انتخاب گروه‌هایی از سوریه توسط قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای بود که بتوانند کنترل تغییر محتمل را در دست داشته باشند. به این ترتیب طرف‌های جدیدی در قیام سوریه شکل گرفت. اگر بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های مذهبی و فقط با در نظر گرفتن این تحولات بخواهیم جهت‌گیری جامعه‌ی سوریه را تحلیل کنیم به چهار اردوگاه مختلف بخواهیم خورد:

یک اردوگاه جناح حاکم بورژوازی سوریه و اقشاری که منافع آن‌ها با خاندان اسد گره خورده است را مشاهده می‌کنیم. اینان به هر طریق ممکن خواهان حفظ این نظام هستند که بیش از چهل سال است فقر و استبداد

"حزب‌الله" داشت. برای همین مورد سوریه به تامل بیشتر احتیاج داشت و نمی‌شد مانند لیبی به سرعت وارد عمل شد. مخصوصاً سوریه به لحاظ اهمیت استراتژیکی و حضور فعال و موثری که در دینامیزم و تحولات منطقه‌ای دارد، دقت بیشتر را از طرف قدرت‌های جهانی و حتماً منطقه‌ای می‌طلبید. شاید بتوان اهمیت سوریه را در چهار مورد خلاصه کرد:

اول این که، سوریه به عنوان یکی از حلقه‌های زنجیره‌ی دولت‌های شیعه در خاورمیانه از نفوذ زیادی در منطقه‌ی شیعه‌نشین لبنان برخوردار است. سوریه از طرفی هم ارتباط تنگاتنگ و اتحاد محکمی با حکومت جمهوری اسلامی ایران دارد. سوریه به عنوان پایگاه اصلی حماس نیز جایگاه ویژه‌ای بین اعراب ملی‌گرا در منطقه دارد. این نفوذ استراتژیک در منطقه به دنبال دوستی با ایران هم‌واره دشمنی حکومت‌های مرتجع حاشیه‌ی خلیج را منجر شده است. حکومت در سوریه به لحاظ مذهبی در دست اقلیت علوی مذهب می‌باشد و پیروان اهل سنت در حاشیه قرار دارند. با این که سوریه از نظام دولتی لایبک بهره می‌برد ولی همین بودن قدرت در دست اقلیت علوی چندان هم به مذاق گروه‌های سیاسی سنی چون اخوان المسلمین خوش نمی‌آید. این هم دلیل مضاعفی است برای حکومت‌های مرتجع حاشیه‌ی خلیج، مخصوصاً عربستان سعودی و قطر که با انگیزه‌ی دوچندانی تحولات سوریه را دنبال کنند. از میان برداشتن خاندان اسد در سوریه به معنای قطع زنجیره‌ی قدرت شیعه در منطقه و امکان مانور بیشتر برای آنان در تحولات منطقه‌ای چون لبنان و فلسطین خواهد بود. برای همین این حکومت‌ها حتماً بیش‌تر از قدرت‌های امپریالیستی برای تغییر حکومت در سوریه خود را به آب و آتش می‌زنند.

سوریه از طرفی، هم‌پیمان روسیه در منطقه است، یا به عبارت دیگر سوریه آخرین پایگاه روسیه در مدیترانه محسوب می‌شود. این موقعیت هم اهمیت خاصی به سوریه در تحولات جهانی می‌دهد. براندازی خاندان اسد و طبقه‌ی حاکم به معنای نابودی این پایگاه استراتژیک برای روسیه است. به همین دلیل روسیه برای حفظ پایگاه خویش در مقابل محاصره‌ی موشکی ایالت متحده و اروپا در شورای امنیت از هر تلاش دیپلماتیک یا نظامی که منجر به تحت فشار قراردادن سیاسی و اقتصادی سوریه بشود جلوگیری می‌کند.

جنبه‌ی دیگری که اهمیت سوریه را سبب می‌شود، مشکلات اسرائیل با سوریه است. سوریه به دلیل مشابهتی که مورد کینه‌ی حکومت حاشیه‌ی خلیج است دشمن اسرائیل هم محسوب می‌شود. یعنی هم‌گرایی سیاسی با ایران در مورد اسرائیل و نفوذ سیاسی قابل ملاحظه در بین مبارزین فلسطینی. این عوامل سبب می‌شود که اسرائیل هم تحولات سوریه را با دقت بیشتر دنبال کند. البته باید خاطر نشان کرد که اسرائیل نگرانی خود از تغییر رادیکال در سوریه را نیز پنهان نمی‌کند، زیرا چمبرهای از حکومت‌های اسلامی بنیادگرا را نیز نمی‌تواند در نزدیکی حدود خویش به راحتی هضم کند.

نهایتاً، منطقه‌ی به ظاهر آرام و منفعل‌گردنشین سوریه نیز سبب می‌شود که وضعیت جنبش و تحولات سوریه حداقل نظر همسایه‌ی شمالی خود را جلب کند. ترکیه به هیچ‌وجه خواهان تشکیل یک منطقه‌ی گردنشین خودمختار یا حتماً قدرت‌گرفتن نسبی کردها در سوریه نیست. از طرفی هم با زیاده‌خواهی‌هایی که در چند سال اخیر دچار آن شده و تلاشی مضاعف که خرج می‌دهد تا در تحولات منطقه‌ای نقش موثر و

را به مردم سوریه تحمیل کرده است. در این اردوگاه گروه‌هایی از هر مذهب و دینی هستند. در اردوگاه دیگر اقشاری حضور دارند که برای براندازی بشار اسد دل به کمک امپریالیسم و بعضی قدرت‌های منطقه‌ای بسته‌اند. گروه‌هایی مانند اخوان المسلمین و بورژوازی مخالف خاندان اسد که بیش‌تر در تبعید به سر می‌برند و نماینده‌گی عمده‌ی سیاسی این اردوگاه را به عهده گرفته‌اند. اردوگاه دیگر مربوط به اقلیت کرد سوریه است که به دنبال بیش‌ترین منافع از این مناقشه هستند. گروه‌های سوریه از گروه‌هایی هستند که بیش‌ترین ستم را در زیر دیکتاتوری خاندان اسد متحمل شده‌اند. ده‌ها سال است که قسمت بزرگی از کردها از ابتدایی‌ترین حقوق شهروندی محروم هستند و حتی از آمار جمعیتی سوریه خارج شده‌اند. به‌رغم همه‌ی این ظلم و ستم‌ها منطقه‌ی کردنشین نسبتاً آرام است. البته باید اشاره کرد که در ابتدای جنبش بعضی تحركات بین جوانان کرد صورت گرفت و حتی شاید بتوان گفت در نتیجه‌ی آن دولت سوریه قسمتی از کردها را برای آرام کردن منطقه به شهروندی قبول کرد، ولی احزاب کرد که مدعی نماینده‌گی این اقلیت هستند به هر دو طرف مناقشه با احتیاط نزدیک می‌شوند و نهایتاً اردوگاه اصلی متعلق به توده‌های زحمت‌کش سوریه است که جرقه‌های جنبش را زدند. این توده‌ها برای تحصیل مطالبات خود که همان براندازی رژیم اسد بود در روزهای اوج جنبش، کمیته‌های هماهنگی محلی مقاومت را تشکیل دادند و مبارزات توده‌ها را در این کمیته‌ها سازمان‌دهی کردند. با این‌که در ابتدای قیام پُشتی‌بانی بزرگی از آن‌ها شد ولی با گذشت زمان نتوانستند در شهرهای بزرگ مانند حلب و دمشق پُشتی‌بانی لازم را پیدا کنند و هرروز بیش‌تر و بیش‌تر در جریان مبارزات تقلیل رفتند.

به نظر می‌رسد که از این چهار گروه، سه گروه بیش‌تر نظر قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای را جلب می‌کند. رژیم اسد که دوستان و پُشتی‌بانان معلوم خویش را دارند و هم‌چنین دشمنان جهانی و منطقه‌ای آشکار خود را. گروه‌های سیاسی ارتجاعی که از پُشتی‌بانی زیاد منطقه‌ای مخصوصاً از طرف عربستان سعودی و قطر و ترکیه بهره‌مند هستند. ترکیه چشم دیگر خود را به منطقه‌ی کردنشین سوریه دوخته و خواهان جلوگیری از هرگونه امتیازی است که شاید به این اقلیت داده بشود. طرف اصلی این مبارزات به نظر می‌رسد دوست‌چندانی هم ندارد. با این‌که قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای که خواهان رفتن اسد هستند با عنوان کنایه‌ای "دوستان سوریه" دو نشست خود را در ماه‌های گذشته برگزار کردند ولی در جریان نشست‌ها مخصوصاً در نشست استانبول در بیان‌نامه‌ی پایانی نشست، نشان دادند که چه‌قدر دوست مردم ستم‌دیده‌ی سوریه هستند. در بند هشتم این بیان‌نامه حفظ ارکان و نهادهای دولت سوریه و اصلاح آن‌ها ضروری اعلام شده است. البته که این نشان‌گر هراس و ترس آن‌ها از حضور یک نیروی هنوز کنترل‌نشده در داخل مخالفین است که مبارزه‌ی واقعی مردم سوریه را نماینده‌گی می‌کنند. از طرف دیگر قدرت‌های جهانی که از همان ابتدای روی‌گردانی از اسد خواهان یک "گذار کنترل‌شده" در سوریه بودند، خواسته‌ی خود را آشکارا در متن نتیجه‌ی نشست استانبول اعلام داشتند. در بند هشتم و هفدهم نتایج نشست اعلام می‌شود که دوره‌ی بعد از اسد باید یک گذار صلح‌آمیز، منظم و با استقرار سیاسی اقتصادی باشد. یعنی کنترل ثانیه‌به‌ثانیه‌ی پروسه‌ی تغییر در سوریه توسط قدرت‌های امپریالیستی. از طرفی اقدام به هرگونه کمکی به شورای

ملی سوریه در پیش‌برد مبارزات خویش را در بند هفدهم ابراز می‌دارند: یعنی کمک به ارتش به‌اصطلاح آزاد سوریه تا به عنوان آلترناتیو مبارزات واقعی مردمی قدرت را به دست بگیرد.

با این‌که به نظر می‌رسد دوستان سوریه به خواسته‌ی اصلی خود، یعنی توافق بر سر مداخله‌ی نظامی در سوریه نرسیده باشند و چشم خود را به نشست بعدی دوخته‌اند، ولی ترکیه به همراه عربستان و قطر به دنبال بهانه‌هایی برای وقوع این مداخلات می‌گردند. سعی بر پررنگ کردن تمایزات مذهبی و منحرف کردن کل جنبش از مسیر اصلی آن و تبدیل آن به یک جنگ مذهبی چیزی است که عربستان و قطر به دنبال آن هستند. در این مناقشات ترکیه و عربستان و حتی قطر از قالب یک ماشه‌ی امپریالیسم بیرون آمده و حتی بیش‌تر از آن‌ها خود را به آب و آتش می‌زنند. ترکیه سعی فراوان دارد که بتواند یک منطقه‌ی میان‌گیر در مرز سوریه باز کند تا دخالت‌گری‌های آن‌ها راحت‌تر صورت بگیرد و به این وسیله گوشه‌چشمی هم به کنترل مناطق کردنشین دارد.

دخالت‌های امپریالیستی و کمک‌های مالی تسلیحاتی که دیگر آشکارا بیان هم می‌شود از طرفی سبب شد که مبارزه‌ی مردمی در سوریه به عقب رانده شده و گروه‌های مرتجع قدرت عمل را به دست بگیرند از طرفی هم مشروعیتی را که رژیم اسد به دنبال آن بود فراهم کرد. خاندان اسد که خود را یک دولت ضد امپریالیست معرفی می‌کنند بهانه‌ی مقابله با جنبش و سرکوب آن‌ها به دست آورد. با این‌که در صحنه‌ی جهانی قدرت‌های بزرگ در تبلیغات خواسته‌های خویش موفق‌تر از رژیم اسد بودند ولی همین دخالت‌ها سبب شد که دولت سوریه نیز طرف‌دارانی پیدا کند، حتی در داخل نیروهای انقلابی و کمونیست. در این میان دست‌کاری و خبرسازی عراق‌آمیز مخالفین و رسانه‌های غرب نیز در این عمل موثر بودند. و این‌جاست که به نظر می‌رسد نیروهای انقلابی باید یاد بگیرند که بدون قرارگرفتن در کنار ضد انقلاب، ضد امپریالیست هم باشند. نیروهای انقلابی باید با پرهیز از انتخاب یکی از کمپ‌های ضد توده‌ای در ضمن حمایت از قیام توده‌ای علیه رژیم اسد از جریان‌های میلیتاریزه‌شده توسط قدرت‌های امپریالیستی و مرتجع منطقه‌ای هم دوری کنند. مخصوصاً نیروهای انقلابی در منطقه باید از دیدگاهی که تنها سیاست‌های رژیم‌هایی مانند جمهوری اسلامی یا موقعیت آن در منطقه و جهان را مبنا قرار می‌دهند و حمایت و مخالفت خویش با تحولات سیاسی را براساس مخالفت یا حمایت جمهوری اسلامی ایران تنظیم می‌کنند دوری جُسته و دچار تحلیل‌هایی با منافع زودگذر از این تحولات نشوند. از طرفی هم مشتی که در سوریه علیه اسد بلند شده است باید با همان قوت بر ضد امپریالیسم و مزدوران آن‌ها هم بلند شود تا بتوانند با هر ضربه‌ای که به اسد و امپریالیسم می‌زنند توده‌های بزرگ‌تری را به سمت خود بکشند.

تحولات خاورمیانه به ما یادآوری کرد که مردم در سوریه و طبیعتاً ایران تا چه حد نیاز به یک برنامه‌ی انقلابی دارند تا بتوانند به آزادی واقعی که سال‌ها از آن محروم بودند برسند. و نهایتاً قیام سوریه و تحولات یک‌ساله‌ی گذشته‌ی آن، نکته‌ی دیگری به ما یادآوری کرد و آن این‌که نیروهای انقلابی نیاز مبرمی به یک شبکه‌ی ارتباطی از جوامع مختلف دارند تا بتوانند در سایه‌ی تحلیل‌های مارکسیستی مبارزین محلی مواضع صحیح‌تری اعلام کنند. ■

گزارشی از رقابت شرکت‌های تاکسی‌رانی در آمریکا

(معزل تاکسی‌رانی در دالاس)

محمود احمد

شهر دالاس با جمعیتی حدود شش میلیون نفر، در ایالت تگزاس آمریکا قرار دارد. این شهر به دلیل موقعیت جغرافیایی و اقتصادی یکی از شهرهای مهم آمریکا به شمار می‌رود. در دالاس به خاطر این که مردم مجبور شوند ماشین بخرند و سود هرچه بیشتر به جیب سرمایه‌داران سرازیر شود، توجه آن‌چنانی به وسایل حمل و نقل عمومی نکرده‌اند. وضعیت موجود، سرویس‌های حمل و نقل کرایه‌ای خصوصی (از جمله تاکسی) را پر اهمیت کرده است. در دالاس شرکت‌های متعدد تاکسی‌رانی حضور دارند. در این میان شرکت یلو (زرد - yellow) از همه بزرگ‌تر است که حدود هزار و پانصد تاکسی دارد. این شرکت توانسته است ده‌ها شرکت کوچک را ورشکست کند و امتیاز آن‌ها را با قیمت ارزان به دست آورد. اکنون شرکت یلو بقیه‌ی شرکت‌های کوچک موجود را که تعداد تاکسی‌های هر یک از دویست عدد تجاوز نمی‌کند را زیر فشار رقابت شدید قرار داده تا آن‌ها نیز ورشکست شوند و مجبور شوند امتیازشان را واگذار کنند. تا کنون از شگردهای گوناگون برای ورشکست کردن شرکت‌های کوچک استفاده شده است، از جمله: بیمه‌ی سوانح و راننده‌گی را به طور سرسام‌آوری افزایش داده‌اند. به این منظور هر شرکت را موظف کرده‌اند هر ساله بیمه‌ای به ارزش بالای سیصد هزار دلار بخرند که این فشار سنگینی بر شرکت‌های کوچک است. یا این که عمر ماشین برای تاکسی نباید بیش‌تر از پنج سال باشد، یعنی ماشین از روز اولی که تولید می‌شود تا پنج سال بعد می‌تواند تاکسی باشد و بعد از دور خارج می‌شود. به این ترتیب شرکت‌های کوچک و یا کسانی که تاکسی شخصی دارند مجبور هستند ماشین جدیدی بخرند. این نیز فشار را دو چندان کرده است. همه‌ی این موارد باعث می‌شود سرمایه‌ی خوبی به جیب صاحبان سرمایه و ماشین‌فروش‌ها برود و در مقابل فشار اقتصادی زیادی به کسانی که تاکسی خصوصی یا شرکت‌های تاکسی‌رانی کوچک دارند وارد شود و به اجبار به آن‌گرددن نهاده‌اند.

شرکت یلو با هم‌دستی شهرداری برای فشار بیشتر به شرکت‌های کوچک از یک طرف و کمک به اقتصاد در بُن‌بست از طرف دیگر، بیش‌تر از یک سال پیش متوسل به توطئه‌ی دیگری شده‌اند، این که اگر کسی تاکسی‌ای دارد که از گاز طبیعی برای سوخت خود استفاده کند می‌تواند خارج از نوبت مسافرکشی کند. به این صورت اگر در طول روز ماشین‌های گاز طبیعی (سی.ان.جی) بتوانند مدام حضور داشته باشند خارج از نوبت می‌توانند مسافرکشی کنند و ماشین‌های عادی تنها در فرصتی می‌توانند مسافر سوار کنند که فرودگاه شلوغ باشد و ماشین‌های سی.ان.جی



جواب‌گو نباشند. در

دالاس فرودگاه‌های متعددی وجود دارند. دوتای آن‌ها مخصوص مسافربری و حمل و نقل عمومی است. یکی که کوچک‌تر است و بیشتر پروازهای داخلی را پوشش می‌دهد لوفیلد نام دارد. فرودگاه دیگر بین‌المللی است و د.اف.دبلیو نام دارد که از فرودگاه کیندی در نیویورک هم پیشی گرفته و اکنون بزرگ‌ترین فرودگاه جهان محسوب می‌شود.

از یک سال پیش شرکت یلو و شهرداری برای اجرای مقاصدشان از حلقه‌ی ضعیف‌تر شروع کردند و با فرستادن ماشین‌های سی.ان.جی به فرودگاه لوفیلد آغاز کردند. صف جداگانه برای ماشین‌های سی.ان.جی تعیین کردند و عملاً دست به کار شدند و در مدت دو هفته توانستند هفتاد دستگاه تاکسی سی.ان.جی به فرودگاه لوفیلد بفرستند و عملاً باعث شدند که تاکسی‌های معمولی در بهترین حالت فقط دوبار بتوانند مسافر سوار کنند. فشار بیکاری و اقتصادی به تاکسی‌ران‌های معمولی مقیم در فرودگاه باعث شد آن‌ها حدود صد هزار دلار جمع‌آوری کنند، وکیل بگیرند و از این طرح شکایت کنند. این شکایت باعث شد به طور موقت این طرح لغو شود و جلوی حضور خارج از نوبت تاکسی‌های سی.ان.جی را گرفتند. اما به دلیل کوچکی فرودگاه و تعداد اندک تاکسی‌های معمولی راننده‌ها نتوانستند پول برای جلسه‌ی دادگاه فراهم کنند و به ناچار فرودگاه لوفیلد را ترک کردند و از آن به بعد فقط تاکسی‌های سی.ان.جی در فرودگاه لوفیلد توانستند کار کنند.

حال یک سال از این اتفاق می‌گذرد. ۷۰ دستگاه تاکسی سی.ان.جی در فرودگاه هستند و باید همگی در صف به‌ایستند و کرایه‌ی پرداختی امتیاز ماهانه‌ی این تاکسی‌ها به شرکت نیز یک برابر و نیم شده است و عملاً پولی برای راننده نمی‌ماند، در نتیجه باعث بروز نارضایتی در میان آن‌ها شده است.

اکنون نگرانی زیادی برای شرکت‌های کوچک ایجاد شده که در آینده فرودگاه بین‌المللی را نیز از دست بدهند. تا کنون دو بار تعدادی تاکسی سی.ان.جی را به فرودگاه بین‌المللی فرستاده‌اند اما هر بار شرکت‌های کوچک با جمع کردن پولی در حدود چهار صد هزار دلار برای پرداخت به وکیل، به طور موقت نگذاشته‌اند این تاکسی‌ها خارج از نوبت مسافرکشی کنند. این نگرانی باعث شده که برای بار سوم هم مشغول جمع‌آوری پول شوند تا به محض بازگشت تاکسی‌های سی.ان.جی از طریق وکیل جلوی

آن‌ها را بگیرند. جالب این‌جاست که هر دو دفعه قاضی دادگستری گفته است رفتار آن‌ها غیرقانونی می‌باشد و همه‌ی تاکسی‌ها از هر نوع‌آش باید نوبت را رعایت کنند و کسی حق ندارد خارج از نوبت مسافرکشی کند. اما تبصره‌ای گذاشته‌اند و گفته‌اند رای نهایی در اختیار دادگاه مرکزی آمریکا می‌باشد و ما نمی‌توانیم حکم قطعی صادر کنیم و منتظر رای مرکز خواهیم ماند. از طرف دیگر گفته‌اند چون فرودگاه در مالکیت اشخاص است در نتیجه آن‌ها نیز می‌توانند در محدوده‌ی مالکیت خود هر تصمیمی اتخاذ کنند تا زمانی که دادگاه مرکزی رای نهایی صادر کند. به این صورت هر چند مدت فرودگاه و شرکت یلو می‌توانند از تعدادی تاکسی سی.ان.جی خارج از نوبت استفاده کنند و شرکت‌های کوچک نیز مشغول جمع‌آوری پول می‌شوند تا با گذاشتن آن در جیب و کیل و دادگستری مانع حضور آن‌ها شوند! اگر بار اول و دوم شرکت‌های کوچک توانستند به راحتی از راننده تاکسی‌ها پولی هر بار معادل چهارصد هزار دلار جمع‌آوری کنند، حال که برای بار سوم می‌خواهند پیش‌دستی کنند و پول نقد در دست داشته باشند با مقاومت راننده تاکسی‌ها مواجه هستند و دیگر نمی‌توانند این شیوه را دنبال کنند. دادگاه می‌خواهد این نوع پرونده‌ها را کِش دهد چون در شرایط بحرانی آمریکا با این بازی‌ها فشار بحران مالی را هر چه بیشتر به دوش مردم می‌گذارند و این شامل شرکت‌های کوچک تاکسی‌رانی هم می‌شود.

ایده‌ی استفاده از ماشین‌های سی.ان.جی را اوباما رییس‌جمهور آمریکا در سراسر آمریکا جهت جلوگیری از گرانی بنزین مطرح کرده است. او گفته است تا سال ۲۰۲۰ کارخانه‌های ماشین‌سازی لازم است سیستم ماشین‌هایشان را تغییر دهند تا از گاز طبیعی استفاده کنند چون ارزان‌تر و به صرفه‌تر است. با این‌که هنوز ۸ سال از موعد معین شده باقی مانده است، صاحب جمهوری خواه شرکت یلو هم‌راه با اعضای شورای شهر دالاس - که آن‌ها هم جمهوری خواه هستند - تصمیم دارند به پیشواز اجرای این طرح بروند. آن‌ها مانند اوباما دموکرات نیستند و نمی‌خواهند به طرح او جواب مثبت بدهند، بلکه می‌خواهند از این بهانه برای سود آوری هر چه بیشتر استفاده کنند.

آن‌ها به دو منظور این هدف را دنبال می‌کنند:

اول- در دالاس پنج الی شش پمپ بنزین موجود است که گاز طبیعی دارند که یکی از آن‌ها در مالکیت فرودگاه بین‌المللی (دی.اف.دبلیو) است و با عملی شدن این طرح هر روز پول کلانی از فروش گاز طبیعی عاید صاحب فرودگاه می‌گردد.

دوم- تغییر دادن سیستم بنزینی ماشین‌ها به سیستم گازی هزینه‌ای برابر با دوازده هزار دلار برای هر ماشین در بردارد. به این منظور نیز شرکت یلو، فرودگاه بین‌المللی و شهرداری که امکانات ایجاد این تغییر را دارند برای هر ماشین دوازده هزار دلار عایدشان می‌شود. آن‌ها می‌دانند سیستم تغییر سوخت آن‌ها برای ماشین‌ها دست‌ساز و نامطمئن و گران است و اگر صبر کنند شرکت‌های خودروسازی این کار را ارزان‌تر و با کیفیتی چند برابر بالاتر عرضه می‌کنند در نتیجه عجله می‌کنند تا پیش‌دستی کنند و بازار سیاه به راه بیندازند.

تصور نمی‌شود با تجربه‌ای که از فرودگاه کوچک‌تر (لاوفیلد) دارند - و از هم اکنون راننده‌های سی.ان.جی ناراضی‌تی خود را نشان داده‌اند- شرکت یلو بخواهد ماشین‌های بیشتری از این نوع ارائه دهد بلکه هدفشان این است تا با راه‌اندازی جار و جنجال شرکت‌های کوچک را بترسانند تا مجبور شوند سیستم ماشین‌هایشان را تغییر دهند تا سودشان را از آن‌ها حاصل کنند. آن‌ها می‌دانند اگر شرکت یلو حداقل چهارصد دستگاه (سی.ان.جی) بسازد و راننده‌ها یک برابر و نیم پول کرایه بپردازند و آن موقع در صف سی.ان.جی به‌ایستند، درآمدی برای راننده‌ها نمی‌ماند و راننده‌گی را رها می‌کنند. در این صورت تاکسی‌ها روی دست شرکت یلو می‌ماند. با این حال تصور نمی‌رود شرکت یلو این کار را بکند و هدف تنها این است که بحران مالی را در ارگان‌های نام برده به دوش راننده‌ها و شرکت‌های کوچک‌تر بیندازند.

در جریان دادگاه و حول و حوش آن وکیل مدافع شرکت یلو و وکیل مدافع شهرداری هر دو گفته‌اند استفاده از تاکسی‌های سی.ان.جی کمک می‌کند که هوا تصفیه شود و آلوده‌گی را کم می‌کند. تمامی مردمی که این استدلال را شنیده‌اند با خنده می‌گویند فقط در دالاس حدود چهار میلیون ماشین به اضافه‌ی موتورهای صنایع غول‌پیکر مشغول به کار هستند. در حدود دویست میلیون ماشین به اضافه‌ی تمامی صنایع آمریکا مشغول به کارند و اگر به این آمار موتورهای در حال حرکت در سطح جهان را هم اضافه کنیم چطور شهردار، صاحب شرکت یلو و صاحب فرودگاه به فکر افتاده‌اند با سی.ان.جی کردن حدود چهارهزار تاکسی معضل آلوده‌گی هوا در جهان را حل کنند؟!

لازم است اشاره شود رقابت میان شرکت یلو با بقیه‌ی شرکت‌های کوچک در چهارچوب رقابت بین صاحبان صنایع بزرگ و دیگر سرمایه‌داران کلان از یک طرف، با صاحبان صنایع کوچک‌تر و خرده بورژوازی از طرف دیگر است. هر دو قانون‌گرا هستند و در راستای نظم موجود سرمایه‌داری به رقابت می‌پردازند. دسته‌ی اول ارفاقی برای دسته‌ی دوم قائل نیستند و دسته‌ی دوم نیز با ناله و شکوه می‌خواهند موقعیت با ثباتی برایشان در نظر گرفته شود. در این میان جمهوری خواهان با دسته‌ی اول و دموکرات‌ها با دسته‌ی دوم هم‌راه هستند. به همین دلیل است که شرکت‌های کوچک تاکسی‌رانی نمی‌خواهند از اتحادیه‌های کارگری کمک بگیرند و یا اعتصاب و تظاهرات راه‌اندازی کنند. فقط می‌خواهند از طریق وکیل دادگاه برای حل مساله اقدام کنند و این را تنها راه قانونی می‌دانند و راه‌های دیگر را غیر قانونی می‌دانند. به این دلیل اکنون اکثر راننده‌هایی که تاکسی کرایه می‌کنند خود را از این نزاع کنار کشیده‌اند و دیگر حاضر نیستند با شرکت‌های کوچک هم‌راهی کنند. به منظور اتخاذ مواضع هر چه شفاف‌تر و روشن‌تر لازم است کسانی که تجربه‌ی کافی دارند کمک کنند تا تاکسی‌رانان با آگاهی بیشتر از نزاع بین شرکت یلو با شرکت‌های کوچک فاصله بگیرند و کوشش شود تا اتحادیه‌ی تاکسی‌رانان تاسیس شود تا هم با زورگویی شرکت‌های کوچک و بزرگ تاکسی‌رانی مقابله شود و از طرف دیگر بازی‌های حکومتی را افشا نموده و بر تحقق خواسته‌های تاکسی‌رانان پافشاری کنند. ■

نقد رادیو فنگ

رادیو فنگ و نیمه رفورمیسم!!!

و دیگر این که نفس کار علنی این چینی، خود بیان گر و معلول همین خط و نگرش نادرست به مبارزه در شرایط حاکم بر ایران است.

پس از شکست جنبش سال ۸۸ و به ویژه بالفعل شدن تمام پتانسیل - های توهم رفورم و به پایان رسیدن ایده‌ی اصلاح طلبی در چهارچوب رژیم اسلامی، گرایش به ویژه از میان بخش‌های چپ جریان سبز که ما از آن به «چپ سبز» (GREEN LEFT) تعبیر می‌کنیم برآمدند که با حمله به اشخاصی از اصلاح طلبان داخل حاکمیت، ژست پرچم‌داری و پیش‌گامی ضدیت با رفورمیسم و مخالفت با اصلاح طلبی و حتا ارتقای جنبش را گرفتند. شب‌نامه‌ی **میخک** شاید معروف‌ترین تریبون چنین گرایشی بود که ما در همان مقطع انتشار آن به نقد دیدگاه‌های‌اش پرداختیم.^۱ این گرایش با هدف قرار دادن برخی از رهبران و چهره‌های اصلاح طلب و حتا حمله‌های به ظاهر بی‌رحمانه به آن‌ها یک درک محدود از ضدیت با رفورمیسم را جلو می‌گذارد که در ذات خود، درکی همه‌جانبه و انقلابی نیست و اساساً هنوز بند ناف‌اش به اشکال پیدا و پنهان گوناگونی به ایده‌ها و باورهای رفورمیستی وصل است. **مازورفورمیسم** و رادیو فنگ نیز در کلیت‌اش از همین گرایش و همین خط پیروی می‌کنند. برنامه دو قسمت دارد: بخش نخست با حمله به محمد خاتمی و ماجرای رأی دادن او در انتخابات اخیر و کلاً سال‌های ریاست جمهوری وی شروع می‌شود و در بخش دوم شامل قرائت فصل هشتم کتاب «چرا حق با مارکس بود» اثر تری ایگلتن است که موضوع اصلی آن نسبت انقلاب و اصلاح در مارکسیسم است البته از دیدگاه ایگلتن که به اعتقاد ما حاوی درک‌های نادرستی از ماهیت انقلاب و مساله‌ی قهر انقلابی و جمع‌بندی از تجارب دولت‌ها و انقلاب‌های سوسیالیستی در قرن بیستم است.

در قسمت اول نوک اصلی حمله‌ی رادیو فنگ متوجه محمد خاتمی است و دوران ریاست جمهوری وی و البته از چند فرد دیگر چون ابراهیم نبوی، مسعود بهنود، حمید دباشی، گنجی و غیره هم نام برده می‌شود. اولاً سوال ما از این دوستان این است که ملاک و معیارشان برای شاخص قرار دادن این افراد به عنوان مصادیق مازورفورمیسم چیست؟ و چرا سیاهه‌ای از نام سایر رفورمیست‌ها خصوصاً رفورمیست‌های چپ نباید با همان صراحت کلام رادیو فنگ مورد نقد و خطاب قرار گیرند؟ مثلاً چرا امثال تاج‌زاده، امیرارجمند، مزروعی، بهزاد نبوی، رمضان‌زاده، امین‌زاده، حجاربان، رهنورد و غیره از این دایره کنار گذاشته شده‌اند؟ آیا به صرف زندان بودن و تحت فشار قرار داشتن از سوی رژیم؟ ملی مذهبی‌های ذاتاً رفورمیست چرا در این لیست قرار ندارند؟ چرا نامی از چپ‌های سبز برده نشده است؟ مثلاً مرتضا محیط که با تفسیر به رأی کردن برخی آثار و نظرات مارکس و لنین و مائو تمام قد پشت جریان رفورمیستی سبز ایستاده است و رهبران سبز را یک روز حافظ استقلال ضد امپریالیستی ایران می‌داند و یک روز

ارژنگ نورای

هجدهمین برنامه‌ی رادیو فنگ با عنوان "مازورفورمیسم" ما را بر آن داشت تا نگاهی به دیدگاه‌های گرداننده‌گان این رادیوی اینترنتی پیرامون مساله‌ی رفورم و تبیین خط نادرست حاکم بر این رادیو در چگونگی مرزبندی با رفورمیسم بیان‌دازیم. شناخت انواع گرایش‌های رفورمیستی و نقد مارکسیستی هر نوعی از رفورمیسم یکی از نیازهای مبرم جنبش انقلابی و کمونیستی امروز ایران است. به ویژه آن که هر از چند گاهی شاهد این مساله هستیم که بخشی از نیروهایی که خود را چپ و رادیکال و حتا کمونیست می‌دانند با دلایل و بهانه‌های گوناگون به سمت رفورمیسم یا جناحی از بورژوازی و حاکمیت رژیم اسلامی گرایش می‌یابند. آخرین نمونه‌ی آن انتخابات ریاست جمهوری رژیم در سال ۸۸ بود که تعدادی از شخصیت‌ها، محافل و احزابی که خود را جزئی از طیف بی در و پیکر «چپ» می‌دانستند، با به رسمیت شناختن بازی انتخابات جمهوری اسلامی، پشت سر کاندیداهای جناحی از حاکمیت ایستادند و این مساله بار دیگر به وضوح نشان داد که رفورمیسم در اشکال گوناگون راست و چپ مدام بازتولید می‌شود و نقد و مبارزه با این گرایش یک بار برای همیشه نیست و نخواهد بود. به درازای تاریخ مارکسیسم و جنبش کمونیستی، گرایش‌ها و تمایلات رفورمیستی نیز داخل این جنبش و هم‌چنین داخل طبقه‌ی کارگر وجود داشته است. هم‌چنان که مبارزه و افشای رفورمیسم نیز هم‌واره یکی از وظایف و دغدغه‌های کمونیست‌های انقلابی بوده و خواهد بود.

پیش از پرداختن به اصل مطلب، طرح دو نکته را جهت روشن‌تر شدن بحث و سهولت پیش‌برد آن لازم می‌دانیم:

نخست این که ما اصطلاح اصلاح طلب یا رفورمیست را بیان گر ماهیت واقعی آن بخش‌هایی از حاکمیت جمهوری اسلامی که از سال ۷۶ به نام "اصلاح طلبان" و هم اکنون "رهبران جنبش سبز" معروف شده‌اند نمی‌دانیم. از نظر ما برای این جناح از بورژوازی ایران، لفظ درست‌تر **ترمیم طلب** است. چرا که انگیزه‌ی اصلی ایشان از هرگونه تغییر و دگرگونی در درجه‌ی اول تضمین حیات رژیم جمهوری اسلامی ولو با برچسب و رنگ و لعاب جدید است و ابزارشان البته جان تازه بخشیدن (refresh) به همین ساختار بورژوازی و همین رژیم موجود است. با این وجود در این نوشته به طریق معمول از همان اصطلاح رایج و البته نادقیق اصلاح طلب در مورد این نیروها استفاده شده است.

دوم - ممکن است با این بحث روبرو شویم که «گرداننده‌گان رادیو فنگ در داخل ایران هستند و از این نظر در طرح صریح دیدگاه‌های‌شان محدودیت دارند». به نظر ما این مساله در مورد رادیو فنگی‌ها خیلی مصداق ندارد و معتقدیم مساله‌ی اصلی، ایراد در خط و نگاه ایشان به مساله‌ی رفورم و انقلاب است و نه محدودیت‌های طرح آزادانه‌ی دیدگاه‌ها،

پیش قراول اقتصاد دولتی و عدالت اجتماعی و دموکراسی توده‌ای. چرا مراد فرهادپور و حلقه‌ی رخدادش که افق سوژه‌ی حساس هگلی‌شان به «یا حسین، میرحسین» ختم شد و رخداد رهایی‌بخش را یک روز در دوم خرداد ۷۶ و یک روز در نخست وزیر امام یافتند، نباید جزو این قماش باشند؟ فداییان اکثریت و فرخ نگهدار، حزب توده و علی‌خدایی، کاظم علمداری و نیره توحیدی و یک دو جین چپ سابق و سوسیال‌دموکرات و لیبرال امروزی کجای این قصه جای می‌گیرند؟ با پی‌گیری این اسامی خط و درک ناقص و قسمی رادیو فنگ از رفورمیسم روشن‌تر می‌شود. سوال دوم ما این است که مگر دوگانه‌ی رفورم و انقلاب در ایران فقط خاص اصلاح‌طلبان حکومتی و خاتمی می‌شود؟ چرا دوستان رادیو فنگ کمپین یک میلیون امضاء را که مجموعه‌ای از گرایش‌های رفورمیستی و محافظه‌کارانه تا فمینیست‌های پروامپریالیست است را نباید به عنوان تجسم رفورمیسم قلمداد کنند؟ مگر نه این است که کمپین‌ها در تمام سال‌های اخیر یک چشم به بیت آیات عظام قم داشتند و یک چشم به راهروهای مجلس؟ چرا رأی دادن خاتمی و عمل‌کرد امثال نبوی و دباشی مستوجب چنان الفاظی است و عمل‌کرد و تئوری‌های کمپین‌ها نه؟ از این زاویه رادیو فنگ نه ضد هر نوعی از رفورمیسم بل که ضد جناح خاصی از ترمیم-طلبان رژیم اسلامی است. به اعتقاد ما شاخص صحیح در مرزبندی میان رفورم و انقلاب در شرایط امروز سه چیز است: ۱) برنامه‌ی اقتصادی و سیاسی یک جریان که بیان‌گر ماهیت طبقاتی آن است، ۲) فعلیت انقلاب سوسیالیستی و باور به این مساله که زمینه‌ی عینی کافی جهت انقلاب وجود دارد پس باید به دنبال تدارک و سازماندهی عنصر ذهنی آن یعنی حزب پیش‌گام کمونیست رفت و ۳) ضرورت رهبری انقلاب و جنبش از سوی پرولتاریا و توسط حزب کمونیست به عنوان پیش‌گام پرولتاریا. حال آن‌که رادیو فنگ پدیده‌ی رفورمیسم را ورای مبارزه‌ی طبقاتی قرار می‌دهد و رفورمیست بودن را نه بر اساس چشم‌انداز طبقاتی و برنامه‌ی سیاسی افراد و جریان‌ها بلکه کاملاً شخصی و بر اساس موقعیت ایشان مثلا در زندان بودن یا نبودن، صراحت کلام، پیشینه‌ی سیاسی، واکنش‌های افراد به مسائل روز، تحت فشار قرار داشتن از سوی حاکمیت و غیره ارزیابی می‌کند. با معیارهای واقعی و طبقاتی متمایز کننده‌ی انقلاب و رفورم یعنی چشم‌انداز طبقاتی و فعلیت انقلاب و هژمونی و رهبری آن فرق چندانی میان خاتمی و موسوی، کروی و موسوی خونینی‌ها، دباشی و فرهادپور، گنجی و نگهدار و کمپین یک میلیون امضاء و مجمع روحانیون مبارز و غیره وجود ندارد. همه ایشان در یک چیز مشترک‌اند؛ نفی فعلیت انقلاب و سپردن قدرت سیاسی و رهبری جنبش اجتماعی به بورژوازی. کما این‌که مثلا موسوی و کروی پیش از دست‌گیری و در جریان قانون حذف سوبسیدها از سوی دولت احمدی‌نژاد، مخالفتی با نفس این قانون بورژوازی و ضد کارگری نداشتند بلکه دعوا بر سر زمان آن و مجری آن بود. هم‌چنان‌که از زاویه‌ی منافع کارگران و دیگر اقشار فرودست جامعه‌ی ایران تفاوت چندانی میان برنامه‌های اقتصادی و سیاسی این دو با خاتمی یا رفسنجانی و حتی احمدی‌نژاد وجود نداشت. برای مخاطب رادیو فنگ روشن نیست چرا خاتمی رفورمیست است و موسوی نیست! و اساسا مخاطب، ربط استدلال‌های رادیو فنگی‌ها مثل صراحت کلام موسوی که ظاهراً خیلی «شفاف و قشنگ» است، یا مخالفت‌اش با کیش شخصیت در جریان روز تولدش، یا این‌که در بالاترین نهادهای فرهنگی (ضد فرهنگی) رژیم کار

فرهنگی‌اش!!! را می‌کرده و با رسیدن کرد به استخوان برای «نجات کشورش» یا به عرصه‌ی انتخابات گذاشته را با ضد رفورمیست بودن و از آن مهم‌تر انقلابی بودن موسوی متوجه نمی‌شود. اگر چه در اغتشاش حاکم بر خط و برنامه‌ی رادیو فنگ در جایی چنین می‌شنویم که: «اساساً ایده‌ی اصلاحات، ایده‌ی حفظ وضع موجود است» و گویی این گزاره قرار است ره به انقلاب و ضرورت آن ببرد اما انقلابی دانستن موسوی خود بیان‌گر ماهیت به غایت غلط و انحرافی درک رادیو فنگی‌ها از انقلاب است. این‌که چقدر انقلاب مدنظر رادیو فنگ با انقلاب از نظر موسوی که سودای بازگشت به دوران خمینی را دارد اصولاً در آن مناظره با احمدی‌نژاد منظور موسوی از انقلابی بودن مرادف بود یا در «خط امام» بودن و وفاداری‌اش به انقلاب‌گری از نوع خمینیستی آن [تجانس و تشابه دارند را باید به دست زمان و تاریخ سپرد!

۱۵ سال پس از شروع داستان اصلاحات در ایران، سه سال پس از انتخابات سال ۸۸ به مثابه‌ی تیر خلاص به توهم رفورم، در زمانه‌ی که بخش وسیعی از کار به‌دستان و سلاخان و مجریان رژیم اسلامی سال‌ها است از ضرورت ایجاد اصلاحات در بخشی یا حتا تمام حاکمیت سخن می‌گویند و تعدادی از آیت‌الله‌ها و حاکمان شرع و حجج اسلام مرتجع از اصلاحات و رفورم می‌گویند، این‌که رادیو فنگ با حمله به چند شخصیت از لشکر اصلاح‌طلبان [و نه نفس رفورمیسم و تمام گرایش‌های حامی آن] و توسل به فصلی از کتاب تری ایکلتون به فکر رفع سوءتفاهم از دوگانه‌ی انقلاب-اصلاح افتاده است آن هم با بیان جملاتی از این دست که «هر انقلاب شکلی از اصلاحات است» و یا متذکر شدن لزوم «گاهی تند رفتن» از زبان احمد زیدآبادی را هرگز نمی‌توان نقد بی‌محابا و گسست از رفورمیسم و تبلیغ انقلاب و اندیشیدن به چگونگی تدارک آن نام نهاد و از این نظر باید گفت رادیو فنگ هنوز دچار شکلی از رفورم یا نیمه رفورمیسم است. باور به امر انقلاب سوسیالیستی و ضرورت و فعلیت آن در شرایط امروز ایران نیازمند یک گسست تمام عیار از هر نوع رفورمیسم و هر نوع اندیشه و باور ترمیم‌طلبانه و اصلاح‌طلبانه است. بدون قطع امید از انواع و اقسام درک‌ها و برنامه‌های رفورمیستی نمی‌توان افق انقلاب را ترسیم کرد و به بیان دیگر میزان مماشات یک جریان یا خط سیاسی با رفورم و رفورمیست‌ها بیان‌گر فاصله‌ی آن جریان از امر انقلاب و فعلیت آن است. در تحلیل مشخص از شرایط مشخص امروز ایران نسبت انقلاب و اصلاح بیش از هر وقت دیگری نمودار نسبت تباین و آنتاگونیسم است. آن هم در شرایطی که نیروهای انقلابی و سطح‌گرایش توده‌ها به ضرورت انقلاب چنان است که باید معنای واقعی واژه‌ی «تغییر» را از هرگونه توهم اصلاح و احتمال رفورم جدا کرد و چنین اثبات کرد که هر نوع تغییر ریشه‌ای و واقعی به نفع موقعیت طبقه‌ی کارگر و سایر اقشار زحمت‌کش جامعه جز با سرنگونی تمامیت رژیم جمهوری اسلامی و بورژوازی حاکم بر ایران یعنی یک انقلاب اجتماعی ممکن نخواهد بود. در ایران امروز فقط آن‌گاه می‌توان حرف از انقلاب و فعلیت آن زد که از همین امروز با گسستن از هرگونه رفورم و رفورمیسمی برای انقلاب و قیام تدارک دید و مبارزه کرد. ■

پی‌نوشت‌ها:

لینک برنامه‌ی ۱۸ رادیو فنگ:

<http://radiofang.com/?p=251>

لینک نقد ما بر میخک:

<http://wp.me/p1DR5R-48>

راه حل را (به موقع) جلو گذاشت!

درباره‌ی فیلم

"به موقع"

(IN TIME)

ساخته‌ی آندری نیکول



آزاد پاکباز



عمر انسان‌ها خود را باز تولید می‌کند و

آهنگ آن می‌کند که خود را جاودانه کند.

فیلم "این‌تایم" با بازی جاستین تیم برلیک، آماندا سی فرید و بازیگران دیگری و به نویسنده‌گی و کارگردانی آندری نیکول جامعه‌ای را که با محوریت پول سر پا است و همچنین نقش ارزش افزوده که خون حیات‌بخش جاری در رگ‌های این نظام است را به تصویر می‌کشد. "این‌تایم" چهارمین فیلم نیکول در مقام کارگردانی است، فیلم‌های قبلی او هم اکثراً به مشکلات ناشی از جامعه‌ی سرمایه‌داری می‌پردازد که در آخرین آن‌ها، «ارباب جنگ» به رشد یک قاچاق‌چی خرد اسلحه تا مرز معامله با ارتش‌های امپریالیستی و فاش کردن این روابط می‌پرداخت.

نقش اول فیلم "این‌تایم" (جاستین تیمبرلیک) یک جوان به نام ویل از طبقه‌ی فرودست جامعه در کارخانه‌ای کار می‌کند که تمام هم‌وغم‌اش مانند باقی هم‌طبقه‌ای‌های‌اش زنده ماندن است. او یک‌شب به طور تصادفی با یک مرد که حدود یک قرن عمر ذخیره دارد آشنا می‌شود و جان آن را از دست «زمان دزدها» نجات می‌دهد. پس از فرارشان دیالوگ‌هایی معنادار بین آن‌ها رد و بدل می‌شود، مرد در آن صحنه به ویل می‌گوید: «برای این‌که چند نفر جاودانه بشن خیلی‌ها باید بمیرن...» و از همان ابتدا فیلم‌ساز نقش واقعی پول را برای بیننده افشا می‌کند، مرد که از یک‌ناوختی زنده‌گی‌ای که این سیستم برای‌اش به وجود آورده به ستوه آمده و بر خلاف میل ویل تمام عمرش را به او می‌دهد و داستان اصلی فیلم از آن به بعد آغاز می‌شود. ویل به علت این که متهم به قتل است و البته از روی میل باطنی برای در امان ماندن از دست‌گیری توسط «مأمورین زمان‌دار» به منطقه‌ی پول‌دارها می‌گریزد و آن‌جا با «سیلویا» دختر یکی از بزرگ‌ترین قطب‌های سرمایه رابطه برقرار می‌کند و پس از شناسایی‌شدن، با دختر فرار می‌کند و از آن‌جا به بعد آن‌ها تصمیم به دست‌برد زدن به زمان سرمایه‌دارها و پخش آن بین مردم فقیر می‌گیرند، همان کاری که پدر ویل جان‌اش را برای آن از دست داد و در بیان ساده‌تر نوعی "رابین‌هود" مَنیشی را به پیش می‌گیرند.

نیکول در "این‌تایم" با زیرکی خاصی از ژانر اکشن‌پلیسی و تعقیب و گریز برای کشاندن مخاطب عام به سینما و نگاه‌داشتن‌اش تا به آخر فیلم بر روی صندلی بهره می‌جوید تا ارزش تعریف‌شده برای پول در نظام سرمایه‌داری و نقش‌اش به عنوان قفلی که زنجیرهای اسارت را به پای

یادداشت پیش‌رو در تلاش برای معرفی و نقد فیلم

این‌تایم (in time) ساخته‌ی آندری نیکول نوشته شده است. از آن‌جایی که فیلم‌ساز در این اثر، نقش پول در نظام سرمایه‌داری را مستقیماً زیر ذره‌بین قرار داده و از زوایای مختلف مورد بررسی قرار می‌دهد و همچنین به علت آن‌که این موضوع، خود یکی از مباحث مهم مارکسیسم در اقتصاد سیاسی و مبارزه‌ی طبقاتی می‌باشد، به ناگزیر بر روی نقطه‌نظر و ایده‌تولوژی حاکم بر فیلم در مورد موضوع‌اش، بیش‌تر تمرکز شده است.

این فیلم، داستان رابطه‌ی انسان و پول را به روی پرده می‌آورد. اما فیلم‌ساز با ترفندی استادانه در این فیلم، پول را حذف کرده و نقش آن را به زمان داده است، که به واقع این جایگزینی، درست‌ترین انتخاب برای بیان نقش سرمایه در جامعه‌ی امروزی‌ست. بر روی دست آدم‌های این فیلم ساعتی الکترونیکی حک شده که عمرشان در آن ذخیره شده و تمام مبادلات‌شان از قبیل گرفتن حقوق، پرداخت قبوض و هرآن‌چه را که به دادوستد ربط دارد با قراردادن دست‌شان بر روی حس‌گرها انجام می‌دهند و به زبان ساده‌تر عمرشان را معامله می‌کنند. این ساعت‌ها از ۲۵ ساله‌گی شروع به کار می‌کنند و از آن سن به بعد انسان‌ها فیزیک‌شان تغییری نمی‌کند و تنها دغدغه‌شان ذخیره‌ی زمانی‌شان است که اگر تمام شود زنده‌گی‌شان نیز خاتمه می‌یابد. از آن‌جاست که تکاپو برای بقاء شروع می‌شود. به واقع کارگردان با تمثیل هوش‌مندان‌های از مساله‌ی ابدیت و نامیرایی و نسبت آن با حق حیات و زیستن در مناسبات سرمایه‌داری موجود در جوامع ما که با پول امکان یافته و تضمین می‌شود، ذهن بیننده را به عمق پلشتی و هول‌ناکی مناسبات روزمره و جاری در زنده‌گی خود او متوجه می‌کند. پول در سرمایه‌داری واسطی برای مبادله‌ی کار در میان انسان‌ها است. زمانی که شما پیراهن دوخت‌چین را می‌خرید، در واقع کارتان را که در شکل پول ذخیره شده با سرمایه‌داری که نیروی کار کارگر چینی را در اختیار گرفته مبادله می‌کنید. انباشت پول در دست عده‌ای قلیل به نام سرمایه‌دار، نشانه‌ی انباشت کار انسان‌ها در دست آنان است. کار یعنی صرف عمر و انرژی بدنی و ذهنی انسان. در این فیلم پول به شکل زمان و عمر در آمده و ثروت‌مندان عمر مردم را به شکل ناعادلانه‌ای خریده و جاودانه می‌شوند. این قیاس را باید به ورای تفسیر این فیلم تعمیم داد و گفت: سرمایه‌داری با به یغما بردن

زنده‌گی آن‌ها محکم کرده است، بیان کند. فیلم‌برداری فوق‌العاده‌ی هالیوودی، برش‌های به موقع، نور و میزانش‌ها، همه‌گی در مجموع یک اثر حرفه‌ای را پیش رو می‌گذارند. فیلم‌نامه‌ی روان "این‌تایم" موفقیت‌اش را بیش‌تر مدیون موضوع‌اش و البته دیالوگ‌های ماندگارش است.

نیکول با درآوردن لباس پول از جامعه‌ی سرمایه‌داری و عریان نشان دادن اندام معلول این نظام از طریق حذف پول، ما را به عمق فاجعه می‌برد و نقش واقعی زمان را در هر چه کلفت‌تر کردن پوست این نظام نشان می‌دهد. این‌جاست که کارگردان ما را مجبور به فکر کردن در مورد نقش "زمان" در نظام کنونی حاکم بر دنیا می‌کند و این‌که آن‌چه در پس پول پنهان است در واقع زمان یا عمر انسان‌ها است.

در موارد متعددی در فیلم به خوبی تفاوت جامعه‌ی کارگران و زحمت‌کشان (که ذخیره‌ی عمرشان حداکثر دو تا سه روز است و در واقع جان‌به‌لب زنده‌گی می‌کنند) را با بورژواها حتا در راه رفتن و به‌خصوص در استرس‌شان برای هدر رفتن زمان، در زنده‌گی روزمره نشان داده می‌شود. جامعه‌ی غالب، جامعه‌ای با مردمان ریلکس، خوش‌پوش با تفریحاتی افراطی‌ست که از تنها چیزی که هراس ندارند، اتمام زمان است، اما در مقابل، انسان‌های جامعه‌ی مغلوب همیشه چشم به ساعدهای‌شان دارند که مبادا اندک‌زمان باقی‌مانده‌شان تمام شود و زنده‌گی فلاکت‌بار را بردرد گویند. نکته‌ی جالب دیگر، مرزهای سفت و سخت بین مناطق زمانی (محل‌ها) است که به دلیل یک‌دست‌ماندن محلات و مهم‌تر از آن بی‌خبر نگاه‌داشتن فقرا از نوع زنده‌گی پول‌دارها و تفاوت بین آن‌هاست.

اواسط فیلم بعد از این‌که ویل و سیلیویا (دختر مورد علاقه‌اش) دست‌برد کلانی به زمان سرمایه‌داران می‌زنند و آن را بین مردم فقیر پخش می‌کنند، در سکانسی مأمورین زمان‌دار دیده می‌شوند که مقابل مانیتوری عظیم که نقشه‌ی مناطق زمانی را نشان می‌دهد ایستاده‌اند و با عصبانیتی تواءمان با نگرانی، به علت جابه‌جایی زمانی (سرمایه‌ای) کلان از منطقه‌ی ثروت‌مندان به منطقه‌ی فرودستان تاکید می‌کنند که اگر این مقدار زمان سریعاً به جای اصلی‌اش برنگردد ضربه‌ای شدید می‌خورند. کارگردان در این سکانس به خوبی نقش انکارناپذیر انحصار مالکیت خصوصی را به عنوان جزء جدایی‌ناپذیر نظام سرمایه‌داری برای بیننده، رو می‌کند. و بیننده متوجه چرایی وجود انحصار مالکیت خصوصی به عنوان نقش اول سناریوی سرمایه‌داری می‌شود و اگر وجود نداشته باشد این نظام حرفی برای گفتن ندارد. این عنصر نظام کنونی طوری بنا گذاشته شده که تک‌تک توده‌های مردم، ناگزیر به باتلاق آن فرو می‌روند و برای بقای خود باید خون یک‌دیگر را بمکند، طوری که در ظاهر امر، نظام سرمایه‌داری هیچ نقشی در این تراژدی بازی نمی‌کند.

در سکانس جالبی در اواخر فیلم وقتی دو قهرمان داستان به دام «زمان دزدها» (باچ‌گیرها) می‌افتند، پیش‌نهاد "مچ‌اندازی" برای شرط‌بندی بر روی عمرشان از طرف سرکرده‌ی باچ‌گیرها به ویل داده می‌شود و برای چند لحظه هیجان و التهاب خاصی در فضای فیلم حاکم می‌شود، شاید این قسمت فیلم برای تماشاچی همانند سکانسی با بوسه‌های عاشقانه، لحظه‌ای گذرا باشد اما از نکته‌ای که در این سکانس، کارگردان عامدانه یا غیرعامدانه به آن اشاره می‌کند به‌راحتی نمی‌توان گذشت. ویل که صفت کارگر را با خود یدک می‌کشد طبیعتاً عمل‌کردش در شرایط مختلف در داستان، راهنما و تا اندازه‌ای بازتاب رفتار این قشر جامعه در قبالی اشکال مشابه همین شرایط در جامعه‌ی واقعی است. شاید که کارگر در این جامعه‌ی پر هرج‌ومرج در برخی

موارد بتواند با مچ‌اندازهایی، به‌تنهایی و با راه‌حلهایی که خود طرح می‌کند (مانند ویل) از گذشته به ارث برده، در راه درست گام بردارد و از پس مشکلات‌اش برآید اما واقعا همیشه همین‌طور است؟ بیایید این مساله را در مقیاس بزرگ‌تر ببینیم: دقیقاً همان موضوعی که داستان فیلم با آن اوج می‌گیرد و به نقطه‌ی نهایی خود می‌رسد یعنی مبارزه با سیستم. این مساله انکارناپذیر است که در این مبارزه، اتحاد کارگران شرط است و انگیزه‌شان برای رهایی در کفه‌ی ترازویی که در کفه‌ی دیگرش است شمار است سنگینی می‌کند اما باید این موضوع مهم را هم در نظر گرفت که کارگری که از فرط استعمار وقت قورت دادن آب دهانش را ندارد و از این اسارت‌جان‌اش به لب رسیده، آیا علم و روش‌اش هم برای مبارزه در راه آزادی به مقدار انگیزه‌اش کارایی و کیفیت دارد؟

در اواخر فیلم دو بازیگر اصلی در سکانسی اکشن بعد از یک تعقیب و گریز، از دست مأمور زمان‌دار فرار می‌کنند و بر روی پشت‌بامی پنهان می‌شوند که ناگهان توجه ویل به تابلوی اعلام نرخ سود وام بانک آن طرف خیابان جلب می‌شود و به بالا رفتن نرخ سود ناشی از دست‌بردشان پی می‌برد و آن موقع است که به بی‌اثر بودن روش مبارزاتی خودشان اعتراف می‌کند و به مخاطب می‌فهماند که این نظام و روابط‌اش آن‌قدر پیچیده است که نمی‌شود با یک تفنگ و مقداری دل‌سوزی برای مردم به جنگ‌اش رفت. این نظام، غولی است که اگر یک پای‌اش را قطع کنی دو سر اضافه می‌کند، دست‌های‌اش را بزنی پاهای‌اش دراز می‌شوند و خلاصه این‌که غول، غول عجیبی است اما کارگردان با امید‌واهی دادن باز هم بازیگرانش را به جنگ غول می‌فرستد و گویا موفق هم می‌شوند.

اما همان‌طور که در بالا بدان اشاره شد این سوال اساسی پیش می‌آید که آیا واقعا راه مبارزه با این سیستم این است؟ طبیعتاً همان‌طور که ویل به ناتوانی این روش اعتراف می‌کند جواب این سوال نه است. فیلم با توجه به قوت‌های غیر قابل انکارش ضعف‌هایی هم دارد، ضعف‌هایی که با زیرکی بورژوا مآبانه در دل همین قوت‌ها پنهان شده و این دو خصلت فیلم به‌طور عجیبی با هم، هم‌زادپنداری می‌کنند. این توانایی‌هایی که از آن‌ها صحبت می‌شود اگر در مجموع، ایده‌ی درست و کارآمدی را به بیننده ارائه ندهد (که نداده) نه‌تنها (به قول برخی دوستان) نقش مسکنی برای سردردهای بیننده را ایفا نمی‌کند بل‌که بیننده را دچار بیماری خطرناک توهم هم می‌کند، که البته از فیلمی که تولید هالیوود است بیش از این انتظار نمی‌رود؛ که مردم را به افشاگری‌هایی این‌چنینی که خودشان هر روز آن را تا مغز استخوان حس می‌کنند دل‌خوش کند. این یاهو‌گویان باهوش، طوری روبنای این جامعه را آلوده کرده‌اند که توده‌ی مردم از چنین دست‌آوردهایی به‌وجود بیایند و همین‌طور که در دل جامعه‌ای همانند جامعه‌ی تصویر شده در فیلم زنده‌گی می‌کنند بدون برداشتن حتا یک قدم، فقط رویاپردازی کنند و ایثارهای قهرمانان این فیلم‌ها را تنها راه نجات بدانند و هرشب که سر بر بالین می‌گذارند رویای این ناجی را ببینند و حتا به مغزشان هم خطور نکند که نقش آن‌ها در این پروسه‌ی مبارزه با این سیستم تا سرنگونی کامل آن چیست؟! این نکته‌ای است که در این فیلم اصلاً به آن اهمیتی داده نمی‌شود.

در آخر با تاکید دوباره به قوت‌های درخشان فیلم‌نامه باید گفته شود کارگردان با آن ایده‌ها و پایان‌بندی ناخودآگاه شعر آلفرد لرد تنیسون انگلیسی، شاعر دربار ویکتوریا که می‌گوید "توده‌ها را دلیل جستن نشاید، آن‌ها را کار کردن و مردن باید" را در ذهن‌مان تداعی می‌کند. ■



نگاهی به شاهین نجفی و نقی رسانه‌ها و جمهوری اسلامی

کامران پرنده

یادداشت یک مرتد

روز چهارشنبه ۲۰ اردیبهشت ۹- ماه مه- سرتیتر رسانه‌های فارسی- زبان، از صدور فتوای حکم ارتداد توهین کننده‌گان به ساحت مقدس امام نقی توسط آیت‌الله صافی گلپایگانی خبر دادند. به فاصله چندروز از این خبر، شاهین نجفی با ترانه‌ی نقی مشمول این حکم شد. آیت‌الله مکارم- شیرازی دیگر مرجع تقلید شیعه، به‌طور مشخص‌تری این حکم و اعتبار جاری شدن آن را تایید کرد. پایگاه خبری شیعه‌آنلاین نیز برای کشتن «شاهین نجفی» و اجرای فتوا، مبلغ ۱۰۰ هزار دلار جایزه تعیین کرده است و در پس این موج، شاهین نجفی خواننده‌ی ترانه‌ی نقی، توسط پلیس کشور محل اقامت‌اش -آلمان- تحت مراقبت‌های امنیتی قرار گرفت. با توجه به واکنش‌های متناقض رسانه‌ای، مصاحبه‌های خود شاهین، اظهارنظرهای چهره‌های هنرمند و سیاسی-اجتماعی در این باره، "یادداشت یک مرتد" را بخوانید. مرتد در انتهای یادداشت، لینک‌هایی که از آن‌ها نقل قول‌هایی را آورده، ضمیمه می‌کند.

فتوای ارتداد و بازی جمهوری اسلامی

در شرایطی که رژیم اسلامی یکی از بدترین و آشفته‌ترین دوران سیاسی خود را در عرصه‌ی داخلی و خارجی تجربه می‌کند، شرایط صدور این فتوا را به‌دقت باید بررسی کرد. به حاشیه‌های زیادی در خروجی‌های فیس‌بوکی و وبلاگ‌های مختلف دامن زده شده و این فتوا را با فتوای قتل سلمان رشدی یکی دانسته و مقایسه‌های عجیب و غریبی که شرایط مشخص نظام اسلامی را از قلم انداخته‌اند. واقعیت این‌ست که رژیم‌های

ارتجاعی و دیکتاتوری مانند جمهوری اسلامی که در نوک هرم حاکمیت- شان نیز چندپاره‌گی رُخ داده از هر صدایی و حتی از صدای خش‌خش هر برگی وحشت دارند و حساسیت‌شان به تحرکات اجتماعی فقط به سرکوب و حبس و شکنجه و اعدام پا می‌دهد. رژیم‌ی که در بُعد بین‌المللی و داخلی مشروعیت سیاسی و مذهبی‌اش را از دست داده، در راس حاکمیت- اش نیز دیگر ایده‌نولوژی مذهبی همانند دهه‌ی ۶۰ نمی‌تواند به یک‌دست شدن‌اش یاری رساند. مذهب و سمبل‌های دینی به مضحکه‌ای در بین جوانان و حتا برخی طرفداران قدیمی‌اش بدل شده است و جای‌گاه قبلی خود را در اجتماع و به‌خصوص در میان نسل جوان امروز از دست داده است. واژه‌هایی که جوانان برای تمسخر و دست‌اندختن هم به‌کار می‌برند، جوک‌های مذهبی با شخصیت پیامبر و امامان و در این اواخر هم صفت "نقی" در بین جوانان به عنوان نقی‌اضافی و زورکی یک فرد در یک جمع همه‌گی نمونه‌هایی از روی‌گردانی این نسل از مذهب، بخشی از مخالفت آن‌ها با روابط و قوانین مذهبی رایج در جامعه و حاکمیت است. صدور فتوای ارتداد و قتل شاهین را توسط روحانیون حکومتی شیعه باید از این دریچه نگریست و توجه کرد که این فتوا، در واقع زهر چشم گرفتن و خط و نشان کشیدن برای نسلی است که از مذهب روی‌گردان و ضداسلام سیاسی است و مضحکه روحانیون و ائمه‌ی دین برای‌شان بخشاً ابزار مقاومت اجتماعی است. سکوت تاکتونی جناح مقابل -باند احمدی‌نژاد- هم بی‌دلیل نیست زیرا چندان هم بدشان نیامده که وجاهت روحانیون در قدرت زیر سوال برود و برای خودشان مشروعیتی دیگری فراهم کنند. هرچند نباید به موضع تاکتونی آن‌ها دل‌خوش کرد. به‌بیانی دیگر، این فتوا را باید از یک سو در چارچوب دعوای بزرگ‌تر میان مردم و حکومت ارزیابی کرد که برای ارباب نسل عاصی و آماده‌ی انفجار صادر شده و شاهین

نماینده‌ای از این نسل است و از سوی دیگر تلاش برای غم کردن ستون مقدس اسلام که نیروهای مختلف درون هیات حاکمه را به خط کند. بنابراین باید با تمام قوا با این سیاست ورشکسته مبارزه کرد. دفاع از شاهین نجفی، در واقع دفاع از خودمان و دفاع از حق مخالفت‌مان با ارتجاعی‌ترین روش‌های سلطه و سرکوب است. دفاع از شاهین نجفی، به مبارزه با رژیم گره خورده که روبنای سیاسی‌اش آلوده به عقب‌مانده‌ترین حربه‌ها و قوانین است و بیش از سی سال آن‌ها را به اجرا گذاشته است. دفاع از شاهین نجفی، تقویت اعتراضات مردمی در سطوح مختلف است.

در دنیای رسانه‌ها چه خبر؟

اظهارات گوناگونی از سوی چهره‌های هنری، حقوقی، اجتماعی و سیاسی با نظرسنجی‌های مختلف صورت گرفته است. هم شاهین نجفی، هم متن ترانه‌ی نقی، هم صافی گلپایگانی، هم مخالفین و موافقین ترانه و ... مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌اند. در فیس‌بوک و خروجی‌های دیگر، کمپین‌های حمایتی گوناگونی را از سوی فعالین شاهد هستیم. اظهارات ضد و نقیض برخی از این فعالین و کمپین‌هایشان بیش از آن‌که روشن‌گری کند، فضا را محدود کرده است. به چند نمونه‌ی مهم و عمده باید اشاره‌ای گذرا داشته باشیم؛

دسته‌ی اول بخش وسیعی از فعالین چپ، حقوق بشری و ضد اعدام و میلیون‌ها انسانی هستند که برخوردی مشخص کردند: عده‌ای شاهین را بی‌گناه دانسته و آزادی‌ی بیان را در هر شرایطی مقدم دانستند. برخی دیگر دفاع‌شان از شاهین بیشتر دل‌سوزی بود و این‌که "حرفی نزده، این خصلت ترانه‌های رپ است، ترانه اعتراضی بود و ..."، برخی دیگر به‌درستی این فتوا را با جنایات دوران سی و اندی ساله‌ی جمهوری اسلامی یکی کرده و خواهان حمایت از شاهین نجفی شدند. بیانیه‌های احزاب و سازمان‌ها نیز جنبه‌ی حمایت از شاهین را با مبارزه با جمهوری اسلامی به‌درستی پیوند زدند.

دسته‌ی دوم سبزه‌ها و ملی-مذهبی‌ها با پشتوانه‌ی رسانه‌ای قدرت‌های بزرگ هستند. در مجموع باید برخورد سبزه‌ها و ملی-مذهبی‌ها را بزدلانه و حقیر و عوام‌فریبانه ارزیابی کرد. سبزه‌ها که علاوه بر فضاهای اجتماعی عمومی دسترسی کافی به ابررسانه‌ها نیز دارند موضع خود در دفاع از شاهین نجفی را به بندهای ایده‌نولوژیک خود گره زدند. روشن‌فکران و نظریه‌پردازان آن‌ها وارد حوزه‌ی اخلاق و نفس حکم اعدام و فتوا شدند. سبزه‌ها ضمن درنوردیدن مرزهای فتوا و اعدام در جمهوری اسلامی و رژیم‌های دیکتاتوری، به سیاق دو سال قبل خود، مخالفت با بخشی از روحانیون در قدرت را عمده کرده و به مخاطبین خود توصیه می‌کنند که حوزه‌ی اخلاق عمومی را محترم شمرده و باورهای مذهبی نباید مورد توهین قرار گیرند. مساله این‌ست که توهین چیست و آیا نرم اجتماعی ترانه توهین محسوب می‌شود یا نه و ... یعنی اگر حوزه‌ی اخلاقیات جامعه را زیر سوال برده خطا کرده ولی فتوای ارتداد جایز نیست! برخی چهره‌های سیاسی سبز مانند مجتبی‌ی واحدی روی‌گرد روشن‌تری در قبال شاهین نجفی و مخاطبان ترانه‌ی نقی داشتند. وی در نوشته‌های «تلاش مشکوک برخی رسانه‌های حکومتی و هم‌راهی سوال برانگیز بخشی از اپوزیسیون برای مرتبط کردن یک فتوا از آیت‌الله صافی گلپایگانی با این موضوع موجب تبلیغات وسیع پیرامون تهدید غیرواقعی علیه جان خواننده ترانه شد!» واحدی در مصاحبه‌ای تصویری با برنامه‌ی «روی خط» صدای

آمریکا، با تاکید بر مسلمان و شیعه بودن خود، موضع بزدلانه‌ی سبزه‌ها را به مسائل مشخصی مثل غرّف جامعه وصل می‌کند. واحدی به شدت از واکنش مردم و رسانه‌های عمومی برآشفته بود و به صراحت اعلام کرد که این کار شاهین نجفی تابوشکنی نیست و طرفداران ترانه‌ی نقی موضوع را بزرگ کرده‌اند و او به کار این افراد اعتراض دارد! از نظر وی فعالین سیاسی و هزاران انسان دیگر که به این فتوا و جمهوری اسلامی واکنش داده‌اند شعور ندارند و جوگیر شده‌اند. واحدی واقعاً تصور می‌کند هنوز حنای دو سال پیش‌شان رنگ دارد که به مردم بگویند ساکت، و مردم سکوت کنند! واحدی کماکان دنبال فرصتی است تا ارادت و پای‌بندی خود به نظام انس و الفت اسلامی را نشان دهد. واحدی در دفاع از شاهین نجفی تلاش می‌کرد وی را منحرف و خاطی معرفی کند و از دین پاک و راستی اسلام برای بخشش شاهین مایه بگذارد. وی فتوای گلپایگانی را با توجه به تاریخ صدور و محتوای آن نامربوط به شاهین دانست و تایید فتوا توسط آیت‌الله مکارم شیرازی را نیز تاسف‌آور خواند زیرا مکارم شیرازی به صراحت اعلام کرده است که توهین به نام ائمه و حتا به "گنبد" امام هشتم نیز موجب ارتداد و اجرای حکم است. البته واحدی با تخصصی مثال‌زدنی به معیار و چشمه‌ی زلال حقیقت سبزه‌ها - امام راحل - اشاره کرده و در مخالفت با فتوای اخیر درباره‌ی شاهین نجفی، تفسیر خود را این‌گونه شرح می‌دهد: "با مشورت‌هایی که با روحانیون زیادی کرده‌ام ... چون همین‌قدر که شاهین اشاره کرده که قصد اهانت نداشته، فتوای قتل باطل است!" یعنی اگر کسی از حق انتقاد یا توهین خود به هر عقیده و مذهب یا خرافه‌ای نگذرد، فتوای قتل شامل‌اش خواهد شد.

واحدی در بخش سیاسی تحلیل خود به وجود خرافه در جامعه اعتراف کرد و این‌که در دوران جمهوری اسلامی افزایش یافته است اما توصیه‌ی وی این بود که "ما اگر هرکاری بکنیم که به نفع حاکمیت تمام شود، حتا اگر به قصد مبارزه با خرافه باشد، غلط است!!!!" می‌بینیم که سخن‌گویان سبز کماکان برای نسوختن سیخ و کباب و زیر ضرب نرفتن نظام الفت اسلامی موضع می‌گیرند و دل‌شان می‌لرزد که مبادا از یک‌سو فرصت را از کف دهند و از سوی دیگر موضعی بگیرند و برانداز و مخالف نظام جمهوری اسلامی قلم‌داد شوند! واحدی در برخورد به صحبت‌های شاهرخ مشکین‌قلم در انتقاد از سیاست‌های حمایت از خرافات دست‌اندرکاران رژیم از سی سال پیش تا امروز و ترور فریدون فرخ‌زاد، برخوردی آشفته و عصبی کرد و او را متهم به عدم شناخت و درک از هنر معرفی کرد!

در مجموع مواضع صدای آمریکا میانه‌داری بود و موضع بی‌بی‌سی و رادیو فرانسه بیشتر تاکید بر فتوا و دفاع از شاهین برای بزرگ کردن وجه دیگر یعنی صدور فتوا. رسانه‌های دیگر اروپایی نیز -به‌ویژه آلمان- بساط حمایت امنیتی از شاهین را برجسته کردند ولی حتا از یادآوری ترورهای جمهوری اسلامی در خود آلمان خودداری کردند. رسانه‌های اینترنتی فارسی‌زبان، عمدتاً حق آزادی بیان را برجسته کرده و برخی جریان‌های سیاسی نیز جنایات رژیم را افشاگری کردند که ترور فریدون فرخ‌زاد در سال‌های دور بحثی رایج در میان مباحث بود.

از زاویه‌ی هنری و بررسی خود اثر نقی و از زاویه‌ی سبک اجرایی آن، بحث زیادی درنگرفته ولی در یکی از مصاحبه‌ها که در برنامه‌ی زمینه‌ها و زمانه‌های رادیو فرانسه انجام شده بود، نکات جالبی از سوی مهدی آوردند بیان شد. وی درباره‌ی موسیقی رپ اشاره دارد که "این سبک از معیارهای ادبی و به‌ویژه نقد ادبی گریزان است و این تناقضی است که بخواهیم آن را

با معیار ادبی مقایسه کنیم". کاری که تا امروز در اکثر بررسی‌های هنری ترانه‌ی نقی انجام شده است. آوردن در تحلیل کلی ترانه‌ی نقی، آن را در قیاس با کارهای قبلی شاهین خالی از ظرافت‌های رُب و اِلمان‌های طنز برآورد می‌کند و معتقد است که خواننده علی‌رغم شاخ و شانه کشیدن در برابر هنجارها، به یک جور دست و پا بسته‌گی بزرگ هم دچار است که او را وامی‌دارد که بگوید "همه آماده تو کفینیم"! یعنی برعکس این که ترانه‌ی رُپ، ترانه‌ی اعتراض است و به نظر می‌رسد که این ترانه هم، اعتراضی است، در درون مایه و بطن و پشت این تصویر اعتراضی، یک جور انفعال و احساس شکست را می‌بینیم که به فضای منفعل‌تر جامعه گره خورده است و حتا به این منجر شده که نوعی تبلیغ ایده‌ی انتظار در کلام شاهین برجسته شود!

شاهین و ارتداد

ترانه‌ی نقی، یک اثر هنری منفی نیست و شاهین در این ترانه هم، مانند کارهای قبلی‌اش، وراى تعريف خودش از آن، قصد بازنمایی واقعیات جاری جامعه را داشته است. البته همانند هر اثر هنری، اثرات اجتماعی آن می‌تواند از اراده‌ی خالق آن مستقل باشد. ترانه‌ی نقی شاهین هم این‌گونه بود. مانند بسیاری ترانه‌های دیگرش. شاهرخ مشکین‌قلم هنرمند رقصنده و محبوبی است که به انعکاس زوایای اجتماعی دیگری از اجرای این اثر شاهین اشاره‌ی دقیقی دارد که فارق از قصد شاهین، باب جدل بر سر برخی موضوعات اجتماعی را باز کرده است. او نکات مهمی را در برنامه‌ی مشترک با واحدی در برابر ما می‌گذارد؛ او واحدی‌ها را به پرسش می‌گیرد و در برابر استدلال‌ات اخلاقی و وحشت‌زده‌ی سبزه‌ها از توهین به ساحت شیعیان و ائمه‌ی اطهارشان، وضعیت دیگر اقلیت‌های مذهبی در طول سال‌ها و قرن‌ها حکومت شیعیان را مطرح می‌کند؛ او بیان می‌کند که این ترانه شاید آئینه‌ای در برابر امثال واحدی‌ها و میلیون‌ها شیعه‌مذهبی که عُرف جامعه‌ی ایران با آن‌ها تعیین شده و اکنون به‌واسطه‌ی نقی به عقایدشان توهین شده، قرار دهد تا درک کنند اقلیت‌های مذهبی دیگر در این دوران چه کشیده‌اند. "به سنی‌ها به کله‌ی عُمرشان توهین می‌شود، یهودی را جهود و سگ‌جهود، ارمنی‌ها را سگارمنی، هندی‌ها را گاوپرست و زرتشتی‌ها را آتش‌پرست و گبری و بهایی‌ها را کثافت و نجاست خوانده- ایم!" به نظر وی، در کشوری شیعه‌مذهب که قرن‌ها به دیگر مذاهب و باورها توهین شده، این کار شاهین در واقع -خواست و ناخواست- به آن‌ها و امثال واحدی "تودهنی" زده است! شاهرخ مشکین‌قلم در انتهای صحبت خود جمله‌ای از آنا تول فرانس را بازگو کرد که: "اگر میلیون‌ها آدم هم صدا از یک حماقت دم بزنند، ذات آن حماقت هم‌چنان پایدار است" و این حماقت که امروز به‌نام عرف و اخلاق دینی از آن نام برده می‌شود، اگر میلیون‌ها آدم از آن دم بزنند، هم‌چنان حماقت است!

بنابراین، اجرای ترانه‌ی نقی توسط شاهین بخش‌هایی از اعتراضات و فریادهای مردم را نماینده‌گی می‌کند. این همان چیزی‌ست که مردم از شاهین انتظار داشتند و دارند و کارهای وی را فارغ از سطح تکنیکی و حرفه‌اش جذاب می‌کند. این همان چیزی‌ست که هزاران و بل که میلیون انسان زنده و باشعور را در رسانه‌های عمومی و در خیابان به حمایت از شاهین واداشته است. ده‌ها کلیپ ویدئویی در این چندروز تولید شده که با محوریت حمایت از شاهین و ترانه نقی، به شدیدترین شکل، مقدسات

شیعه را و مذهب را به تمسخر گرفته‌اند. آمار روبه‌فزون‌ی آن‌ها بیان‌گر واقعیتی است که جامعه از مذهب و دین به حدی روی‌گردان است که مبارزه با نماینده‌گان مذهبی حاکم را با تمسخر به سمبل‌های دینی و رسمی دنبال می‌کند. حمایت از شاهین، تبدیل به اعتراضی شده است که بررسی جنبه‌های درست و غلط آن بحث دیگری‌ست، بحث ما برحق بودن اعتراض مردم بر علیه دین و سمبل‌های آن است.

انتظاری که ما از شاهین داریم این‌ست که مثل برخی ترانه‌هایش باشد. جا نزنند! چندسال قبل در ترانه‌ی "آوازه‌خوان در خون" برای فریدون فرخ‌زاد خوانده بود: "... آخه زندگی به سبک تو پُردردسره - قدم تو راهی که لحظه به لحظه خطر ... آری شاهین، این راه پُرخطر است و تو از ابتدا آن را می‌دانستی. این سبک خواندن و درکنار مردم بودن، پُر از خطر است و تو به‌ویژه در دوره‌ی آغازین کار هنری‌ات مدافع و مبلغ این سبک بودی و برای همین محبوب شدی. برای همین محبوب بودی. برای همین وقتی در دوران انتخابات ۸۸، با ترانه‌ی "چی‌ز" به میدان آمدی، همه آن‌را زمزمه کرده و تکیه‌کلام بسیاری شده بود. برای همین بود که با تمسخر روحانیون، سیاست‌مداران اسلامی و بلندکردن پرچم حق زن، به چالش کشیدن خرافات و ... در بین خواننده‌گان مردمی نسل خودت جای گرفتی. حتا بعد از انتخابات ۸۸ که حامی جنبش سبز و ادعاهای آن‌ها شدی و تهی‌بودن آن ایده‌نولوژی تو را به خواندن از توهم و هیچ و پوچ رساند، اما هم‌چنان در میان نسل خودت مردمی بودی.

برای همین از تو انتظار داریم که وقتی تنها نیستی، وقتی در نسل خودت جا باز کرده‌ای، وقتی قلم و صدا و اعتبار بی‌چیزان، تبعیدی‌ها و زندان‌یان، جوانان و ... را پشت خودت داری؛ مقاوم باشی و ابراز پشیمانی نکنی و با صاحبان قدرت از هر قماش می‌مماشات نکنی! به موج بزرگ‌تری نگاه کن که در پس حرکت تو به‌راه افتاده و به تضادهای دیگری نگاه کن که سر باز کرده‌اند و باز مثل قبل مسئولیت تو را در مبارزه به تو یادآوری می‌کند. خواست امروز همه‌ی مرتدین طرف‌دار کارگر، خلق، انسان و بشر، حقوق زن، ضداعدام و آزادی از تو همین است. ■

مرتدین جهان، از شاهین حمایت کنید!

زنده‌باد ارتداد!

لینک‌های جالب در همین زمینه:

مصاحبه‌ی بی‌بی‌سی با شاهین نجفی در اینترنت به‌راحتی قابل دیدن است. لینک زیر در یوتیوب است.

www.youtube.com/watch?v=IEG2hQXc4Ao

لینک برنامه‌ی دوشنبه‌ی "روی خط" صدای آمریکا و مصاحبه با واحدی و شاهرخ مشکین‌قلم.

www.voanews.com/persian/programs/tv/60794777.html

لینک مصاحبه‌ی برنامه‌ی "زمینه‌ها و زمانه‌ها" از بخش فارسی رادیو فرانسه.

ایران/۲۰۱۲۰۵۱۳-بررسی-واکنش-ها-به-ترانه-شاهین-www.persian.rfi.fr
نجفی-از-منظر-حقوقی-جامعه‌شناختی-و-ادبی

لینک مقاله‌ی مهدی اصلانی: "تبهارک تحقیرکار اعدام باید گردد! «آی نقی!» خودت اصلاح طلب‌ها را اصلاح کن!"

www.kayhanlondon.com/Pages/archive/khandaniha/article/Sale91/Aslani_1.html

و یقین بدار که ستارگان راه درخشان امروزت، آذران شعله‌ور آسمان رهایی می‌شوند...

پیام شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران به مناسبت درگذشت رفیق آذر درخشان

جنبش کمونیستی و جنبش رهایی زنان یکی از پی‌گیرترین و سرسخت‌ترین یاران خود را از دست داد؛ رفیق آذر درخشان (مهری علی ملابری) از کادرهای قدیمی حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) و از بنیان‌گذاران و رهبران سازمان زنان ۸ مارس (ایران - افغانستان) در پی ۱۱ سال نبرد سهمگین با بیماری سرطان جاودانه شد!

اگرچه مرگ، جسم نحیف و رنجور او را از ما ربود، اما حاشا که بر استواری و اراده‌ی پولادین انسان مبارز و خستگی‌ناپذیری چون او و بر آرمان و امیدش پایان و نه‌ایستی باشد. رفیق آذر جاودانه است در آرمان رهایی بشریت، در رویای دست‌یافتنی جهان‌عاری از ستم و تبعیض و بهره‌کشی، جهانی در خور تبار انسان با ستاره‌ی سرخی بر فرازش. او تداوم می‌یابد در راهش، هدفش، کلام و عقیده‌اش. رفیق آذر زنده است؛ در رود خروشان مبارزه، در فریادهای خاموشی‌ناپذیر تباه‌شدگان، در شورش‌های مکرر فرودستان و گرسنگان، در قیام کارگران و زحمت‌کشان، در یک می، در هشت مارس، در همه‌ی روزها و ساعت‌ها و لحظه‌های مبارزه و تدارک قیام، آری او زنده است در انقلاب، در کمونیسم، در رهایی...

رفیق آذر از تبار نسلی بود «به چرا مرگ خود آگاهان»، نسل طوفان‌ها، خروش‌ها و خیزش‌های سهمگین، نسل انقلاب، نسل باروت و سرود و حماسه، نسلی که تاریخ در پیشگاه عزمشان خمیده بود و آسمان پر ستاره‌نقشه‌ی همه‌ی راه‌های نرفته. نسل رفتن و رفتن و در میانه باز نایستادن، نسل آغازگران شورش‌های بی‌انتهای پرنندگان نوپرواز، ایمان‌های سترگ و «ببرهای عاشق»، نسل خندیدن بر افسون شب و دل باختن به سرخی آتش. نسلی که تبارش نه در محدوده‌ی مرزهای جغرافیا بلکه به وسعت تمامی زمین بود، به وسعت انسان، انسان پیچیده در درد و رنج و البته فریاد! فرزندان اکتبرهای نوین، بر آشوبندگان علیه خائنین و رویزونیست‌ها و دلان امیدها و آرمان‌های مردم، نسل گاردهای سرخ انقلاب کبیر فرهنگی پرولتری، رزمندگان جنگ ویتنام، سیئرا مائسترا و فلسطین، نسلی که حرفش را زیست و عزمش را سرود و مرگش را زندگی کرد. نسل فردا، نسل انقلاب، نسل کمونیسم.

اما آذر سمبل زن انقلابی کمونیست نیز بود. نمادی از زنان عصیانگری که بر حق بودن شورش علیه ارتجاع را از درونی‌ترین لایه‌های روابط و مناسبات پیرامون خود آغاز کردند. آنان بر تمام حصارها و هنجارهای پدرسالاری و مردسالاری در خانواده و تشکیلات و کار و زندگی و مبارزه شوریدند و «نه» گفتند. بر ضرورت انهدام روابط کهن و پی‌ریزی بنای نوینی از نقش و جایگاه زن انقلابی کمونیست پای فشردند. از ۸ مارس گفتند و تشکیلات مستقل زنان، از کارزارها و همایش‌ها و نشست‌هایی که دست به کار نفی کهنه و زایش نوین بودند. بی‌اغراق باید گفت جنبش کمونیستی در ایران و حتا در ابعاد جهانی در آغاز راه گسست از درک‌های سنتی، ارتجاعی و غلط از نسبت مساله‌ی زن و کمونیسم و جایگاه جنبش رهایی زنان در انقلاب، سخت و امدار زنان پیش‌گام و سرسختی چون آذر بوده است. هم‌چنان‌که ابتکار عمل و پیش‌گامی نقش همه‌جانبه‌ی تئوریک و پراتیک وی در مرزبندی با گرایش‌ها و خطوط راست و ارتجاعی در جنبش زنان ایران و افشای انواع جریان‌ات لیبرال - رفورمیستی، پراگماتیستی و پروامپریالیستی در جنبش زنان غیر قابل کتمان است.

شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران ضمن گرامی‌داشت یاد و خاطره‌ی این زن مبارز و انقلابی، معتقد است که غم فقدان چنین انقلابیونی را جز با بر دوش گرفتن سلاح و پرچم آنان، جز با پیمان بستن با آرمان و هدف سرخشان، جز با درس گرفتن و از راه و روش و مرام و منش‌شان، جز با جمع‌بندی و گسست از اشتباهات و کاستی‌های ایشان و جز با تدارک جمعی برای آغازی دوباره و رزمی دگرباره در مسیر انقلاب، کمونیسم و رهایی را نمی‌توان و نباید تحمل کرد. پرچم سرخی که به دست و جان رفیق آذر درخشان و میلیون‌ها انقلابی کمونیست در سراسر جهان برافراشته نگاه داشته شده است، امروز دستان ما، عزم و ایمان نسل ما و نبوغ و پشت‌کاری نوین را می‌طلبد.



پوینده و پر رهرو باد راه سرخ رفیق آذر درخشان!

زنده باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران

خرداد ۱۳۹۱

کلیپ تقدیمی از طرف شورا به رفیق آذر:

www.youtube.com/watch?v=gbZy4ux2Tlk